مالوه و مندو و سلطان پور جمع شده بودند چون چند وقت آنجا بود
بدرگاه عرضه داشت کرد که این سپر کار لایق خالصه
نیست بشجاعت خان جاگیر نمودند مشار الیه از سارنگپور
برآمده متوجه درگاه شد در حینی که حضرت از بهره مراجعت
نموده بودند در لب آب چناب ملازمت نموده تا فتح پور
در ملازمت بود در محرم ۹۸۵ه در فتح پور بداروغگی خزینه سرافراز
شده بخدمت قیام می نمود در محرم ۹۸۶ه رخصت خانهٔ
مبارک حاصل کرده مع فرزندان متوجه سفر مبارک شد دو سال
در بندر صورت بموجب حکم بود بتقریب ارباب غرض که بعرض
رسانده بودند او زر و جواهر بسیار همراه دارد و بنواب
قلیچ خان و برادران فرمان عالیشان صادر شده بود که
اسباب او را تحقیق نمایند و بحکم دیگر معطل دارند و چون بتحقیق
نمودند یک لکه روپیه از نقد و خریدها که در بندر کرده
بکشتیها در آورده بود ظاهر شد و چون مفصل در فتحپور
بنظر اشرف گذشت بندگان حضرت فرمودند که قریب بدو وقت نشست

خانخانان بخبار فرستادیم تو هم اهتمام کن که آنچه از اینهامی پرسیم
از تو هم خواهیم پرسید و آنکه تحویلداران را از ولایت کرده بسیار
خوب واقع شده بعد از چند روز مرزا میرک و تولکچند آمده
تحقیق کرده مفصل کردند بایزید نوکر را و قلعه چنار را هم بمرزا
میرک سپرده خود را از سپاهیگری گذراند که بعد از خانخانان
زندگی را خیال نکند سپاهی و قلعهٔ چنار را چون داشته باشد
و قرار داد که تا بانزده رفته بر سر قبر خانخانان مجاور باشد
حکم بمرزا میرک رسید که آنکه قلعه چنار را از بایزید قبول کرده
نیک واقع نشده قلعهٔ چنار را بدستور خانخانان بمشار الیه
مفوض داشته ایم باز قلعه را بمشار الیه سپارد و بمهمات
آن سرکار دخل نکند و سرکار جونپور که بکروری آن معمور است
آنجا برود و بایزید در سال ۹۸۶ھ قلعهٔ چنار را بموجب
حکم باز متصرف شد بدولت حضرت بحکومت آن سرکار قیام
نمود بعد از آن فرمان طلب صادر شد مشار الیه مع فرزندان
و برادران در ۹۸۶ھ در فتح پور بملازمت حضرت مشرف

گردید در همان چند روز شکست کنبل میر واقع شد مشار الیه در آن
لشکر در خدمت بود و خدمتگاریها و تاختها و ترددها در ولایت
دونگرپور بتقدیم رسانید چون بندگان حضرت در پرگنه
دیپالپور که از سرکار اجین است نزول فرمودند نسق آن
سرکار را بمشار الیه امر فرمودند بعد از جریب و جمع بندی
و نسق آن سرکار باتمام رسیده بود عرضه داشت کرد
که دیگر خدمتی نمانده حکم صادر شد که بعنایت امیدوار بوده
بدرگاه متوجه شود در اثنا راین شیربیک تواچی باشی
فرمان بمشار الیه رسانید که نواب شهاب الدین احمد خان
را از سرکار سارنگپور تغیر داده باحمدآباد فرستادند
تو مهمات سارنگپور را بتفصیل رسان مشار الیه در پانزدهم رمضان
اواخر ۹۸۶ھ که از سرکار اجین برآمده بسرکار سارنگپور آمده
بمهمات آنجائی قیام و اقدام نمود و نواب شهاب الدین احمد خان
دران طرف آب نربده باتفاق قطب الدین خان و تولک خان
و شاه فخر الدین و شاه قلی خان نارنجی و جمیع جاگیرداران سرکار

جو دریان سرکش را بقلعه آورده زر باقی را تحصیل کند شما هم
به بیکه این خبر بگوئید که فکر تعزیت کنند چون اسباب
تعزیت مهیا شود آن زمان من آنجا آمده خواهم شنوانید تا از
دیگری این دو ضعیفه باز آمدند و گریه و جزع و فزع محقق
کرده اند و پیغام آوردند که ما تعزیت چه نوع داریم که هیچ
نداریم بگذار که در توشه خانه را وا کنیم و از نقد و جنس آنچه
درکار باشد بگیریم باز در را قفل کرده مهر کن بایزید در جواب
گفت من از برای ناموس شما درها را مهر کرده و تحویلداران
را زولانه انداخته ام تا جواب عرضه داشت نیاید من چون
توانم درِ کارخانها را وا کردن یا زولانه از پای تحویلداران
برداشتن اگر برای خرج تعزیت است من که زری داشته
باشم از تعزیت خانخانان چون دریغ میدارم به برادر محمد یوسف
شش هزار روپیه تحویل کرده ام والده فرزند سعادت‌یار
پیش شما خواهد بود هر چه درین چند روز درکار شود سامان
آن بمن رسید ایشان اینمعنی را قبول کردند و بعد از سه روز

به تعزیت خانخانان مشغول شدند و چند روز تعزیت خانخانان
داشته آب و آشی که رسم می باشد داده از تعزیت برآمدند
درین اثنا میرزا عبدالله داماد و مقیم خان قره پسر محمد عرب و دوست
محمد بابا دوست و خوجه محمد امین صاحب توجیه که حضرت در اگره
در کشتی در آورده به بنگاله فرستاده بودند که خانخانان را
جاگیر نمایند ایشانان هم درین تعزیت رسیدند و خوجه محمد ذکریا
ولد خوجه دوست خاوند مع فرزندان و خواجهای که دران اوقات
ایشان را بمشار الیه همراه کرده در پرگنه تاج پور که بگذر بهن
متصل است جاگیر کرده بودند می رفتند و در جونپور این
قضیه را شنیده بجهت تعزیت پرسی بکچار آمدند و بعد از دو
روز آتش کلان و سرپاهای این زن و دخته از زن و مرد کهیر که
لایق بود بایزید داد و جاعه که بالا گذشته و خوجه‌ها را هم از
اسپ و فیل آنچه لایق بود دمهمانی کویانه فرستاد و بعد از چند روز
در جواب عرضه داشت فرمان عالیشان صادر شد که سیادت
پناهی میرزا مبارک و تولک چند صاحب توجیه را بجهت تشخیص احوال

درآمده نوک شمشیر در شکمش گذاشته که به پشتش برآمده همان
زمان از آن دنیا رحلت نمود و سبب کشته شدن طالبی این که زن
آن افغان که در جنگ گاه بدست کسان طالبی افتاده بود باو گفته
که آن زن امشب در چادر طالبی است و آن افغان از غیرتی که داشته
زنجیر در پا تجسس آمده بوده فرصت یافته گشت چون این خبر ناخوش
روز جمعه بود بایزید در چنار رسیده در زمان قضات را
طلبیده درهای کارخانهای که اسباب خزینه و اسباب خانخانان
آنجا بود مهر کرده تحویلداران هر یک را در پیش کارخانهای ایشان
زولانه کرده کیفیت را بحضرت عرضه داشت کرده مع تذکره بدرگاه
فرستاد ... روز دیگر حرم خانخانان سیور آغا که عورت معتبر
بود که قبل ازین در حرم فردوس مکانی و حضرت جنت آشیانی
می بوده و دران اوقات در سرکار خانخانان بوده نسبت تمام
داشت و والدهٔ خوجه شاه منصور که در بنگاله بخشی خانخانان بود
و در ثانی الحال بندگان حضرت فرامین بخانجهان صادر فرموده
مشار الیه را بدرگاه طلبیده در سنه ۹۸۳ ما بین آستانه خوجه معین الدین

نواب خانخانان

ی و کوملهیر سرپا داده بمنصب پانصدی سرافراز فرموده
یوان ساختند هر دو را بایزید فرستاده که سبب مهر کردن
کارخانها و زولانه کردن تحویلداران چیست بایزید گفت که
بعضی از اسباب توشه خانه در بنگاله که خانخانان طلبیدند
پیدا نشده تحویلداران گفتند که در چنار مانده است و تفصیل
آن اسباب را خانخانان بمن فرستاده اند که تحقیق کن که در
چنار ماندن این اسباب را تحویلداران راست گفته اند یا
دروغ است و دیروز بیگه شده بود بتقریب این درکارخانها
را مهر کرده و تحویلداران را زولانه کرده که اسباب اینجا هم پیدا نشود
تحویلداران از توهم مجلس دیگر نروند جواب را بر بیدروز و دیگه
که بشما کار دارم و دو پاس بود که این دو عورت که در بالا
ذکر کرده شده آمدند و بایزید خلوت ساخته بایشان گفت
که تقریب درکارخانها مهر کردن و تحویلداران را زولانه انداختن
چیست که نواب مرحومی از دار الفنا بدار البقا رحلت فرموده اند
نخواهد که این خبر ناخوش را یک دو روز پنهان داشته بعضی از

رخصت کردند جنید افغان هم در بهار سپر بر داشته بود
محسن خان که حاکم پتنه بود علاج آن نمی توانست کرد تنکری قلی
سلطان را در سرکار بهار جاگیر دار کرده بر سر جنید فرستادند
و تانده را ویران کرده چون از افغانان که بجانب کورکات جمعیت
نموده بودند دغدغه بود از آب گذشته بنگاله را بسپاهیان
قسمت کردند که قلعه کور را مرمت نموده بدستور سابق آبادان سازند
چون ویرانی تانده لایق نبود آبادانی بنگاله مبارک نیامد تشویش
درمیان لشکر پدید آمد و خاصیت آن ملک اینست که در هر قرنی
یک وبائی پیدا میشود و آن سال کیف متفق وبا شده بود در اندک
زمانی از خواتین حضرت و ملازمان خانخانان جمع کثیری برحمت
حق رفتند و تنکری قلی هم در لب آب پن پن که در برابر جنید
نشسته بود بیمار شده برحمت حق پیوست و طالبی که بغازی
پور جاگیر ~~خود میرفت~~ ملا اشرف و خوجه معین خان و حاجی محمد خان سیستانی
و ملا طاهر اخوند بهادر خان و خوجه غیاث بیک دیوان خانخانان
و هاشم خان و محسن خان قرابتان نواب شهاب الدین احمد خان

و غلام صابری و حافظ محمود و جمعی دیگر از ملازمان خانخانان از سپاهی
و نویسنده و ندیم مجلس از عالم رفتند و این وبا در اسپان هم تاثیر
کرده در اندک زمانی اسپان خوب خانخانان تلف بسیار شد
و بنگاله آبادان ناشده به تانده آمدند که بهار بجهت دفع و رفع
جنید روند خانخانان را هم بقدر تشویش شد و در اندک
روز بتشویش از زهال در شب دوشنبه هژدهم رجب از عالم رفتند
و همون شب مظفر گجراتی را که بایزید از چنار بموجب حکم به بنگاله
فرستاده بود رسیده بوده و فرصت ملاقات نشده و پیش
از فوت خانخانان میر فریدون که همیشه ندیم مجلس ایشان بود
از عالم رفت و طالبی که بغازی پور بجاگیر خود میرفت در پتنه
بمظفر خان پیش آمده جماعتی از افغانان جمعیت نموده و چون
و سهسرام دران اوقات بجاگیر مشار الیه بود قصد مخالفان کرده
سرکار حاجی پور هم رسیده بود و بنگر طالبی را هم بجود ملحق
ساخته متوجه شده بود و آن جماعه را شکست داده از ان
افغانان شخصی در بند طالبی بود شبی فرصت یافته در جا

پسر خانخانان قورچی گرفته ایستاده بود خان مذکور گرفته
در کمر داؤد بستند وگفتند که چون غلام و دولتخواه شدید شمشیر
از برای دولتخواهی حضرت بزنید بعد از ان تکلفات وطعام
وشیره وشربت در آوردند وتا یک دو پاس روز بیکدیگر
صحبت داشتند یکدیگر را وداع نمودند داؤد بقلعه اک متوجه شد
وخانخانان با جمیع خوانین ولشکر بجانب تانده مراجعت نمودند
چون نزدیک تانده رسیدند خبر آمد که بابوی منکلی وجمیع سرداران
افغانان که براجه ادیسه پناه برده بودند مجنون خان وقاقشالان
از آب گذشته بتانده که خواجه معین را مانده بودند آمده بجوان
مذکور ملحق شدند خانخانان باوجود لشکر اتک کشیده زخمها
خورده بتانده در نیامده از آب گذشته متوجه افغانان شدند
خانخانان باوجود لشکر اتک کشیده زخمها خورده بتانده در نیامده
از آب گذشته متوجه افغانان شدند افغانان خبر یافته بازجانب
راجه کوچ فرار نمودند چون هر دو فتح روی نمود بتانده
در آمدند طالب سلطان که جاگیردار غازی‌پور بود همه جاگیرداران

تانده متوجه شدند داؤد کس فرستاد که این شفقت ومرحمت
که از شما دیدم مرا اذن ملازمت فرمایند والتماس نمود که دراردو
نمی‌توانم دید اگر از اردو یک کروه کناره در آیند ملازمت
میکنم خانخانان نوشته فرستادند که هر محل شما را دغدغه نمانده
باشد مانعی نیست ما شما را تکلیف نمی‌کنیم روز دیگر نیم کروهی از اردو
شامیانه چند واسباب طبخ فرستادند واز خوانین بادشاه
یک دوئی را از نزدیکان پنج شش دهی در ته آن شامیانه فرستند
داؤد پانصد سردار و قبائی خود از قلعه کتک بر آمده چون خبر
خانخانان شنیدند که با اندک کسی از اردو بر آمده اند سی چهل پنجاهی
از قبائی گرفته خانخانان از ته شامیانه سوار شده بالای آب
یکدیگر را ملاقات کردند و هر دو فرود آمده در ته شامیانه نشستند
داؤد گفت که این زخمهای شما بر سر وروی من بایستی خانخانان
گفتند که در سپاهی گری عیبی نمی‌باشد بعد از ان داؤد از کمر خود
شمشیر وا کرده در میان مجلس انداخت وگفت که من غلام خدمت
شدم دیگر از من شمشیر بستن لایق نیست شمشیر مرصع که در عقب

ردم وافغاناني كه در قلعه بودند قبل شدند و جانب دريای شور
يک جانب راجه اوديسه و جانب ديگر خانخانان و لشکر مغل دا
افغانان را بعد اين علاجی نماند که زن و بچه خود را بکش
خود ها بر آمده بمغل جنگ کنند تا خود هم کشته شوند اين
خبر چون بخانخانان رسيد چون افغانان را اسم مسلمان
د بر ايشان رحم کرد و کس بداؤد فرستادند که چرا در خو
ن همه ضعفا در می آئی اگر ترک سلطنت کرده اسباب پادشا
فرستی و من بحضرت فرستم و ولايت اديسه وا ميخدو درا
دم و ولايت ديگر هم از حضرت از برائی تو مي گيرم داؤد ندکو
فغانان چون اين شفقت را از خانخانان دانستند همه در صلح
ق کردند پشکال هم نزديک شده بود و پشکال هم درالخدو
شاه می باشد ولايت بنگاله برهم خورده و کل ولای وآ
ران ولايت لبياست آمد شد هيچ ره برطرف شده بو
ضرورت خانخانان و داؤد صلح کرده عهد و شرطی که مي بايست
ده ولايت اديسه را باو دادند روز ديگر کوچ کرده بخا

خود را بکوچ رسانده مشار اليه را درميان گرفته شمشير تيز کرد
تيری از غيب باو رسيده از بالای اسپ سرنگون شده يکی
از لشکريان سرش را بريد لشکر افغان شکست خورده بجانب
اتک روان شدند و لشکر ظفر اثر از هر جانب جمعيت نمودند
داؤد که از عقب بخاطر جمع می آمده شکست يافته های افغان
همراه شده از آب دهرپور گذشته همراه جهان خان حاکم
کتک بنارس در لب آب مذکور فرو آمده شاخ بندی نمودند
خانخانان بعد از دوختن زخمها بعد خود جميع سرداران مع لشکر
ظفر قرين در پی افغانان تعين کردند چون لشکر ظفر اثر
بلب آب دهرپور رسيده شاخ بندی افغانان را ملاحظه نموده
کس بخانخانان فرستادند که تا شما نيايد نمی توانيم از آب گذشته
با افغانان روبرو شده خانخانان در سکاسن در آمده مع
باقی لشکر در ساعت متوجه آب دهرپور شدند چون داؤد
و افغانان از آمدن خانخانان خبر يافتند شاخ بندی را
گذاشته در قلعه کتک در آمدند و لشکر در گرد قلعه کتک فرود آمده

وهراول وجوانغار والتمش وغول نشد خان عالم وخونزاده محمد خان
وله کوچک علی خان که بجای التمش بودند اینها را فیلان زیر کرده بسیاری
رسپید ند وجنگ به برانغار وجوانغار خانخانان نرسید افغانان
متوجه غول خانخانان شدند چون در غول اندک کسی بودند و آنها
هم مردمی نبودند که جدل توانند کرد چنانکه چار پنج زخم خوردند
بعد از جنگ یک زخم بر گوش خان مذکور را به پنج سوزن دوختند
شکست یافته یک گروه از ارد وبرآمده متوجه تانده شده اند
وافغانان که بارد و درآمده اند متوجه او لجه شده اند وجهه
زخمهای که خانخانان داشتند چند مرتبه خواستند که از بالای
اسپ خود را باندازند بوستان قلی نام قورچی داشتند او
در ته بغل خان مذکور درآمده در بالای اسپ نگاه داشت چون
خان مذکور بخود آمدند دیدند که قیا خان وشاهم جلایر وجمعی دیگر
گریخته میروند خان مذکور فریاد کردند که این ریشها را گرفته
بکجا خواهم رفت بکجا خواهم رفت بر گردید که همین جا کشته شویم
دن دولت حضرت قوی بود گریختها باز برگشته بخانخانان جمع شده

بنگاله خانخانان فرستاده بودند وبخواجه مذکور نوشته بودند که
فرمان چنار را بیارند به هر دو از بنگاله هم با د حصه خواهم فرستاد
مشار الیه مظفر گجراتی را به بایزید مذکور مع فرمان سپرکار
چنار سپرده متوجه بنگاله شد بایزید عرضه داشت کرد که
بودن مظفر گجراتی در قلعه چنار لایق نیست از گرد اتک نوشته
بودند که درهمین چند روز بتانده که می آیم او را خواهیم طلبید
درکشتی انداخته چند کس اعتمادی همراه نموده فرستید داود
وجهان خان از جاگیر دار ادلیسه وجمیع افغانان که از هر جانب
بداود جمع شده بودند این طرف آب دهرپور گذشته
متوجه جنگ خانخانان شدند وهر دو لشکر در برابر یکدیگر فرود
آمده دو سه روز ساختگی جنگ نموده وکوجر که سابقا در تبه
از جانب بایزید شقدار بود واز آن تاریخ که لودی را کشته
بودند منصب لودی را افغانان بکوجر مقرر نموده بودند یک
روز فیلهای خاصه داود برای آنکه بخانخانان خبر شود رانده
بسرا ردی خانخانان آمد وخانخانان را از فوج راست گردن برانغار

بلابر وغیره را بهر جا که لایق دانستند جاگیر دار ساخته رخصت
نمودند چون یک سال در تانده بودند و جاگیر داران در محال خو[د]
تحصیل نموده مهم سازی خود کردند در اوایل سنه ۹۸۱ بجانب اد[ا]
بر سپر داؤد متوجه شدند و خواجه شاه منصور که دران اوقا[ت]
بخشی خانخانان بود عرضه داشت خدمات خود نموده از[ین]
خواجهٔ مشار الیه بدرگاه فرستادند کان حضرت سرکار[...]
را در دولت درو جه جلدو و خانخانان عنایت کردند و حکم فرمو[دند]
که اگر ازان طرف گرهی جاگیر خواهند سی و پنج کرور و اگر ازین اطر[اف]
گرهی که حاجی پور و پتنه و بهار باشد خواهند سی کرور و جمیع
خوانین و سلاطین و ملازمان با نجان با بای تسلیم کنند و هر گرا[...]
خطاب خانی و سلطانی و علم خواهند بدهند باین حکمها فرا[...]
هر او زک مزین شد و خواجه مشار الیه را سرو پا داده رخصت
نمودند و مظفر گجراتی را بخواجه مشار الیه سپردند که در ج[ا]
به بایزید سپرده به بنگاله برود خواجه مذکور چنار رسید
چون سرکار چنار را در دولت مع علم و خطاب خانی بایزید از

مضبوط کرده اند مقرر شد که براه جارکند متوجه تانده شوند این
خبر چون افغانان شنیدند گرهی را گذاشته بجانب تانده فرار
نمودند خانخانان باز برگشته از راه گرهی متوجه تانده شدند
داؤد نتوانست مقاومت کرد تانده را گذاشته بجانب ادیسه فرار
نمود فتح بنگاله بعنایت الٰهی و بدولت حضرت در سنه ۹۸۲
میسر شد چون یکسال در تانده بود بکوره گهات و ستار گام
وغیره خوانین حضرت را جاگیر نموده رخصت فرمودند حاجی
پور را بمجد قلی خان برلاس و سرکار ترهت را بجان عالم دادند و
کوره گهات را بمجنون خان و باباخان قاقشال و گهل گام را
بوزیر خان جمیل و ستار گام را بسیدم تو غبای و جماعهٔ از ملازمان
خود بر دو آن حدود را بقیا خان و بندر ساتگام را بتخته و الیم
برادران پیان کو کلداش عنایت کردند و به پاینده محمد سگ کش
و علیقلی و بعضی از ملازمان خود را آنجا جاگیر کردند خواجه معین
و لشکر خان و میر اصغر منشی و حاجی محمد خان سیستانی و میرزا قلی
و حیدر محمد خان اخته بیگی و جان محمد خان بهسودی و تیمر بیگه و شاهم خان

حکم شد که هرکس را که خانخانان از ملازمان درگاه خواهند نگاه دارند
وهرکرا خواهند در بنگاله جاگیر کنند وهر که را خواهند بعد از فتح نوشته
بدهند که بدرگاه آید شکپتنگی بای بایزید جون لنغدر درستی یافته
بود در جونپور بندگان حضرت را پابوس نموده فتوحه نام فیلی که
از سرکار سکندر خان اوزبک بدو هزار روپیه خریده بود پیشکش
نموده التماس فرمان راه مکه معظمه کرده بدعا سرافراز شد بعد از ان
بجرم خانخانان حکم شد که بچنارر روند خرم خان مذکور بایزید را
تکلیف نمود که سالها درین سلسله بوده و نمک خورده تو اینجا باشی تا
ما بچنار رویم جون باشد بایزید با وجود شکپتنگی پا و لی
استعدادی نتوانست عذر گفت بیائی خانخانان را اسیر کرده
بچنار برد خانخانان جون بمنگیر رسیدند بایزید رخصت مکه یافته متوجه
آن مکان شریف است از انجا بایزید چیزی نوشته بود که چند
روز توقف کند که ما نیز نذر مکه و مدینه داریم در بندر ساتگام خدا
نصیب کند کشتی مستعد ساخته او را خواهیم فرستاد و خود متوجه
گرهی شدند جون بکهل گام رسیدند خبر یافتند که گرهی را افغانان

تاخته جون اجل مشار الیه رسیده بود بشهادت رسید و
سعادتیار ولد بایزید هم همپائی کرده بود که بلکه او را از ان ورطه
برآرد و قریب به ده زخم شمشیر و تیر به او رسیده بود و جماعه
که به او همراه بودند هم همین حال داشتند با وجود این خانخانان
سه روز او را کورنش ندادند که چرا بی رخصت ما رفته
بودی بعد از سه روز یک شبی داود برآمده فرار نمود و فتح
پتنه شد فیل و اسباب لشکر خود را در گرد قلعه پتنه گذاشته
تمام بدست عساکر نصرت مآثر در آمد و بندگان حضرت تا آب
سورج گره رفته خانخانان و کومک که به پتنه آمده بودند برسر
داود به بنگاله تعیین فرمودند و از نزدیکان و لشکری که در ملازمت
بودند هر کدام را که لایق دانستند بخانان مذکور همراه ساخته رخصت
فرمودند و حکم کردند که این مردم مرا بطریق نوکر خان بابا بشما دادم
هرکس بشما تسلیم کند نگاه دارند و هرکس که تسلیم نکند رخصت
کنید من خط شما را می شناسم خط شما که بیاید من جاگیر خواهم کرد
و خود به دولت و اقبال مراجعت نموده بجونپور نزول اجلال ارزانی فرمودند

دیگر پسر حاجی پور زخمی شد و فتح حاجی پور شد در زمانی که بندگان
حضرت بسراپرده خانخانان نزول فرمودند بعد شمال خان
مقبول خان دو چیله کس دیگر را آرای آن نشد که بسراپرده خانخانان
شاه سلیمه درآید و خوانین کومک همه بر در سراپرده جمع شدند و
آرای این نبود که بی رخصت خانخانان حضرت را پابوس نمایند
آخر خانخانان دانستند که خوانین بجهت پابوس حضرت آمده اند
لشکر خانرا طلبیده گفتند که خوانین را پیش روز که نوشته ام
همون طور بترتیب بیار که حضرت را پابوس نمایند و بعد از ساعتی
آواز دادخواهی چند از بیرون سراپرده ظاهر شد حضرت شمال
خان را فرمودند که خبر بیار که این دادخواهان چه میگویند
شمال خان رفته وآمده بعرض رسانید که تابینان اشرف خان میر منشی
اند که بجهت ماهیانه فریاد میکردند یک یساول خانخانان آمده
و کس را گرفته گوش برید دیگران همه گریخته بمحلهای خود
رفتند واین گوش بریدن بجهت دولتخواهی بود نه این که
در اکلان ظاهر سازد دیگر آن روزی که کاکر علیخان در گرد پتنه

تودرمل و خویشان و تابینان جنگهای مردانه کردند یکبار دیگر
جنگ زور بر سر آب پن پن فتا خان و مجنون خان و خوانین
دیگر با افغانان کردند آنجا هم راجه تودرمل مردانه ایستاده یک
مرتبه دیگر در هموار ی گرد پتنه میان افغانان و کاکر علی خان
جنگ شد و سعادتیار پسر بایزید دران جنگ بود کاکر علی خان مذکور
در همین جنگ بشهادت رسید و جنگ و قبل پتنه قریب بدو ماه
کشید بعد ازان خانخانان به بندگان حضرت عرضه داشت کردند که
فتح پتنه نزدیک رسیده چون فتح تمام هندوستان بنام نامی
ایشان شده میخواهد که فتح پتنه هم بنام حضرت شود جریده در کشتی
نشسته متوجه شوند که بمجرد رسیدن فتح میسر است انشاالله
بندگان حضرت اردو را و نواب مرزا یوسف خان و نواب مظفر خان و
خوانین دیگر را سپرده و خود با محرمان و نزدیکان در اگره بکشتی
درآمده متوجه پتنه شدند در اندک زمانی در درون سراپرده
خانخانان که در گرد قلعه پتنه بود نزول فرمودند و خوانین که در لشکر
کومک بودند همه پابوس سرافراز شدند و آنشب نواب خان عالم و جمعی

شد و مایان را رخصت کرده و خود به پیش داؤد به پتنه رفت
روز دیگر خبر رسید که لودی آمده داؤد را در پتنه دیده و همون
زمان لودی را گرفته بعقوبت هرچه تمام تر بوده کشته اند و خانخانان
در خفتن بود که درکشتی نشسته در چادر بایزید در آمدند و فرمودند
چه دولتی افغانان رسید که این لودی که چند بار بفیل و اسباب
مقاله مغلان را فریفته ساخته مهم افغانان را بصلح قرار میداد شنیده
لودی را کشته شد بایزید بعرض رسانید که کمال دولت حضرت پادشاهیست
این نوع مخالفت و نفاق در میان افغانان پیدا شده در فتح
مقاله دیگر تردد نمانده و تا سه چهار کری بوده از بایزید بجلی طلبیدند
بایزید از ایشان وسبب جدائی از جانبین گریه هم شد و بایزید را
بجونپور رخصت فرمودند علی الصباح از آب سون عبور نموده
متوجه پتنه شدند بایزید بجونپور آمده بمعالجهٔ پا مشغولی نمود
چون خانخانان بکرد پتنه رسیدند مورچلها قسمت کردند و عین
برشکال بوده و هر روز افغانان و مغلان نیکدیگر چپقلشها میکردند
چندمرتبه جنگ نواره هم مابین حاجی پور و پتنه واقع شد و از

به پتنه رفتند علی الصباح که اردو کوچ کرد لشکرخان آمده بعرض
رسانید که نوارها از منزل قرار داد پائین تر رفته و خانخانان
و بایزید که همراه لشکرخان رفته در برابر نواره منزل دیگر بیند
بایزید مذکور نزدیک بکدر رسیده بود که از اسپ افتاد و پای
راست بایزید از بند بر آمده استخوان هم شکست چون اردو فرود
آمد اعتماد خان خوجه سرا که دران اوقات از امرای مقرب حضرت
بود از شکسته بستن وقوف تمام داشت پای بایزید را بست
و در اثنای پای بستن لشکرخان را به رسید فا فرستاده بودند
و بعد از ان که لشکرخان بایزید را دیده رفته بعرض رسانید چنان
صلاح دیدند که چون چادر او در میان اردو جای پر تعفن است که
اگر حکم شود از اردو نیم کروه دورتر بالای آب فرود آید و نماز
دیگری بود که لشکرخان پروانه رسانید و نماز شام همون روز را
کوچ کرده در بالای آب فرود آید و روز دیگری عرضه داشت
شکرقلی که بکومک لودی رفته بود آمد مضمون آنکه کوچ از پتنه
از پیش داؤد آمده بلودی عهد و شرط کرده دلاسای مشار الیه

...زی خورده تنکری قلی وکومک خانخانان را رخصت کرد خود متوجه
پتنه شد محلی که او به پتنه رسید خانخانان ونواره وکومک
حضرت هم باب سون رسیده بودند لودی مذکور همان زمان
...رسیده داود او را بکنکش افغانان دیگر گرفته بقتل رسانید
همان شب خبر بلب آب سون رسید پیش روز آن میان نواره
حضرت ونواره افغانان در قتلش آب سون که به کنک وسردار
...لا از حاجی پور واقع شده جنگ شد کشتی جنگی داود بدست افتاد
...شاه بردی که توپخانه بعهدهٔ او بود واز نوکران خانخانان علیقلی
میرک قورچی وغیره جنگ وزد وهای خوب کردند وکشتی که بدست
افتاد وبنگالی بسیار در او بودند کشتی را مع چند بنگالی خوب
...ره بملازمت حضرت فرستادند وچندی دیگر را برای سیاست
...ردن زدند وبایزید را بجهت منزل بآن طرف آب سون همراه
لشکرخان فرستادند وآن طرف آب شیخ نظام صور وجمعی از
افغانان آمده قلعه راست کرده نشسته بودند چون افغانان
نواره ولشکر خانخانان را دیدند همان شب قلعه را گذاشته

از قلعه برآمده بر پسر داود به پتنه رود هم خانخانان شکری
علی داماد وبایزید را با هزار جوان چیده کار آمدنی بکومک لودی
فرستادند وخود از چوچک پور کوچ کرده متوجه پتنه شد
وبحضرت عرضه داشت کردند که متوجه بنگاله شدم نواره وکومک
دیگر امداد فرمایند چون به تیرمهانی که قتلش آب سرو وکنک
وجون است رسیده بودند که راجه تودرمل نواره بسیار
سرکرده خود را بخانخانان رساند لودی چون این خبر را در قلعهٔ
رهطاس شنیده فرود آمده با مردم خود وکومک خانخانان
متوجه پتنه شده دانکه نام مقامیست که از پتنه چل کروه شد
ودر دامنه رهتاس واقع شده شکستگیها وجای محکمیست
انجا آمده خود را استحکام داد داود رسولان فرستاده بمشار الیه
عهد وشرط نمود که تو بجهة دغدغه نموده وترا ترسانده اند
تو بجای سلیمان ناموس افغانان بگردن تست چادر افغانیان را
بدست مغل مده وناموس افغانان را نگاه دار چون از مشار الیه
چند مرتبه بدعهدی واقع شده بود بخت او برگشته بود بسخن داود

یکی از لشکریان فرود مشار الیه را گریبان گرفته بپای فیل خاصه
رساند همان زمان مرزای مذکور را بجاکدان دهر فرستادند جمیع
لشکر گجرات از حبش وغیره در یک نفس علف شمشیر لشکریان شدند
وکسانیکه که پناه بدرگاه فلک اشتباه آوردند در ظل حمایت
مانده بجاگیر وعنایتهای بادشاهانه سرافراز گشتند واحمدآباد را
بعزیز کوکه و پتن را بمیر محمد خان و بهروچ وبروده و سلطانپور
ونظربار آنصوبه را بقطب الدین محمد خان و نورنگ خان وفرزندان
مشار الیه عنایت نمودند وپیلهٔ انکهار آدر صوبهٔ گجرات
جاگیردار نموده خود بدولت بفتحپور تشریف آوردند وبمضمون
فتحنامه احمدآباد خانخانان در چار سر افراز شدند ودر همین
سال کومک بهمه کس فرستادند وهمه در غازی پور جمع شدند
خبر رسید که داؤد هم از بنگاله برآمده به پتنه آمده لودی را
از وهراسی بخاطر رسیده لودی مذکور خود را بقلعهٔ رهطاس رسانده
واز انجا بخانخانان عرضه داشت کرده کومک طلبید که من غلام حضرتم
ودولتخواه و داؤد بجهت برسر من آمده بمن کومک فرستید که

کنک بسته بودند شکست وراجه گجپتی دران شب بکشتیهای
ایشان دست بردی نمود ویک کشتی توپخانه مع اسباب توپخانه
بدست آورد چون کاه پس وغله وغیره افغانان ازان طرف آب بود
ازان رهگذر مایوس گشتند واین طرف آب محل برآمدن نبود
افغانان مضطرب الحال شده پیش لودی رفتند وگفتند که علاجی
کن که ازین ورطه خلاص شویم باز آن شیطان افغانان شیخ بهول
وشیخ عبد الرحیم بهاری وکیل خود را فرستاده عرضه داشت
بخانخانان کرد که این مرتبه هم قلم عفو بر تقصیرات من کشند وآب سون
حد ولایت ما وشما باشد وبوکیلان گفت که بایزید هم درین مجلس
صلح باشد که او مردیست که در مزاج خانخانان راه دارد صلح را برهم
خواهد زد نمازپیشین بود که بایزید را خانخانان طلبیدند وعرضه
داشت لودی را خواندند بایزید بعرض رسانید که بعنایت الهی
وبدولت حضرت ریسمان در گردن لودی بسته بشما سپرده ایم
خواه بگذارند وخواه بجانب خود کشند چنانکه این معنی را وکیلان
لودی قبول کردند آخر الامر بجهت صلاح مسلمانان جانبین

خانخانان باز مبالغه کردند که ما در برابر افغانان قلعه راست نمی‌توانیم
کرد بایزید مبالغه نمود که اگر فرمایند به از قلعه افغانان راست کنیم
نواب از روی ستیزه گفتند که ما فرمودیم و نواب محمد قلی خان برلاس
در مجلس حاضر بودند بایزید گفت فاتحه بخوانید فاتحه خواندند و
التماس کرد که خواجه شاه منصور و جان محمد بهسودی و خواجه
غیاث بیک دیوان را بدهید که بهر کس که مرچل قسمت کنیم بکم و زیاده
عذر نگویند آن سه کس را طلبیده بایزید سپردند که از صلاح
مشتاراليه بیرون نروند سه چهار گری شب گذشته بود که بایزید
برآمده از فراشخانه طناب طلبیده بر سر زمین که نزدیک
بقلعه افغانان بود رفته پیمایش کرده بخوانین و لشکریان
دستک کرده هریک همان شب بر سر مرچل خود حاضر شدند و آن
روز تا آخر روز سیم برج و باره و کنگره بدستور قلعه شهرها
نمایان شد و افغانان را هراس بسیار در خاطر پیدا شد و سپاهیان
در مرچلهای خود هریک بدولت حضرت خواب بفراغت میکردند
جون برشکال نزدیک بود یک شب جکر شد و بولی که افغانان بر دریا

ایستادند افغانان هر توپ و توپخانه که داشتند سر دادند
بعنایت الهی و بدولت حضرت آسیبی بآدمی و حیوانات نرسید
جون افغانان از قلعه بیرون آمدند خانخانان و خوانین در جاهای
خود فرود آمدند و در بالای بلندی که بر قلعه افغانان سرکوب
بود قلعچه بایزید راست کرده دو دیگ ترتیب داده بود و نواب
قیا خان و نواب وزیر خان جمیل را بر سر دیگها در آن قلعچه
گذاشته بود و چند روز بود که افغانان ازین رهگذر آشفته
حال بودند و سپاهیان هم از چوکی چند روزی آسوده بودند
هر روز از جانبین جماعه رفته چقلش میکردند یک روزی
خان خانان فرمودند که افغانان عجب مردمی اند که هر جا فرود
آمدند فی الحال قلعه راست میکنند و لشکر خود را استحکام می‌دهند
بایزید در برابر عرض کرد که اگر حکم شود ما بصد مطبوتی افغان
راست می‌توانیم کرد خانخانان تمسخر کردند که ما برابر افغانان قلعه
می‌توانیم راست کرد بایزید عرض کرد که بلی ایشان بزرگی معلوم
چند پیاده دارند قلعه را بعد از فرمودن رجاله راست میکنند

والا اینکه اینجا می نشینم رو بر دشمن لایق است و این کیفیت را
بخوانین پیش نوشته شد اوها چون چوکی بسیار داشته و هوای
گرم بوده است و در آمد برشکال نزدیک و آدم خراب شده بود این
معنی را بهترین شقوق دانسته همه متفق اللفظ نوشته شد که لایق
دولت آنست که شما پیش آیید و ما یان را هر جا فرمائید فرود
آییم روز دیگر بابزید را فرمودند که پیش رفته برابر قلعه افغانان
جای مناسب جا در برابر ده فرود آرد و بد پیشتور روزهای
جنگ غول و التمش و هراول و برانغار و جوانغار را که از خوانین
هر یک قرار یافته بجای خود فرود آرند بابزید حسب الفرموده
خواجه شاه منصور بخشی و خواجه غیاث بیک دیوان را و چند
از تواچیان گرفته متوجه قلعه افغانان شد و جای لایق دید
پیش خانه خانخانان را فرود آورده برپا کرد مع بخشی و دیوان
و تواچیان جا در همه خوانین را بجاهای ایشان فرود آورد
چون خانخانان و خوانین یکدگر ملحق شدند بسیل خوب راست
کرده رو بقلعه افغانان متوجه اردو شدند زمانی بر سر آب

که داشتند دیگر به بابزید متوجه شدند ابراهیم خان شیبانی
در جولغار ایشان میرفت بترکی ازو پرسیدند که بچوک بلمدی یعنی
چه طور شد او بترکی جواب گفت که اولغ دولت اتیر بارمش
یعنی دولت کلان داشتید اگر خوانین کوچ میکردند چون بافغانان
نزدیک بودند آن مردم را افغانان نمی گذاشتند که با ملحق شوند
و اگر فرود می آمدند شما را الغ فرود آمدن سیاه آب کی می گذاشتند
پس ببابزید متوجه شدند فرمودند که این طرف آب منزلی
پیدا کن که اردوی من فرود آید بابزید پیش روان شد
این طرف سیاه آب منزلی سپاهیانه خوب یافته اردو را
فرود آورد یک روز آنجا مقام کرده روز دیگر بابزید را طلبیده
فرمودند که آمدن ما اینجا چه نوع شد و عذرخواهی احترازات
گذشته کردند بابزید بعرض رسانید که اینجا نشستن لایق نیست
و بخوانین ملحق شدن هم مناسب نه چون سردار لشکر اید پیش
می باید رفت و خوانین هم کوچ کرده غول و التمش و هراول و برانغار
و جوانغار ترتیب داده فرود آیند اگر افغان جنگ کنند فبها

وافغان که میدان را خالی یافته باشند مگر در اگره چند روزی
معطل شوند خوانین همه یکبار گفتند که تو راست میگوئی اما ما
خاطر نواب ملاحظه میکنیم خانخانان بلجبتی و بایزید درشتی و اخبار (؟)
نمودند نماز شام نزدیک بود که کس بوزیر خان جمیل و خان محمد
بهسودی و جمعی دیگر که در چوکی بودند فرستادند که شمایان هم
در کنکاش ها حاضر شوید چون با ایشان معطل بودند بایزید باداء (؟)
نماز از مجلس برآمد چون نماز را ادا کرد و جماعه که از چوکی طلبیده
بودند حاضر شدند بار بکنکاش نشستند تواچیان هر چه قدر بایزید
را زیاد کردند نرفت و خود را ظاهر نساخت که کجاست تا یافته بیرند
آخر الامر کنکاش باین نوع قرار یافت که در لشکر پیش از قاقشالان
وغیره هر که باشد امشب بلشکر افغان شبخون کرده تیر گذارند
وخواجه شاه منصور که دران اوقات بخشی نواب خانخانان بود تعین (؟)
فرمودند که همراه این جماعه که امشب رفته تیر خواهند گذاشت
ناظر باشد بعد از تیر گذاشتن خوانین کوچ کرده از پل طالبی بگذرند
ونواب خانخانان ولشکر عقب نیز مصلح شده خود را بخوانین در

سپاه آب ملحق شوند اگر افغانان زیر کرده بیایند جنگ کنند
بالاتمه یکجا فرود آیند وخفتن بود که سوار شدند خوانین
بدایرهای خود رفتند وخانخانان بغازی پور آمدند بایزید از کنکاش (؟)
آمده کورنش کرد فرمودند که کنکاش باین نوع قرار یافته بایزید
عرض کرد که چون صلاح دولت درین است مبارک خواهد بود چون
اکثر مهم بابایزید تعلق داشت فرمودند که به تواچیان بفرمای
که بتمام سپاهیان حکم رسانند که اسپان را کیچ انداخته خودها
جیبه پوش نماز بامداد از اردو بیرون آیند وارد و هم از دنبال کوچ
کرده بیاید صباح بدستوری که فرموده بودند لشکر جیبه پوش
از دنبال خانخانان روان شدند وارد و متعاقب چون نزدیک
به پل طالبی رسیدند خواجه شاه منصور رسیده کورنش کرد گفتند
که چه کار کردید وخوانین کو عرض کرد که نه سپاهی فرستادند که
بار دوی افغانان تیر گذارند ونه کوچ کردند خانخانان برآشفت و
بایزید پیش میرفت طلب داشتند و گفتند که این مردکان که هیچ
کدامی را نکردند عرض کرد که لایق دولت واقع شده واز آشفتگی

رسانید که آخر بافغانان جنگ خواهید کرد یا نه خان مذکور ازین جواب
اعراض شده فرمودند که این سخنان بغر موده بایزید است که او
راضی نیست به برگشتن خوانین بایزید بعرض رسانید که خوانین همه
حاضراند خط نوشته مهر نمایند که برگشتن لایق است بایزید
را چه مضایقه حالا از ترس هیچ کدام هیچ نمی گویند اگر روزی
حضرت احتراز کنند همه تقصیر را بگردن شما خواهند ماند که سرکرده
لشکر اند ایشان صلاح دیدند ما برگشتیم و این را هم بخوانین گفت
که خانخانان از کلانی که دارند با ایشان هیچ نمیگویند اما شایان
را حضرت ریش خواهند تراشید که بی آنکه با افغانان دست
بردی نکرده باشند و زوری بشما نرسیده باشد از جای خود بر
گشته باشید و بعد از آن که عقب فرود آئید به تابینان خود
بگویند که داد خواهی کنند که از جاگیر چیزی نگرفته ایم و همه
توب توب بجاگیر ما روان شوند و افغانان که این معنی را دانند
راست کرده بر سر دایره شما خواهند آمد و شما را یقین است
که جنگ نخواهد کرد و سرداران نیز هر کدام بجاگیر خود متوجه میشوند

و بخوانین پیش خط نوشتند و کس فرستادند که مردم چوکی
هر روزه را بر سر قلعه افغانان تعین کنند و تتمه سرداران
هم بجانب غازی پور بیایند که ما هم خواهیم آمد و پیلکر کنکش
کرده که کدام روز با افغانان جنگ خواهیم کرد و از متعاقب نوشته
و جلودار خود هم متوجه شدند نماز دیگر بود که خوانین همه آمده
آن طرف پل طالبی ملاقات کردند و بکنکش شروع نمودند در کنکش
ابراهیم خان شیبانی و محمد قلی خان برلاس و مجنون خان قاقشال
و قیا خان کنک و لعل خان بدخشی و راجه کچ تنی و از نوکران خانخانان
اباق دیوانه و محمدی بیک ترکمان و توخته جولاق برادر پاپان کوکلتاش
و بایزید و چندی دیگر بودند که با ایشان کنکش می رسید اکثری
برین بودند که خوانین کوچ کرده از پل طالبی گذشته سیاه آب را
پیش رو کرده با افغانان دار و مداری کنند تا خبر فتح صورت
برسد بایزید بعرض رسانید که این لایق دولت نیست که ما از افغانان
هم روزی نرسیده باشد برگشته فرود آئیم خانخانان از راجه
گجپتی که زمین دار الکه بود این معنی را پرسید مشار الیه بعرض

صلح طلبیدند اردوی لودی و خوانین پیش از خانخانان و مردمی
که همراه بودند مشاهده میکردند بعد از سه روز هاشم خان آمد معلوم شده
که آنچه خانخانان گفته اند لودی قبول نکرده و خانخانان در میان
دریا لنگی بسته غسل میکردند و جماعه در گرد ایشان بانبه خوردن
مشغول بودند هاشم خان بعضی سخنان بی مزه که از لودی شنیده
بود یا از خود درست کرده بود یا بجهت آنکه صلح بمدعای افغانان شود
بخان عرض کرد و خان مذکور بر آشفتند و نزدیکان خود را که
در میان آب بودند طلبیدند و فرمودند که چه باید کرد بایزید
بعرض رسانید که ترکش لودی هم بر بالای ترکش داود دید و دولت
حضرت این چه خواهد بود ما تا بکی اینجا خواهیم نشست و زبونی جماعه
افغان که در رنگ پنجارها فرود آمده اند خواهیم کشید و چه محل
آنحضرت صورت را فتح کرده بما کومک خواهند فرستاد دولت
و اقبال ایشان همراه ماست بعنایت الهی هر محل بر سر افغان متوجه
می شوند انشاء الله فتح از جانب شماست این سخن بنواب
خانخانان پسندیده افتاد همان زمان از آب بر آمده سوار شدند

ملازمان ایشان رفع کدورت ایشان نموده در همان شب
خواجه عبدالمنعم و خواجه غیاث بیک دیوان خود را و بایزید را بملازمت
خوانین که پیش تعین کرده بودند فرستادند و کنکش طلبیدند
که چه باید کرد ما را نیز باید آمد یا چند روز اینجا صبر باید کرد سه
پاس همان شب بود که رسولان رسیدند و همه در خانه نواب
محمد قلی خان برلاس جمع شدند و صلاح دیدند که نواب هم آمده
بالمحق شوند تا ما با افغانان توانیم رو برو شد یکبا پس روز را
رسولان پیش نواب مذکور آمده جواب خوانین آورده بعرض
رسانیدند و روز دیگر خانخانان مع لشکر که از عقب رسیده بود
کوچ کرده شب در میان بغازی پور فرود آمدند و خوانین را
حکم شده بود که از پول طالبی که بر سیاه آب غازی پور بسته که
یک کروه از غازی پور بود فرود آیند خوانین بعرض نموده عمل کردند
از پول گذشته اینجانب فرود آمده بودند و لودی چون از آمدن
خانخانان بغازی پور شنیده پسر حاجی سلطان و نورم سلطان را
بخانخانان فرستاده عذر خواهی نمودند و هاشم خان را بجهت

وخبردار می بودند که از قلعه برآمده به دیهای که دران نواحی
بود تاخت نبرند و دست انداز نکنند نظر بهادر که از گذر
بنارس گذشته بود یکشبی شبخون باردوی ایشان آورده
چندکس درانداندرون دایرها بسر تیر رفتند و صباح محمود خان
لوحانی برادر کاسو و سلیمان منکلی را با پنج شش هزار کس از دنبال
نظر بهادر گذاشتند مشارالیه خود را بجانب قلعه سرسی کشیده
و آنها زیر کرده رسیده اینجا بی عقلی کرده در قلعه سرسی فرود
آمدند و خود را بقلعه چپار نکشیدند افغانان که بقلعه سرسی رسیدند
از قلعه برآمده جنگ بی صرفه کرده شکست یافته حاجی سلطان
نوکر حسن علی خان چپاری و نوزم سلطان اوزبک ملازم خانخانان
خبر نوره عباس سلطان قوادیانی بود جاگیردار رای بریلی
و چندی دیگر دران جنگ بشهادت رسیده و تتمه سپاهیان
اسباب خود را اگیرانده جریده پاره ببنارس و پاره بچنار رفتند
و پاس شب بود که این خبر ناخوش در چوچک پور بخانخانان رسید
خان مذکور از شنیدن این خبر مضطرب و متالم شدند با یزید و سایر

رامع هزار نفر از جونپور رخصت دادند که از گذر بنارس
گذشته بدستور قزاق درکردار دو افغانان می گشته
باشد و گاهی شبخون می آورده باشند و گاه کش و هنر گمش
ایشان را تشویش می داده باشند خانخانان کوچ بکوچ چون
بسید پور رسید محمد قلی خان و مجنون خان و قیا خان و دو رجان
و سایر کومک خود را بنواب مذکور رسانیدند و هر کس از عقب
آمد پیش تعین کردند همه در غازی پور جمع شدند لودی آب
گنگ و جون وغیره را پل ساخته نشسته خود و مردم کارآمدنی
تمام گذشته میان سیاه آب و گنگ قلعه راست کردند و هر روز
جنگها میکردند یک روز علی مراد پسر توغلان که نوکر سکندر خان بود
دران ولا نوکر محمد قلی خان برلاس بود جیقلش و مردانگی نیک
بجا آورد چون بخانخانان رسید اسپ و سرپا عنایت فرمود و
ملازم خود ساخته جاگیر معتقد دادند لشکر و سرداران مغول که
در غازی پور جمع شده بودند ده هزار کس از این صباح تا صباح
دیگر چوکی کردند که اوچین شده در برابر قلعه ایشان می ایستادند

سوار شده متوجه این مردم شدند طالبی سلطان و جاگیرداران
غازی پور چون افغانان را زور دیده و مردم خود را کم بچپله حضرت
گرفته که مبادا بر سر غازی پور رفته قلعه را بدست آورده بسبب
ایشان دست انداز کنند ازین مردم جدا شده بغازی پور
متوجه شدند یوسف محمد با مردم خود جلو ویران کرده از دنبال
طالبی در آمد جان محمد بهسودی و شکر قلی مرزا حسن خان را غول
خود ساخته پر فیل را بمشار الیه سپرده خود با سپاهی چند
در یک گوشهٔ جنگل بخی کرده بوده اند طالبی دید که یوسف محمد
با و متوجه شده فکر کرد که اگر گریزان می شوم مردم خود را میگیرانم
برگشته رو برو شده یک مرتبه چپقلش کرده چون یوسف محمد و
افغانان بسیار بودند طالبی تاب نتوانست آورد و در وقت
برگشتن فیل مشار الیه گرفته اند درین صورت جان محمد و شکری
قلی و کج بتی از کمینگاه بر آمده یوسف محمد و افغانان را زیر کرده
فیل طالبی را از ینها جدا کردند و طالبی هم برگشته با ینها همراه شده
یوسف محمد و افغانان را پیش انداخته چند کس از مغل و افغانان را

بضرب شمشیر فرو آورده سرها جدا کردند چون نماز شام
نزدیک بود و مثل ترکان است یاغی یا غنوق یرق بلمس ترجمه این
مثل ترکی اینست که یاغی یاغی را یراق نمیداند افغانان اینها را کم مردم
بسیار خیال کردند و اینها هم خیال کردند که این طرف آب که قلعه راست
کرده اند در آمده محکم خواهند کرد از نزدیکی قلعه افغانان برگشته
آمدند و افغانان خود همان زمان پارهٔ در کشتی در آمده اند و پارهٔ
خود را در آب انداخته مرده اند و پارهٔ که زنده مانده خود را بلودی
رسانده اردوی لودی هم همان شب برهم خورده کوچ کرده و نواره
خود را گرفته تا صباح از غازی پور گذشته پائین غازی پور نزدیک
گروه سیاه آبست آنجا رفته قلعه راست کرده ان طرف آب
تنک و چون رو بروی سیاه آب فرو آمد چون سرهای مغل افغانان
بجونپور رسید خانخانان بتعجیل سوار شده متوجه شدند و از مردم
کومک تردی محمد ولد نواب قیا خان آمده بود مرزا حسن خان
شکری قلی و جان محمد بهسودی و راجه کجبتی مردم خود را جاگیرهای
در حضرت نموده خود بجهت سیر جونپور مانده بودند نظر

515

و فرزندان ایشان مشغول شد چون خبر بلودی رسید که حضرت
بادشاه قلعه صورت را قبل کرده اند و نزاع مرزایان گجرات در جم
اعلی دارد عهد شکنی کرده با مردم و نواره بسیار بر سر قلعه پتنه
آمدند و قاسم موشکی که جاگیردار قلعهٔ مذکور بود در ان چند روز
فوت کرده محمد جان ولد ولی جان که بجای پدر بار بیکی بود و جاگیر داد
داده بودند چون خورد سال بود آنقدر نتوانست کرد که کومک
با و برسد قلعه را بصلح بلودی داد لودی حرامزاده در همان
دو سه روز قلعه را مع حمام و عمارات که قاسم موشکی راست کرده
بود هموار ساخته ده هزار کس این طرف آب گذرانیده که خود
نواره را گرفته بر سر جونپور آید و خانخانان به اوده و کره و بهرایچ
و سهنده که جاگیرداران حضرت بودند کس فرستاده آنها چون
درین چند روز رفته بودند و از جاگیرها هنوز چیزی نگرفته
بودند یک قوط معطل شدند و دیر تر رسیدند و در جونپور محمد جان
بهسودی و تنگر قلی سلطان ملازم خانخانان و مرزا حسن خان
برادر میر سید برکه و چندی دیگر که مردم خود را بجاگیرها رخصت

514

کرده بودند و خود ها در جونپور در ملازمت مانده بودند خانخانان
جمعی از نزدیکان خود را همراه اینها کردند و بجاگیرداران غازی پور نوشتند
که در سید پور آمده با اینها ملحق شوند و خواجه عبد المنعم را به بایزید
فرستادند که ما اینهای جونپور را هم همراه می بریم تو هم خود را
آماده خیال کرده باشی بهر حال درین لشکر همراهی باید کرد بایزید چون
همه وقت دولتخواهی کرده بود اینجا خوب طریق اولا باوجود
بی جاگیری چند ساله همراهی نمود و درین لشکر هم بمنصب میر مالی که
سابقا داشت مقرر شد و حکمی براجه گجپتی راجه ولایت
اجینه که دران اوقات جاگیردار بهوجپور و بهیه بود نوشتند
که او نیز آمده باین مردم همراه شده بر سر افغانان بیاید و خانخانان
در ساختگی لشکر و انتظار کومک بادشاهی می بردند و این ده هزار
افغان این طرف آب که بجانب جونپور است گذشته قلعه را است
کرده بودند که مردم که خان خانان تعین کرده می آیند و یوسف
محمد سلطان پسر سلیمان سلطان اوزبک که هراول افغانان و سرکرده
این ده هزار کس لودی بود با مغلان خود هراول شده با افغانان

بجنگل خود رفت و پسر سلطان اوزبک برگشته بقلعه کورکه پور درآمده
استحکام کرد و این خبر بخانخانان رسید از پرگنه سکدی الغار کرده
متوجه کورکه پور شدند و نواب محمد قلیخان برلاس دران الغار
همراه بودند جمعی دیگر را پیش از خود تعین کردند شاه بیگ
و خوانزاده محمد بیگ پسران کوچک علی خان کولابی را با جمعی دیگر
پیشتر بکومک جان محمد خان بهسودی و تنکر قلی سلطان تعین
نمودند و اینجا هم . بایزید حکم شد که ایشانرا از آب رابری رفته
زود گذرانند روز دیگر بایزید بموجب فرموده عمل نموده و خود در
کنار آب بود که خانخانان بلب آب رابری آمده فرمودند که
اردو را هم گذرانند و چنداول هم باش که مردم اردو را بتمام
بارسانی و باین حکم نیز عمل نموده نماز شام شب عید قربان بود که آن
طرف آب نزدیک بقلعه کورکه پور بملازمت مشرف شد فرمودند که
همین زمان از آب گذشته اهتمام نما که مردم که گرد قلعه اند مرچلهای
خودرا خوب استحکام داده مبادا که پسر سلیمان از قلعه برآمده فرار
نماید که صباح باتفاق نواب محمد قلی خان از آب گذشته بمحاصره قلعه

متوجه خواهیم شد بایزید تا کشتی یافتن و از آب گذشتن را پسر سلیمان
دلیری نموده نماز خفتن از دروازهٔ قلعه برآمده متوجه تخته پل که مرچل
شاه بیگ و خوانزاده محمد بیگ که نبیرهای سلطان ویس بیگ کولابی
قبچاق بودند بدر رفته و صباح عید خانخانان مع نواب محمد قلی
خان برلاس تاسف تمام در قلعهٔ کورکه پور درآمدند و جان محمد خان بهسودی
و تنکری قلی سلطان بملازمت سرافراز شده بعنایات ممتاز گشتند
و به پسران کوچک علی خان که از مرچل ایشان بدر رفته بود احتراز
و اهانت تمام رساندند بایزید بجنگل که خانهٔ راجه آنجا بوده رفته راجه را
دلاسا نموده اسپ و سرپا داده و کورکه پور را باز به پاینده محمد
سکگش داده بجونپور مراجعت نمودند بایزید چون این نوع صحبتها
در رفتن و آمدن لشکر مشاهده کرد سوگند خورد که در وکالت و میرمالی
دخل نکند و دانست که همه بنفاق بخانخانان صحبت میدارند و چند مرتبه
رخصت مکه معظمه طلبیده بود میسر نشده بود آخر الامر خودرا
بالکلیه بدرویشی قرار داد و بجونپور آمده پای عزلت بدامن
قناعت کشیده به بندگی حق تعالی و بدعاگوئی دوام دولت حضرت

معنی خوش آمده قبول نمودند و کورک پور را باو دادند و قرار یافت
که بسی او بیاید و حاجی پور را به شکری قلی سپرد درهمین چند روز
وکیل لودی شیخ پول نام شیطانی آمده عرضه داشت آن شیطان
کلان را که لودی باشد آورد که بسزه و برده و از خاک بر داشته
شمایم و هاشم خان نشابوری قرابت نواب شهاب خان که از اول
تا آخر باعث فتنه و فساد و نفاق درمیان مغل و افغان مشار الیه
بود و دیها هم از افغانان بجاگیر و ماهیانه خود در حاجی پور گرفته
بود و از نقد و جنس هرساله مبلغها باو می فرستادند و محض از برای
اینکه درپیش خانخانان بوده جاسوسی میکرده باشد و یوسف نام
غلام ترک خود را درمیانه افغانان فرستاده بود که بازیافت ماهیانه
میکرده باشد آخر این مهم را برهم زدند حاجی پور و پتنه را
بلودی دادند و کوچ بالضرورت رفته لودی را دید چون هردو
کرانی بودند بیکدیگر خصوصیت کردند و رفع کدورات گذشته نمودند
و شکری قلی سلطان که در حاجی پور بود اسباب او را گرفتند و مشار الیه
جریده از آب گنگ گذشته خود را بملازمت خانخانان رسانید

و درین اثنا یوسف محمد پسر سلیمان اوزبک که خانخانان همراه اسکندر خان
بدرگاه برده بودند در حین آمدن جونپور در ملازمت حضرت گذاشته
سفارش نموده بودند و بندگان حضرت بجهت بعضی ملاحظها او را
به بندگانه فرستاده بودند مشار الیه از بندگانه آگره فرار نموده
در جنگل کورک پور براجه سینار چند ملحق شده و قلعهٔ کورک پور را از
برادران پاینده محمد بیک گرفت جون این خبر بخانخانان رسید
به بایزید حکم شد که بکذر زمین رفته جان محمد بهسودی و شکر قلی و
پاینده محمد بیک کش و جماعه که از لشکر حاجی پور برگشته بود بر سر
قلعهٔ کورک پور تعیین نماید مشار الیه حسب الفرموده بکذر زمین رفته
آنجماعه را که حکم شده بود بر سر قلعهٔ کورک پور فرستاد بعد از چند
روز که میانهٔ خان خانان و لودی صلح باتمام رسید خان مذکور مراجعت
نموده خود نیز متوجه کورک پور شدند و تا خان مذکور رسیدن
شکری قلی و جماعه که پیش رفته بودند پسر سلیمان اوزبک و راجه
سینار چند از قلعه بر آمده نیم کروهی جنگ کرده جون دولت حضرت
قوی بود مردم کورک پور شکست یافته راجه مذکور زخمهای منکر خورده

ناورده بجانه کاسو نوهانی پنهان شده بود آنها حمایت نموده
کرده اسنو را هم چون بایزید بقصاص رسانیدند و داود را افغانان
بکلانی برداشتند و مقصود لودی هم حاصل شد بعد از آن
لودی خاطر از داود جمع کرده متوجه حاجی پور و بهار و پتنه
شد و کوجر نام وکیل بایزید که در جاگیر او مقرر بود با لودی
نزاع داشت دانست که لودی بیاید نزاع زیاده خواهد شد
عرضه داشت بخانخانان کرد و خانخانان از چنار متوجه حاجی پور
و سرکار بهار شد بایزید چون میر مال بود این طرف آب سون
را بجاگیرداران خانخانان قسمت نمود و اسکندر خان هم که دران
اوقات در لکهنو فوت کرده بود نوکران او پیش خانخانان
آمده بی جاگیر بودند آنها دران طرف آب گنگ جاگیر یافتند
و تنگری قلی سلطان داماد خود را مع فرخ سلطان پور قلیج
و بابیزه محمد سلطان سلکش جاگیردار کورک پور قریب بهزار
کس به تنگری قلی مذکور همراه کرده از گذر نرهن گذرانده برسر
حاجی پور فرستاد و خانخانان در گذر چیت و بلیه فیروز آمدند

وطالبی

طالبی سلطان جاگیردار غازی پور و مرزا علی سلطان جاگیردار
پرگنه بدوهی و ندیم سلطان جاگیردار پرگنه دوست پور و سایر
جاگیرداران سرکار جونپور را قریب به ونهار کس بر سر پتنه
فرستادند و کوجر الو نام برادر خود را مع تحفه و هدایا عرضه
داشت کرده بخانخانان فرستاد که من غلام حضرتم و این ولایتها
نگاه داشته ام افغانان که بیایند متصرف خواهند شد فکر من
و ولایت بکنید و التماس که کوجر کرده بود این بود که کورک پور را
بمن عنایت کنند تا بسی خود را آنجا فرستم و خود در خدمت
باشم تا بنگاله مسیر شود و سرکار بهار را با مرای بادشاه جاگیر
نمایند و هرچه از جاگیر ایشان افغانان گرفته باشند من از خزینه
بایزید جواب گویم و حاجی پور را به تنگری قلی سلطان که آمده سپارم
و اگر این مرضی خاطر ایشان نباشد امسال سرکار حاجی پور و
بهار را با فغانان گذارند که جمعی هر دو سرکار آنچه باشد از
خزینه جواب گویم و سال دیگر که افغانان که اینجا جاگیر دارند اگر
خدمتی در بنگاله کنند آنجا جاگیر خواهند یافت خان خانان را این

جمعی از رعایای بنارس را تاکید نمود که بجونپور رفته از مشار الیه
داد خواهی نمایند و باعث این همه فتنه و فساد دوست محمد بخشی
خانخانان بود که بایزید دایم اورا نصیحت میکرد که از رعیت و سپاهی
رشوت مگیر که باعث بدنامی خانخانان میشود و سپاهی و رعیت
خراب میکردند و محپس خان و هاشم خان و طالبی سلطان و جمعی
دیگر از نزدیکان خان مذکور در نزاع بایزید با دستفق بودند چون
بعد از سان واجب در جونپور چندی از رعایای بنارس بجهت
دادخواهی نمودند و راجه در پیش دیوان خانخانان و جماعه که باو
اتفاق کرده دادخواهی فرموده بودند بیجوابی به بایزید خاطر
نشان نتوانستند نمود همه بدحال و شرمنده برخواستند و بایزید
هم بطلاق قسم یاد کرد که دیگر به بنارس نرود خانخانان مفتیان
جونپور را طلبیده فتوی نوشتند که سوگند او مسموع نیست باید
فرستاد هرچه قدر مبالغه نمودند تا این تاریخ مختصر و همراه خانخانان
به بنارس هم نرفت بعد از ان هر چند غازی پور و زمانیه و سلام
را در جنب به بایزید تکلیف کردند قبول نکرد و چند سال در درویشی

و در پرگنه سنبهلی از سرکار جونپور بجاگیر سعادتیار فرزند
برادر مشار الیه مقرر داشته بودند بعد از چهار سال بصد مبالغه
بیرمال ساخته مهم دریخانه بمشار الیه فرمودند او را نیز از برای
خاطر خان مذکور بکره قبول کرد و چند سال دیگر تابن منصب مشغول
بود و بعد از ان سرکار رهتاس را حضرت پادشاه بطریق در و بست
در وجه جلدوی خانخانان مقرر فرمودند و اورا هم بایزید تکلیف
فرمودند که بجاگیر خود متصرف شود و مهم دریخانه هم مفوض باشد قبول
نمود چون خبر فوت سلیمان افغان از بنگاله رسید بایزید ولد او
افغانان بجای سلیمان بکلانتری برداشتند چون لودی کرراتی وکیل سلیمان
همیشه در لب آب سون می بود و میانه او و بایزید همیشه نزاع و کلفت
بود هانسو نام پسر عم داد که برادر سلیمان باشد او را بازی داد که اگر
تو بایزید را بکشی افغانان ترا بجای بایزید برمی دارند چون خورد سال
و بی عقل و افغان بود این معنی را قبول کرده نیم روز بود که با جمعی
در خلوتخانه بایزید رفته او را بقتل رسانیدند و داود نام برادر خورد
بایزید خبر یافته جمعیت نموده بر سر هانسو آمده و او تاب مقاومت

دوازده گز میلی دران بتخانه بر پا بود و تاریخ بخط هندوی نوشته
بودند که تا این تاریخ هفتصد سال شده که راجه بر پا کرده بود
چون بایزید او را برآورد و نصف کرد و هر نصفی را چهار پارچه کرده
شش پارچه بستون و شهتیر مسجد مدرسه صرف شده و دو پارچه
را خواجه دوست محمد بخشی خانخانان طلبیده گرفته در دروازه
نمازگاه جونپور انداخته و ملا بابای بلخی از برای آن مدرسه
تاریخ یافته که بهترین مدرسها و در ذیل تذکره ثبت یافته و دیگری
را بایزید بیات که صاحب تصنیف این مختصر است و بانی مدرسه
مذکور هم هست خواست که تاریخ واقعی گفته شود با انکه سوادی نداشت
تاریخ یافت که ز بتخانه برآمد میل کفتا و ملا بابا این تاریخ را
هم چند بیتی گفته و هر دو تاریخ در شهتیر ها مسجد مدرسه استوار است
والآن در مدرسه جماعهٔ از طلبه علم حاضراند و بندگان حضرت دو دیه
از حویلی بنارس در وجه وظیفه مدرس آن مدرسه عنایت فرموده اند
چون بایزید دیرتر بملازمت راجه رسید و تعصب دینی را هم منظور بود
و بتخانه هم مدرسه شده بود از ان تاریخ راجهٔ مذکور با او ناخوش شده

مشارالیه را در مکهٔ معظمه ملازمت نموده و دران اوقات در مدرسه
که بنام نامی حضرت که در محله سوق اللیل که متصل بمسجدی که حضرت
رسالت پناهی صلی الله تعالی علیه وسلم آنجا تولد کرده اند ساکن
بوده در سنه ۹۸۹ بجوار حق پیوست و بایزید بیات بنماز جنازهٔ
او حاضر شد و در معلی نزدیک بگنبد حضرت خدیجه کبری مدفون شد
و خانخانان چون رخصت یافته بودند باز در اندک زمانی
بقلعه جونپور تشریف آوردند بعد از چند روز راجه تودرمل از درگاه
رخصت یافته بود که غسل بنارس نموده بجونپور رفته سان و حساب
لشکر خانخانان به بیند و سپاهه بدرگاه برد کشتی چوکندی
راجه مذکور یکبار حباب وار سر از آب کنگ برآورد و حسن علی
خان حاکم قلعه چنار چون سر راه بود براجه همراه آمده بود و بایزید
دران اوقات بتخانه که سابق معبد هندوان بوده و بمرور اوقات
آنرا ویران کرده مهبز مردم بازار شده بود او را پاک ساخته
مدرسه از برای طلبه علم طرح انداخته با و مشغول بود و در همان
چند روز که راجه بجهت غسل تشریف داشتند با تمام رسیده و

قابل تعظیم هستید و بعد از آن آمدن اسکندر خان را بعرض رسانید
و حضرت مشار الیه را طلبیدند به پابوس سرافراز شد و از عنایت
و شفقت بادشاهانه آنچه بجهت تسلی مشار الیه درکار بود فرمودند
و در همان دو سه روز پرگنه سرکار لکهنو که یکی از پرگنات خوب
هندوستان است و در آب و هوا و فیض قرینه ندارد بمشار الیه جاگیر فرمودند
به اسپ و سرپا سرافراز ساخته رخصت نمودند و خانخانان را نیز
بعد از چند روز به اسپ و سرپا سرافراز کرده پرگنه سرام را که
از پرگنات سرکار مانکپور که متصل به پرگنات سرکار جونپور بود از تغیر
قلیچ خان در وجه زیادتی جاگیر مقرر داشته رخصت فرمودند در
چند روزی که خانخانان در درگاه بودند در هر مجلسی بندگان حضرت
عنایت و شفقت بیحد بخانان مذکور خطاب ساختند و دران اوقات مرزای
مفلس که یکی از سلاطین منقط بود و علم منطق را که از جمله علمها که ملایان
درکار است از علمهای دیگر بیشتر ورزیده بود و از ملایان زبردست
هند دران اوقات ملا عبد الله سلطانپوری که مخدوم الملک خطاب
یافته بود و دیگری شیخ عبد النبی که بجهت علم بسیار منصب صدارت

یافته بود در مجلسی هم جمع شده و مرزای مفلس درین مجلس در میان
هر دو ملایان هند خود را کنجانده و شاگردان خوب ملایان روم هم
درین مجلس بودند و چون مرزای مفلس را تنها یافته بودند سخنان
در وقت و مسئلهای مشکل آزمودند چنانکه مخدوم از مشار الیه مسئله
سوال کرده بود او را جواب ناگفته از طرف دیگر شیخ عبد النبی صدر
در صدد پرسیدن مسئله شدند و مرزای مفلس در جواب شیخ عبد النبی
گفته که ای غلام خورد تا آن قدر تحمل کن که غلام کلان از من چیزی
پرسیده است او را بیان کنم بعد از آن جواب تو گویم و این سخنان
مرزای مفلس در هند شهرت کرد چنانکه خانخانان این سخن را اکبر
جونپور آوردند و مرزای مفلس بعد از چند روز بحضرت عرض کرد
که من مفلس نام دارم اما بدولت حضرت زیاده بر زاد و راحله
از نقد و جنس بهم رسیده در ایام دولت شما آن سعادت
مشرف شوم حضرت از زر و تحفهای که مشار الیه را در مکه بکار آید
زیاده از وسع او مرحمت فرمودند و در همان سال بطواف حرمین
مشرف شده و بایزید بیات که در سنه ۹۸۱ بطواف حرمین رسیده بود

وخانخانان بقباحت حافظ رسیده باسکندر خان در همان مجلس
بنوعی آشنائی کردند که بالکلیه دغدغه که بخاطر اسکندر خان راه
یافته بود رفع شد و بعد از چند روز دیگر خانخانان باتفاق اسکندر خان
و یوسف محمد بجانب فتحپور الغار فرموده در شش روز بپابوس
سرافراز شدند و پیش از آمدن اسکندر خان یکبار بجهت پابوس
حضرت خانخانان متوجه فتحپور شده بودند آن هم در شش روز
واقع شده بود و در مرتبهٔ اول بایزید در بنارس بود و در مرتبهٔ دوم
وجود درویشی قلعه جونپور را باو سپرده گذاشته بودند
عادل تیار ولد بایزید در ان الغار در ملازمت بود و به پدر خود حکایت
کرد که درین طور هوای گرم که در آمد اشکال بود و اسکندر خان که
با وجود آنکه از سلاطین قزاق بود از الغار خانخانان تنگ آمده
بود و حضرت انواع تعظیم و عنایات بخانخانان ظاهر فرمودند
خانخانان عرض کرد که بادشاهم این بدعت را در سلسلهٔ صاحب
قران شما گذاشتید هیچ بادشاهی درین سلسلهٔ باچلچی تعظیم نکرده است
حضرت چون در صدد عنایت و شفقت بودند فرمودند که خان بابا شما

هرکس گناهی کرده باشد و شما التماس کنید خواهم بخشید چون
این فرمان بجونپور رسید همان زمان نقل گرفته معه جواب
آن نبت به اسکندر خان فرستادند و بعد از چند روز اسکندر خان
و یوسف محمد ولد سلیمان اوزبک و حاجی اغلن و جمعی از ملازمان
خان مذکور که درین مدت همراه او بودند بجونپور آمدند و خانخانان
استقبال نموده در محل نیک فرود آوردند و از مهمانی و اسباب
لایق بخان و یوسف محمد مذکور فرستادند و چند مرتبه بقلعه جونپور
بمنزل طلبیده مهمانیها کردند و یک روز محسن خان داروغهٔ
جونپور بالتماس مهمانی سکندر خان و خانخانان نمود التماس
مشار الیه را قبول نموده روز دیگر در خانهٔ مشار الیه مهمان شدند
و حافظ محمود نشابوری که سابقاً پیش علیقلی می بود و درین اوقات
ملازم خانخانان بود در محل خواندگی این غزل خوجه حافظ را در
مجلس خواند که بیتش اینست

بیت

ای دل اندر بند زلفش از پریشانی منال ⁂ مرغ زیرک چون بدام افتد تحمل بایدش

و اسکندر خان را باوجود ترکی ازین بیت اضطراب بسیار شد

531

حضرت جنت آشیانی وقتی که به بنگاله میرفتند سان دحب
دیده اند وکول عظیم درته این صفه واقع شده وآن موضع را دلک
می نامند بایزید آن را مرمت کرده عمارات نیز راست کرده بود خان
مذکور بآن صفه آمده بایزید پا اندازهای لایق انداخته چند روز
دران صفه عالی صحبت داشته ملا فتحی شاعر تاریخ مرمت آن صفه
را صفه عیش همایون بادشاه یافته بیتی چند گفته واهتمام ومرمت که
بایزید کرده ملای مذکور دران بیتهای تاریخ درج کرده بدین نوع

شاه دین پرور همایون بادشاه	خسرو فرخنده بخت مه لقا
در بنارس مجلس آرا شد که هست	آب او خوب و هوایش دلکشا
ساخت بهر بزم خود شه صفه	تا در و سازند بهر عیش جا
خانخانان منعم عالی مکان	خواست تعمیری کند آن صفه را
نایب نواب سلطان بایزید	صفه را کرد از عمارت باصفا
بزمگاه حضرت نواب شد	این مجدد صفهٔ عالی بنا
جای آن دارد که تاریخش بود	صفهٔ عیش همایون بادشا

تاریخ را کنده بدرخت پیپلی که بجانب آفتاب برآمد صفه واقع شده

درپیپلی

530

جای سنگ تاریخ کند دران درخت محکم کرده الآن آن سنگ
تاریخ دران درخت استوار است بعد ازان سرکار بنارس را
بدستور سابق به بایزید عنایت کرده باز باسب وسرپای لایق
سرافراز کرده رخصت کردند وخود متوجه جونپور شدند ودرهمین
تاریخ کتابت اسکندر خان که درمیان افغانان بود در جونپور بخان خانان
رسید مضمون این که به افغانان اعتماد چندان نماند سلیمان اوزبک
را که نزدیک باکلپور جاگیر او بود در خانه کرده دررا بر آوردند
که دران خانه مرد ونوکران او بهر جانب متفرق شدند وامروز
فردا بمن هم این عمل خواهند کرد وبدگمان شده اند که اینها مغل اند
در ولایت بنگاله که باشند در اندک زمانی بطریق زمین داران
برهمه چیز این ولایت مطلع خواهند شد وآخر بادشاه خود التجا
خواهند آورد اگر شما کناره مرا از حضرت طلبید بهر نوع که باشد از میان
افغانان برآمده بملازمت می رسیم وهمین کتابت اسکندر خان را
معه عرضه داشت بجنس بدرگاه فرستاده کناره او را التماس کردند
وفرمان عالیشان صادر شد که شما را بدر گفته ایم از معنا و افغانان

لعل خان بدخشی را همراه بردند و لعل خان بدخشی را از پرگنه موورجعیت
دریاباد که جاگیر مشارالیه بود کردند و تا جونپور آنچه توانستند عذر
خواهی و خاطرجوئی بایزید کردند چون درین مدت که ملازم
ایشان بود بسخن مردم عمل نکرده او را چنین رنجانیده بودند خواستند
که بالکلیه از خاطر او برآید و قاعده بنده پروری را نیز خوب میدانستند
بعد از آن خان مذکور در بنگاله فوت کردند از پنجهزار نوکر خاصه که داشتند
بنده پانزده هی نکشید که نوکری حضرت اختیار کردند دیگر همه بوطن های
خود رفته درویشی اختیار نمودند چون بجونپور آمدند بایزید را اسب
و سرپا عنایت کرده باز عذرخواهی نموده به بنارس فرستادند
بایزید قسم یاد کرده بود که دیگر به بنارس نزد ایشان چون بمبالغه
می فرستادند بایزید التماس کرد که بنارس را خالصه کنید تا من
شقداری خالصه شما کنم و سوگند هم بحال خود ماند بمبالغه مشارالیه و
امداد وکلای ایشان التماس او را قبول کردند و باز اسپ و سرپای
مجدد عنایت کردند و بشقداری خالصه تعین نمودند بعد از دو ماه
خان مذکور از راه سرای گراکت به بنارس رفتند و بایزید صفه که

خانخانان را بمشارالیه منحرف ساخته چون بملازمت رسید همین
دو روز را بهانه ساختند که چرا بمیعاد نه آمدی و آن جماعه تحفه
و هدایا از وکیلان سلیمان گرفته خانخانان را بجد ساخته بودند
که به پتنه برند و بایزید مانع می آمد خانخانان چیزها دانانده بایزید
را مقید ساخته به پیرقلی ایشک آغا سپردند و از کلبیه گذشته
اردو و بایزید را به کلبی سلطان که از اوزبک کلتکی بود و اوزبک
کلتکی موصغیست از دیهای کابل سپردند و خود بهزار جوان چیده
و از سرداران ابراهیم خان و محب علی خان رهتاسی و لعل خان
بدخشی را همراه گرفته به پتنه رفتند و بسلیمان عهد و شرطی که
می باشد کردند خطبه بنام نامی بندگان حضرت خوانده مراجعت
نموده باردوی ظفر قرین ملحق شدند و رفتن و آمدن خان مذکور
تا پتنه نوزده روز کشید و بایزید درین مدت در بند بود بعد از آمدن
به بایزید کس فرستادند و عذرخواهی و ملایمت بسیار بدستور
سابق نمودند و ابراهیم خان و محب علی خان را بجاگیرها رخصت
کرده خود بطریق شکار بجانب محمدآباد متوجه شدند و بایزید

وپلمها و جاگیر داران خود چیزی نوشتند که در فلان تاریخ مقرر شد
که در پتنه بملاقات سلیمان افغان برویم شمایان دران میعاد
سه در گذر جیت و بلیه جمع شوید و بایزید که در بنارس بود عرضه
داشت کرد که از حکم چاره نیست اما درین وقت که حضرت قلعه چتور
قبل کرده باشند شما را به خانه افغانان به پتنه رفتن لایق
نمی نماید باز حکم نوشتند که تو در سید پور در فلان تاریخ بنشین
از سه ملحق خواهی شد که لودی آنجا آمده مرا خواهد دید و عهد
کرده بعد ازان به پتنه خواهیم رفت با وجود تشویش و خوردن
جوب چینی بایزید مردم خود را از خشکی فرستاده خود بکشتی
در آمده متوجه ملازمت خان خانان شد چون بیست و چهارم جمادی
الثانی سنه ۹۷۵ سید پور قرار داد بود در بیست و ششم در
جیت و بلیه بملازمت خانخانان رسید چون جماعه بمشار الیه با خود
بودند محل یافته بعرض رسانیدند که حاکم بنارس که هر بار که
می نویسند جواب می نویسد و بمیعاد حاضر نمی شود دیر حدت
افغان که این معنی را شنوند از شما چه حساب خواهند گرفت فراج

بملازمت رسید زمانیه را تنخواه پسر موشکی داده سلطانپور دو
از پرگنات حسن خان بچکوتی را بعوض زمانیه بمشار الیه مقرر داشتند
و از محال دیگر زیادتی هم به او عنایت کردند و سلیمان افغان که حاکم
بنگاله بود و لودی که وکیل او بود دانستند که خانخانان مرد سپاهی است
و تدبیرش زیاده بر شمشیر است از راه ملایمت بصلح در آمدند
و تحفه و هدایا و وکیل فرستاده عرضه داشت کردند که چون
شما پدر حضرت اید میانه بادشاه و ما صلح دهید که ما در ولایت
خود باشیم و مغلان در ولایت و جاگیرهای خود باشند و
هر روز از جانبین جنگ و جدل واقع نشود و التماس نیز نموده
بود که من از بنگاله به پتنه پایم و شما از جونپور در پتنه ملاقات
نموده عهد و شرطی که باشد در حضور مشخص شده خطبه بنام
نامی حضرت بادشاه خوانده شود خانخانان بجهت دولتخواهی حضرت
این التماس ایشانرا قبول نموده و کیلان ایشانرا چیرپا داده
جواب عرضه داشت ایشانرا نوشته میعاد قرار دادند که در چه
تاریخ سلیمان به پتنه بیاید و خود از ینجا بروند بعد ازان بطلب

که در اکره مانده است همراه بیاری بنابران هرده روز دران جا
نشست جون اورق وخزینه خانخانان که در اکره مانده بود او را
نیز بخود ملحق ساخته در بنارس بملازمت خان مذکور مشرف شد
سرکار مذکور را بدستوری که علی قلی بهادر داده بود بمشار الیه
عنایت کردند و خانخانان کوچ کرده متوجه جونپور شدند بعد از
چند روز خبر آمد که اسد الله خان حاکم زمانیه کس بافغانان فرستاده
وایشان را طلبیده که زمانیه را سپارد و خود بمیان افغانان درآید
همان زمان کپان اعتمادی با سید الله خان فرستادند که
اطمینان مشار الیه شود و زمانیه را بگماشتهای خانخانان سپرده
خود بملازمت آید و با نوشتها که اطمینان خاطر او شود فرستادند
جون کسان خانخانان بزمانیه رسیدند اسد الله خان را اطمینان خاطر
شده قلعه را بکسان خانخانان سپرده خود متوجه بملازمت خان
مذکور شد و نواره و کومک افغانان که آمده بود مایوس گشته
مراجعت نمودند باب سون که لودی آنجا با سی هزار کس فرود آمده
دکه سپرحد ولایت خود را از آسیب مغول نگاه دارد جون اسد الله خان

رسانیدند و اسکندر و سلیمان اوزبک بجانب افغانان التجا بردند
و بسائی و اسباب ایشان آنجه در جونپور و بنارس بود بدست
لشکر ظفر قرین افتاد و حضرت تا بنارس بجهت بسائی و باتران
و فیلان علیقلی وبهادر تشریف بردند جون بدست در آمدند از بنارس
مراجعت نموده باکره تشریف آوردند و خانخانان را بجهت محافظت
اکره گذاشته بودند در کره طلب داشته سرکار جونپور و سرکار
بنارس وغیره که بجاگیر علیقلی وبهادر بود عنایت فرمودند و
جاگیرهای خان مذکور تمام خالصه شد و خان مذکور پروانه به بایزید
که در سرکار حصار فیروزه بود ارسال داشت که در روز متوجه سرکار
جونپور شود که سرکار بنارس تعلق به او دارد مشار الیه سرکار حصار
فیروزه که یک کرور و پنجاه لکه حاصل بخانخانان داده بود در
از حسن سلوک که برعایا آن سرکار کرده به سه کرور رسانده بود بشمس خانی
و میان مجدی کروری سپرده بسائی نوکران خانخانان را مع فیل
و شتر خاصه ایشان بود گرفته متوجه سرکار بنارس شد
جون به پرگنه سکیت رسیده خانخانان حکمی فرستاده بود که اسباب

محافظت میکردند مقید ساختند و والدهٔ خود درا براورده متوجه
قلعهٔ بنارس شدند چون به بنارس رسیدند محمد شریف قرابت باریند
رامع اسباب زیادتی که در محلی که بالغار بر سر علیقلی می رفتند در
بنارس گذاشته بودند گرفته متوجه قلعه مدن بنارس که اسد الله خان ملازم
علیقلی می بود شدند چون بندگان حضرت بدولت و اقبال باز بجونپور
نزول فرمودند خانخانان و خواجه جهان باز التماس گناهان علیقلی
و بهادر و اسکندر نموده باز فرمان عالیشان صادر شد که بدستور سابق
جاگیرهای اینها را بایشان ارزانی داشته خود بدولت بالغار متوجه
اگره شدند و اردو را بخان خانان سپردند که مهمسازی این جماعت
بی عاقبت اندیش نموده باگره بیایند چون اردو و خانخانان باگره رسیده
بود که خبر رسید که بهادر و اسکندر از آن روی آب متوجه اگره شده اند
خانخانان آنها خبری نوشته بالتوخان تواچی باشی را فرستادند
ایشان از راه برگشته متوجه جونپور شدند و علیقلی هم از سروار
برگشته بجونپور آمد همه یکجا جمع شدند بندگان حضرت
در اگره نزول فرمودند خان خانان و اردوی ظفرقرین نیز

در اندک روزی پابوس سرافراز شدند و افغانان بنگاله که این نسبت را
دانستند اطاعت علی قلی را برطرف کردند بلکه به او در پی نزاع شدند
سال دیگر علی قلی بجهت دفع ایشان جمعیت کرده متوجه بنگاله شد و افغانان
هم از بنگاله برآمده نزدیک به پتنه بیکدیگر روبرو شده نشستند
علیقلی چون لشکرها کشیده و بی سامان بود و افغانان در کمال جمعیت
و سامان از مغول در اردوی علیقلی اندک کسی ماند و توجه حضرت هم بر بنا
بود که علیقلی عدم کرد و افغانان چون زبونی او را دانستند زور
آوردند که چیس تبنی دشمن ماست با بده تا بتو صلح کرده انجانب
کرهی را بتو بدهیم چون محل بیچارگی بود علیقلی علاجی نتوانست کرد چیس
تبنی را بپتنه بایشان داد و بجونپور مراجعت کرد چون باز مکر بنیاد
نمک بحرامی کرده بود دران مدت هرچه خیال کرد در است نیامد باز بر سر
قلعهٔ مانکپور و کره لشکر کرد و این خبر به بندگان حضرت رسیده از
اگره بالغار متوجه آن حرامخواران شدند در مابین کره و الهباس
رسیده بقدر جنگی شد بهادر بدست افتاده همان زمان بقتل
رساندند و علی قلی را تیری از غیب رسیده سر او را نیز بپایهٔ سریر سلطنت

حرامخوار خبر یافته خواهد گریخت خانخانان عرض کرد که بجهنم یک نوکر از
پیش شما گریخته باشد ملازم شماست هر جا گریزد آخر بدست
می آید در رفتن و گرفتن او اضطراب نفرمایند حضرت چون خانخانان
را پدر گفته بودند و کلانتر الس بود التماس او را قبول فرمودند و علی
الصباح متوجه شدند چون او خبر یافت مقاومت نتوانست کرد فرار
بر قرار داده بجانب گذر نرهن بدر رفت بعضی از لشکریان حضرت
متعاقب کردند در لب آب گذر نرهن رسیده اندک دست
بردی هم نمودند چون بسی و اسباب او که ارکنه ناکوچ کرده با گذر
رسیده بودند در کشتی ها درآمده بجانب پرگنه چلوپاره متوجه
شدند و بعضی اسباب و سپاهی که از مردم او می توانستند همراه
گرفته و پاره دیگر کشتیها را شکستند و اسد الله خان تبریزی را در
قلعه مدن بنارس که بزمانیه شهرت کرده علیقلی گذاشته بود بعضی
از سپاهی و کشتیهای خود را آنجا کشیدند و خود همراه چپس تبنی
و جمع از ملازمان بقلعه چلوپاره رفته فرود آمد روز دیگر بندگان
حضرت چون کشتی نیافتند از این روی آب در برابری قلعهٔ چلوپاره

نزول فرمودند و اردوی علیقلی فرود آمده بودند و خود در درون
قلعه در چپری فرود آمده بود چنانکه بعضی تیمیان او از این روی آب
ظاهر می شدند و بندگان حضرت چند تفنگ هم با آن چپری که او می بود
انداختند و او هم تفنگ چندی کسپر داد حسن علی کولابی که در ملازمت
حضرت ایستاده حرف میزد یک علوله آمده بر دامن قلماقی او خورد
خانخانان دست بندگان حضرت گرفته اینجانب براورد که لایق نباشد که
شما در برابری این نوع حرامخور قزاق خون گرفته وا ایستید نقاره
نوبت نماز دیگر را علی قلی نواخته از آنجا کوچ کرده بجانب سروار متوجه شد
و از افغانان چپس تبنی همراه مشار الیه بود بندگان حضرت کوچ
کرده لب آب را گرفته قریب موونزدل فرمودند نماز دیگر بود که خبر
رسید که بهادر و اسکندر قصد سپاهی وارد و نموده بجانب جونپور متوجه
شده در همان نماز دیگر بندگان حضرت بطریق ایلغار متوجه اردو شدند
سحری بود که به اردو رسیدند و از آن بدبختان خبر یافتند که خود را بقلعهٔ
جونپور رسانده اند مادر علیقلی را میر علی اصغر منشی و خواجه شاه محمود
مشرف دیوان خانخانان و خواجه زین ملازمان خانخانان که در قلعه جونپور

ملحق شدند و بعضی از ارباب نفاق این الشعات که نظر بعلی قلی و انجماعه
کردند که بظهور نه آید بعرض رسانیدند که او بیخبرست ازینجا
الغار کرده او را بدست می آریم پسر کار جونپور و غازی پور
و بعضی محال دیگر که بجاگیر علی قلی و انجماعه تعلق داشت بخانخانان
عنایت کردند خانخانان سرکار بنارس را به بایزید مرحمت
فرمودند و اسباب زیادتی را در قلعه بنارس گذاشتند
تا زدیگری بود که بطریق الغار در ملازمت حضرت متوجه علیقلی
شدند و از آب جونپور نزدیک نقلتش کنگ گذشتند و نماز
خفتن بود که بغازی پور رسیدند و کسان علی قلی که شقداران غازی
پور بودند خبر یافته از کرکی برآمده بعلی قلی که در محمداباد که چار کروهی
غازی پورست رسیده بعلیقلی خبر رسانند که حضرت بدولت و اقبال
تشریف آوردند و حضرت و لشکریان همه او کچین شده می خواستند
که همان زمان بر سر آن حرامخوار متوجه شوند درین اثنا خانخانان
رسیده بعرض رسانید که پادشاه عالم لائق نیست که قتل شما پادشاهی
بر سر این نوع حرامخور قزاقی در شب رود ایشان فرمودند که آنها

دبنارس

این نوع بی ادبی کرده اید و آنهم بعرض رسیده که لشکر حضرت
بی جلوی کرده بر سر شمایان آمده بودند شمایان را ضرور شده و چند
زنجیر فیل خاصه که همراه بود بدست شمایان درآمده حالا تلافی آن اینست که
فیلهای حضرت را بدست هر که درآمده باشند گرفته مفصل کرده بدرگاه
فرستند به بیاز محمد نام نوکر بهادر که در پیش علی قلی می بود سپرده
فرستادند و او بانجا رسیده فیلان را جمع ساخته بدرگاه فرستادند
روز دیگر ابراهیم خان و مادر علیقلی بهمراهی خانخانان و خواجه جهان
متوجه بملازمت شدند مع فیلهای خوب و پیشکشهای لایق هر دو در جونپور
بپابوس حضرت مشرف شدند بنوعی که خانخانان و خواجه جهان بعلی قلی
قرار داده بودند حضرت التماسات ایشان را مبذول داشته
فرمان جهانمطاع صادر شد که جاگیر علیقلی و بهادر و اسکندر بدستور
سابق با ایشانان متعلق باشد بندگان بعد ازان حضرت باندک کسی
بسیر قلعه چنار متوجه شدند و اردو را فرمودند که متعاقب کوچ کرده
خواهد آمد چون بچنار رسیدند و چند روز آنجا بوده شکار فیل
نیز فرمودند و از انجا مراجعت نموده در بنارس باردو ی ظفر قرین

حضرت شوند و بعد از فراغ صحبت هر یک بمنزلهای خود رفتند
و صباح این جماعت بهمین دستور در قلعه بکسر در خانهٔ ابراهیم خان
حاضر شدند چون از مجنون خان قاقشال بقدر نفاقی ظاهر شده
بود خانخانان بالتماس خواجه جهان کتاه مجنون و بابا خان و مرزا بیک
و محب کلانتران قاقشالان را از علی قلی التماس نموده آنها را نیز
همراه بقلعه بکسر برده بودند که رفع کلفتی که میانه علی قلی و ایشانان
شده بود شود در اثنای این خبر از جونپور رسید که لشکر که سرداران
میر معز الملک بود که بر سر بهادر و اسکندر تعین کرده بودند در نواحی
خیرآباد جنگ کرده چند حلقه فیل خاصه که دران لشکر بوده بدست
آن نمک بحرامان افتاده و محمد یار سلطان که خواهرزادهٔ اسکندر
بود دران جنگ بدست آن نمک بحرامان لشکریان حضرت کشته
شده همان زمان خان خانان به بهادر و اسکندر چیزی نوشت که
اضطراب کرده جنگ را بد کردهاید در ساعت که نوشته برسد فیلهای
حضرت را جمع کرده فرستند و علی قلی هم چیزی نوشت که حضرت
اینجا از سر گناه من و شمامان گذشته التفاتها کرده اند شما چون

تا ما از اردوی علیقلی برویم همون زمان بخان زمان این معنی را
نوشتند مشارالیه ابراهیم خان را در کشتی انداخته با نجابت
فرستادند [illegible] خان خانان و خواجه جهان مذکور و میر اصغر منشی
و حیدر محمد آخته بیگی و شاهم خان جلایر و کوچک علی خان [illegible]
کولابی و شاه حسین خان نکدری و تمر خان یکه و بایزید و
خواجه زین از ملازمان خان خانان بکشتی در آمده آن روی
آب در بکسر بخانه علی قلی مذکور رفتند و مشارالیه مجلسی که
لایق این جماعه بود آراسته و حسن تبتی و کالا پهار و سلیمان منکلی
و سلیمان سلطان اوزبک و جمعی دیگر که با و اتفاق داشتند بمجلس
حاضر شدند بعد از مهمانی قرار یافت که ابراهیم خان و والدهٔ
علی قلی را خانخانان و خواجه جهان گرفته بملازمت حضرت
ببرند تا حضرت از گناهان علی قلی و بهادر و اسکندر بگذرند
و جاگیرهای ایشان را بر ایشان مسلم دارند و این هم قرار یافت
که صباح در قلعهٔ بکسر که خانهٔ ابراهیم خان است جمع شوند و ابراهیم
خان مذکور مهمانی خانخانان و خوانین نموده روز دیگر متوجه ملازمت

حضرت

بخان زمان کتابتی نوشته شد و از نی پسر و قند فرستاده بود که چه
بخاطر رسانده ترک افعال ناخوش کن و از روی اخلاص بدرگاه
پادشاه جم جاه التجا پیار و اگر التماسات داشته باشی آن بعرض رسید
که بحضرت عرض کرده مهم سازی تو نمایم و الا با افغانان که کومک
و کمک خود خیال کرده چیزی می‌نویسم که ترا گرفته می‌آرند چون خط
بمجلس عالیه رسید بسبای خود را درکمند گداشته با لشکری که همراه داشت
و کومک افغانان که باو ملحق شده بود مع نوارهای خود متوجه گذر
خانخانان
چوسا شد بعد از دو سه روز به بکسر که آن طرف آب بود و روبروی خان
بود رسید نماز پیشین روز دیگر بکشتی درآمده همراه یک قورچی و شش
نام ملازمی ز میراب متوجه ملاقات خانخانان شد و خانخانان هم در کشتی
درآمده مرزا غیاث الدین علی که در آخر او را آصف خان ساختند و از جونپور
ملازمت حضرت آمده بود که در محل ملاقات علی قلی در مجلس حاضر
باشد و بایزید ملازم خانخانان و میرخان غلام سلطان محمد قبیو که
پیش خانخانان می‌بود این سه نفر در کشتی خانخانان درآمده
متوجه شدند چون هر دو کشتی میانه گنگ و جون بیکدیگر نزدیک رسیدند

سلطان محمد

و هنوز اندک فاصله مانده که خان زمان از کشتی قد دراز کرده و گفت
کیفیت لله سلام علیکم و جسته در کشتی خانخانان درآمد و بیکدیگر را در بغل
گرفته بجهت تعزیت حضرت جنت آشیانی که تا آن غایت یکدیگر
را ندیده بودند گریه بسیاری کردند و عهد و شرط بجهت دولتخواهی
حضرت از جانبین نمودند و کلام الله که بایزید در بغل گذاشته
برده بود هر دو بنوعی که در بالا گذشت سوگند خوردند در اثنای
حکایت علی قلی از شمشیرها و خدمتگاریها و دولتخواهیها که سابقا
کرده بود می‌گفت بایزید بطریق مطایبه که سابقا در خوردی بشارالیه
داشت گفت که از سر تراشیده و دستار کلان شما دولتخواهیها
ظاهر است بعد از آن قرار یافت که آصف خان بملازمت حضرت
رود و صورت مجلس را عرض رساند و خواجه جهان را از انجا
فرستند که آمده علیقلی را باتفاق خان خانان دلاسا نمایند و بنده
جدید این درگاه عالیشان سازند و هر یک جدا شده بار دوی خود
رفتند بعد از سه روز خواجه جهان از جونپور آمدند و بخانخانان
... ادا ... که ابراهیم خان را انجا ... در اردوی شما فرستند

جونپور است در برابر قلعهٔ بکسر که آن طرف آب است و مردم خانخانان و ...
فرود آمدند و وزیر خان اسپ و سپر یا داده معه قور خاصهٔ حضرت
نمودند و مجنون خان قاقشال را با جمعی از ملازمان خود بر سر شهر ...
که ملازم خان زمان بود و از کنده از خان زمان جدا شده از آب
سلوار گذشته فرود آمده بود بر سر او تعین کردند و چون در ...
مجنون خان و این جماعهٔ باردوی او رسیدند او خبر یافته بکشتیها ...
که این طرف آب گذشته بود طیار بود در آمده باز بآن جانب گذشت
و بعضی از مردم باردوی خانخانان ملحق شدند و اکثری اسباب او را
مجنون خان و لشکریان او غنیمت گرفتند و بعد از چند روز آغای ... وقد
نام عورت که سابقا در حرم حضرت فردوس مکانی بابر بادشاه خدمت
میکرده و بخانخانان آشنا بوده و از کنده از اردوی خان زمان آمده
بطریق جاسوس تجسس لشکر خانخانان و خوانین که کدام پیش
آمده اند نماید چون احوال خان زمان و مردم او را که در کنده بودند
خانخانان از و تحقیق کردند از تقریر او معلوم شد که مردم خان ...
... را لیه دلگیر اند و از عملی که پیش گرفته پشیمان اند پس خانخانان

کرده بود خانخانان آن نذر حضرت کرده بودند بابا یزید گفتند که چون
بلشکر میرویم این جانور جاندار نیست مبادا امری واقع شود تو برده
بحضرت بگذران و زین لیموئی مع زین پوش مخمل در بالای اسپ
زده و پوشیده از حویلی دولتخانه که در آمد شیههٔ بآواز خوش
کشیده چنانکه حضرت از آواز شیههٔ اسپ حاضر شدند و نزدیک ...
نموده توجه فرمودند و درین اثنا بایزید هم تعریف کرد حضرت فرمودند
که تو نوئی این اسپ را از کجا میدانی بایزید بعرض رسانید که بنده
در حصار خریده بوده و درین راه پیشکش خانخانان نموده حضرت فرمودند
که مگر بحصار اسپ می آرند عرض کرد که از آن راه بگجرات بسیار می آرند
فرمودند که فرمان نویسند که بگجرات دیگر اسپ نبرند و راه حصار بعهده
و اهتمام بایزید باشد چون خانخانان بلشکر پیش ملحق شدند و آصف خان
بجهت ملاحظهٔ علیقلی و مردم او از غازی پور دو کروه پائین تر
قلعه رهتاس کرده لشکر را آنجا در آورده بود و تا آن روز که خانخانان
رسیده آنجا بودند پس فرمود که آن مردم کوچ کرده متوجه گذر
چوسا شوند چون بموضع نزدیک پور که از برگنهٔ محمد آباد و محمد آباد از سرکار

جونپور

پیش میرو بدبابا خانخانان عرض کرد که شما پادشاه اید باین نوع کارهای
جزوی متوجه شدن لایق نیست بنده برود و همون زمان به اسپ و سرپا
سرافراز کرده رخصت فرمودند و حکم کردند که چون آنجا برسید
زیر رامع قورر خصت کیند چون آصفخان مردی کم رتبه بود تورر افتاده
بودیم حالا احتیاج بقورنیست مردم بشما تسلیم خواهند کرد و مشار الیه در
سپاه جونپور که منزل مرزا غرب نوکر علیقلی بود آمده بودند که بندگان
حضرت متعاقب خوجه جهان را مجند وم الملک همراه کرده بجهت عذرخواهی
سخنان بالا فرستادند و چون بندگان حضرت فرموده بودند و مخدوم
درمیان بود در رفع سخنان گذشته شده باز بتازگی از اهتمام بایزید باشد
عقد اخوت بستند و بعد از ان اسپ شرغه که بایزید در حصار فیروزه
از افغانان ما مکان خریده بود و در نواحی سلطانپور بلهر و ز عید قربان
پیشکش کرده بود حضرت بار ها بخانخانان فرموده بودند که حقیقت
پا بر پادشاه را اسپ شرغه بوده است که به او میل داشته دایم
در طویله نگاه میداشتند اگر اسپ شرغه خوب بهم رسد ما هم میل داریم که
نگاه داریم و همون روز که بایزید این اسپ را بخان خانان پیشکش

رسید نواب منعم خان خانخانان را طلب داشته چون خان خانان
بلشکر پیش ملحق شدند و آصف خان بجهت ملاحظه علی قلی و مردم از
غازی پور دو کروه پایین تر قلعه راست الی در مجلسی که مخدوم الملک
و خوجه جهان و مظفر خان در ملازمت بودند بخان خانان فرمودند
که دیدید که این مردک تا چک چه عمل کرد خانخانان بعرض رسانید
که نوینده را چه حوصله باشد که شما این مقدار تربیت کنید و فرمودند
که خان بابا خوجه جهان او را تربیت کرده بود من از تربیت او چه
خبر دارم خانخانان عرض کرد که سخن خوجه جهان در محل تربیت
این نوع مردم چه اعتبار دارد و خوجه جهان در وقت تربیت
او گفته بود که یک موی آصف خان به از تمام الوس چغته است
و خوجه این را هم مشخص نگفته بودند که کدام موی اصفهان از
الوس چغته بهتر است در وقت عرض کردن این سخنان
خانخانان اکرد تند حضرت التفات و عنایات بسیار ظاهر نمودند
فرمودند که بد کرده و چک زده که این نوع سخنان در مجلسی که شما
بوده اید گفته و بعد از ان فرمودند که خان بابا شما بلشکر

بهمراهی بندگان حضرت از آب لکنو عبور نموده متوجه جونپور
شدند علیقلی بهادر خان را جدا کرده با سکندر خان محوز فرستاد
که در عود یا هر محل که لایق دانند باشند و خان زمان بهائی خود را که
بکند نه نام موضعیست آن طرف آبها بالاتر از حاجی پور و پائین تر
از آب سلوار و کنک و جون که همراه می شوند نزدیک به آب سون
که ما بین جونپور و حاجی پور در ان لب آب مربوط ترین جای بود
نگاه داشت و سلیمان کررانی و افغانان که ولایت بنگاله را داشتند
کومک علی قلی شدند و فتح خان و حسن خان تبنی که در قلعهٔ رهتاس
بودند آنها نیز کس بعلیقلی فرستاده به او اتفاق کردند چون بندگان
حضرت در جونپور نزول اجلال ارزانی فرمودند و او در ما بین
حاجی پور رفته نشست و از جهت زور بنگال از آنجا نتوانست
گذشت بعد از چند روز با و خبر رسید که مظفر خان خزینه کررانی
که پیشت او افتاده می طلبد چون تاجک و بی حوصله بود ازین هم
هراسی در خاطرش پیدا شده با چندی از نزدیکان شبی از اردو
برآمده بکره که جاگیر مشار الیه بود در رفت روز دیگر این خبر بعرض اشرف

رفت بعد از سه چهار روز بندگان حضرت بدولت و اقبال بشادی
کران بلب آب بشیرکر رسیده نزدیک بقنوج شده بدولت بفیل
سوار از آب عبور فرمودند و اکثری از خوانین فیل سوار بودند
و اردوی خانخانان که پیش ازان بلب آب آمده بودند آن شب
بکشتیها سوار شده از آب گذشتند روز دیگر بندگان حضرت
سان واجب دیدند بخصوص مردم سپه کار حصار چون جمعیت
و پر یراق آمده بودند بنظر مرحمت متوجه شدند و عنایت
و شفقت بسیار فرمودند و لشکر خان هم پیش ازان تعریفها
کرده بود که لشکر حصار بسیار پر یراق اند و اسکندر خان محوز
خبر تشریف آوردن حضرت یافته قلعه نیمکار را گذاشته براه لکنو
متوجه عود شد و امیر خان جمیل که جاگیردار قلعه نیمکار بود با مردم
خود و جاگیرداران آن نواحی آمده باردوی ظفر قرین ملحق شدند
و علی قلی و بهادر که آمده قلعهٔ مانک پور را قبل داشتند آنها نیز بنا امیدی
قلعه را گذاشته بجونپور مراجعت نمودند و جمعی از خوانین و سلاطین
در دنبال اسکندر خان بالغار متوجه شدند و اردوی ظفر قرین

کومت دور روزی در حصار بوده باسب و اسباب که بایزید
مهمانی نموده بود متوجه درگاه شد و در حضرت دهلی بپابوس
بندگان حضرت سرافراز گشت بندگان حضرت چون بحضرت
دهلی رسیده اند تاتارخان حاکم دهلی و شاه محمد قلاتی خان و نور الدین
محمد خان ترخان جاگیردار سعیدون و الیتون قلیچ و میرم قلیچ برادران
قلیچ خان و جمعی دیگر که جاگیردار سرکار دهلی بودند بر سر ابو المعالی
تعین فرمودند و آنها از نواحی پرگنه لتوهانه گذشته در فیروزپور
خبر ابو المعالی را یافته اند که به پرگنه سیالکوت رفته بکشب
بوده از انجا بگکران جنگ کرده متوجه کابل شد و در اوایل که بکابل
در آمد ملازمت میرزا محمد حکیم را بجو دفتر ارداد و بعد از چند روز آنجا
سم و غدغه مخالفت نموده ماه چوچک بیگم والده میرزای مذکور مع محمد قاسم
کوه برو عرب خواهرزاده مشار الیه را بجهت بقتل رسانده میرزا را بتصرف
خود در آورد و این خبر چون ببدخشان رسید نواب میرزا سلیمان
مع کوچ خود حرم بیگم متوجه کابل بجهت دفع و رفع ابو المعالی شدند
در لب آب باران یکدیگر رو برو شده فتح بمیرزا سلیمان رو داد

ابو المعالی مذکور را زنده بدست آورده بنواب محمد حکیم میرزا سپردند
که چون والده و امرای خود بقصاص رسانید و باز نواب محمد حکیم میرزا
بدستور سابق در کابل تشریف داشتند نواب میرزا سلیمان و حرم بیگم
مراجعت نموده ببدخشان رفتند و در سنه ۹۷۳ بود که فرمان عالیشان
ببایزید صادر شد و پروانه نواب خانخانان که سان واجب
جاگیرداران سرکار حصار را دیراق ایشان را نیک ملاحظه کرده
همراه گرفته متوجه لشکر جونپور شوند بموجب حکم بهمین دستور
عمل نموده قریب بهفتصد هشتصد کس همراه گرفته متوجه آن صوب شده
راه خبر رسید که خانخانان را با جمعی از خوانین پیشتر رخصت فرموده اند
و در حضرت دهلی خط خانخانان رسید که جاگیرداران حصار بسرعت
خود را بلب آب قنوج رسانند دو منزل را یکی ساخته در اندک
فرصتی از راه کول جلالی متوجه قنوج شدند و همان روزی که اسکندر خان
باغی قرار داده بود که از آب گذشته شبخون بر سر خانخانان بیارد
این جماعت بعنایت الهی دران شب رسیدند و آن حرام نمک
خبر یافته نتوانست که از آب بگذرد و از کنار آب برگشته بقلعه نیمکار

باحمد سلطان و اسکندر سلطان ولد شادی بیک ذو القدر جنگ کرده
بقتل رسانیده اید و از انجا شقدار پرگنهٔ جهجهر را بقتل رسانیده اید
من چه نوع شما را مهمان خیال کنم درهمان زمان حقیقت آمدن ابو المعالی
و جنگ سپر لخته پل را بنواب خانخانان عرضه داشت کرده خبر آمدن
ابو المعالی بنارنول به بندگان حضرت در اکره رسیده بود و ایشان
بدولت و اقبال سوار شده متوجه حضرت دهلی شده بودند و عرضه
داشت بایزید در هودل بپایهٔ سریر اعلی رسیده بشجاعت خان
و لشکر خان که همراه بودند حکم شد که با بایزید چیزی نویسند که
مردانه باشند که ما هم رسیدیم و مهر همراه نبود که بفرمان سرافراز
شوی و نوشته لشکر خان و شجاعت خان را حکم ما دانسته در
خدمتگاری اهتمام تمام نمائی و عرضه داشت را بخانخانان که در اکره
بجهت اعتماد گذاشته بودند فرستادند و بسرعت تمام متوجه شدند
و روزی که خط شجاعت خان و لشکر خان بحصار رسید چار روز بود
که ابو المعالی از گرد حصار کوچ کرده رفته بود و ابو المعالی که در گول
فرود آمده بود آنشب بایزید و سپاهیان و توپچیان کمال احتیاط

بجا آورده اند و دران شب نوکران بایزید مبالغه نمودند که باردوی ابو المعالی
شبخون بریم چون سلطان مذکور را آن قدر جمعیت نبود که جماعهٔ را
بنگاه داشت قلعه جدا کرده جماعه را بشبخون فرستد گفت مبادا مردم
کاری نتوانند کرد و از نگاه داشتن قلعه عاجز شویم و دیگر جهة
آنکه دران چند روز نوکران احمد سلطان حرام نمکی کرده به ابو المعالی
درآمده بودند و در اکثر تواریخ هم شنیده بود که بنوکر اعتماد تمام نتوان
کرد شبخون بردن را قرار نتوانست داد صباح ابو المعالی دانست که
قلعه استحکام یافته نمیتوان گرفت و رفتن حضرت دهلی را هم از بندگان
حضرت ملاحظه نمود لایق ندید کوچ کرده متوجه لاهور شد چون در
روهنچیکلی که در راه پرگنه فتح آباد بود درآمد بعد یک کری بایزید
که در برج که متصل بجابهای فیروز شاهی بود و سپاهی ظاهر شد که میر کیسو را
رخصت کرده اند که چون بایزید برسد دو کس ابو المعالی اگر گرفته اند سوگند داده
خلاص کند چون میر مذکور بسلطان مذکور رسید اراده قرار داد
نمودند بایزید گفت که اگر بندگان حضرت بشنوند اعتراض خواهند کرد
بلکه غضب میر مذکور متعهد آن دو کس شده از بایزید خلاص کرد و بجهت

که خانخانان او را طلبیده اند و رفته آنها گفته اند که قبل ازین
بچند روز خانخانان مردم خود را طلبیده بوده اند آنها رفته‌اند
بایزید مع سپاهیان خود اینجاست درین اثنا مردم که بسر تخته
پل رسیده بودند جماعه از آنها مراجعت نموده به ابوالمعالی رسیده
گفتند که دروازه را محکم کرده اند و ما نتوانستیم درآمد ابوالمعالی گفته
که او مردی داریست و شنیده‌ام که در وقت که مرزا سلیمان و مرزا ابراهیم
قلعه کابل را قبل کرده بودند قلعه داری و تردد دات خوب بجا آورده بلکه
مدار آن قلعه بندانی به او بوده بالفعل که او خبردار شد ما نمی توانیم
قلعه را گرفت جلو گردانده از عقب نمازگاه بسر کول اما مکان که محمد قاسم
خان نشابوری که قبل ازین جاگیردار حصار بود صفه ترتیب داده بود
آنجا فرود آمد و صفه مذکور از قلعه حصار یک دیگ انداز باشد
و هنوز مشخص نشده بود که چه کس است از دو سپاهی ابوالمعالی که بر سر تخته
پل رفته بودند بایزید پرسید که این چه کس است آنها گفتند که
ابوالمعالی است که از مکه آمده و بنا ر نول و غیره که آنچه بالا ذکر کرده شد
تصرف نمودند بایزید را گمان این نبود که او این قدر جمعیت

بهم رسانیده باشد بحضرت جلال الدین محمد اکبر بادشاه مخالفت کند
درین اثنا ملا مبارک حصاری که مشرف دار الضرب حصار بود گفت
که ابوالمعالی که بمکه میرفت در احمداباد مشار الیه را دیده‌ام و می
شناسم اگر گوئید رفته خبر بیارم او را فرستادند ابوالمعالی چون
او را از دور دیده دانسته که این شخص تجسس آمده او را پرسید
مشار الیه نخواست که دروغ بگوید گفته که آری مرا فرستاده اند که تحقیق
شود که چه کس است که اینجا فرود آمده ابوالمعالی گفته که برو با بایزید
سلطان بگو که ما دولتخواه حضرتیم می بایست که پیشواز ما می آمدی و آنچه
قاعدهٔ مهمانداریست بجا می آوردی و دروازه‌ها را بسته بر دم ما جنگ
کردی و ما اگر در صدد بدی می بودیم قصبه را می توانستیم دست انداز
کرد و آن دو نوکر ما را که گرفته بفرستند ملا مبارک مذکور بقلعه آمده
سخنان او با بایزید گفت مشار الیه را باز فرستادند که اگر شما بطریق مهمان
آمدید مهمانداری میکردیم اما شما بنا ر نول درآمده و خزانه شریفه
دست انداز کرده میر گیسو را مقید ساخته همراه آورده اید هر محل شما
هر کسی را رخصت کنند من هم ملازمان شما را خواهم گذاشت و از آنجا

مضات را گفت که بمنزلها رسیده و تجدید وضو کرده بدروازهٔ
ناکور جمع شوید و خود اسپ طلبیده باضطراب چنانکه بالاتنگ
اسپ را هم نکشیده بودند سوار شده یک غلام نفیرچی ایستاده
بود سپر و شمشیر طلبیده خود را بدروازهٔ ناکور رساند رسیدن
مشار الیه و دو دویست کس بدروازهٔ مذکور ابو المعالی تعین نموده
بود سراسر رسیدند و او هم پسر مرادبیک دیوان کابل در مندوی
بوده بسواران جدل کرده بالای تخته پل رسیده بود دیگر مردم
دروازهٔ بایزید را دیده دلیر شده تیر و تفنگ بر دم ابو المعالی
گذاشته پسر مرادبیک را از دست سواران خلاص کرده دو کس
دیگر از کسان ابو المعالی را از سر تخته پل گرفته آوردند و باغیان را
زده برگردانیدند و سیصد کس که بدروازهٔ دهلی تعین کرده بود
آنها نیز بآن دروازه رسیده محمد شریف مذکور تخته پل را کشیده
نقاره زده بایزید معلوم شد که بآن دروازه هم جماعه رفته اند
ابو المعالی چون بمندوی قصبه رسیده از نقالان تحقیق نموده که در
قلعه کیست آنها گفتند که بایزید است قبول نکرده و گفته که شنیده ام

در صدد مرمت شد و از سپاهیان و توپچیان اعتمادی در همه
جای قلعه تعین کرده و خود بدروازهٔ دهلی آمده محمد شریف نام برادر
خود را در دروازهٔ دهلی گذاشته بمشار الیه گفت هر محل جماعه پیدا
شوند تخته پل را برداشته استحکام دهند چون نقارهٔ خانه هم در
بالای دروازهٔ مذکور است گفت که نقاره هم بزنند که من هر جا باشم
خبردار شوم و دانم که جماعه آمده اند و از آنجا بدروازهٔ ناکور رفته
از فدویان و معتمدان خود را در دروازهٔ مذکور تعین کرد و همان
زمان جاسوسان سواره و پیاده بهر جانب تعین نموده خود
بمنزل آمده در بالاخانه مرحومی بیک میرک که سابقا حاکم حصار بود
آن منزل را راست کرده بود و پشت بام او بر جمیع بلده مشرف بود
برآمده با یاران خود بیدار بوده از برج و باره و دروازها هم خبر
میگرفت نماز بامداد گذارده بخانه مذکور فرود آمده قاضی و مفتی
هر روزه در مجلس حاضر می شدند تا مهم بندهای خدای موافق
شرع و طوره بفیصل میرسید محل نماز اشراق بود که از ما بین
مندوی و بازار غوغای ظاهر شد بایزید مذکور را دغدغه بهم رسید

فیروزه

تا پچن نارنول و ناگور بودند بمشار الیه همراه شدند و چون پچ پر گنه

جهجهون رسیدند شقدار آن دانست که ابو المعالی بنیاد فساد کرده

دروازهٔ قلعهٔ مذکور را بسته بجنگ و جدل پیش آمده آن قلعه را همان

روز گرفته شقدار پرگنه مذکور را هم بقتل رسانده بخاطر

جمع متوجه حصار فیروزه شد و در پرگنه پونیا که از پرگنات

حصار است و دران اوقات بجاگیر شاه قربان ملازم خان خانان

منعم خان بود فرود آمده وکارکن شاه قربان مذکور بشقدار

حصار که دران وقت بایزید بیات ملازم خانخانان بود چیزی

نوشت که مرزا شاه نام ولد حضرت جنت آشیانی قریب مقصد

پس همراه در سر چاههای موضع پالا هو فرود آمده معلوم شد که

ازینجا متوجه حصار فیروزه است وکارکن مذکور را فرصت آن نشد

که نام ابو المعالی را نیک تحقیق نموده نویسد سه چهار گری شب بود

که آن خط ببایزید که در قلعه حصار بود رسید مشار الیه را از روی

سپاهیگری بخاطر رسیده همان زمان سوار شده برج و باره

را ملاحظه نموده هر جا شکسته و ریخته بود در همان شب

گریبان گرفته ازان مکان شریف برآورده در سپردهی بمرزا

شرف الدین حسین ولد خواجه معین نبیرهٔ حضرت خواجه خان

محمود دهلوی ملحق شد و مشار الیه چند کس با و داد خرجی چند روزه

امداد نمود و ابو المعالی مذکور چون همیشه نسبت ناولتخواهی در ضمیر

او بود مشار الیه فساد بخاطر رسانده بود ازانجا متوجه حضرت

دهلی شد در پرگنه نارنول رسیده درون قلعه درآمده و میر سید محمد

گیسو که داروغهٔ خالصه شریفه بود مقید ساخته و در خزانه الجه

بود بنوکران و مردم خود قسمت کرد و سلطان مراد برادر مقیم خان

قره پیر محمد عرب که از قبل برادر حاکم آنجا بود خود را از دیوار قلعه انداخته

فرار نمود و چون مهم دیگر نماند از قلعه نارنول برآمده در ما بین

ناگور و حصار فیروزه به احمد سلطان برادر ولی بیگ ذو القدر که

حاکم ناگور بود دو رخورد و مهم میانه ایشان بقتال رسید چون ملازمان

احمد سلطان مذکور از مشار الیه دلگیر بودند و از ابو المعالی امیدوار

جنگ نکردند ابو المعالی احمد سلطان مذکور را بقتل رسانید ملازمان

او به ابو المعالی قریب به پانصد کس همراه شدند و جائهٔ دیگر اسباب

از رفته بود که فردا آید خان دیدند کس فرستاده مشارالیه
را طلبیدند و حکم نشستن شد و شاه هاشم در مجلس بود خانخانان
فرمودند که ما خو باکره می رفته ایم سک روئی به بعضی مردم
ماند بایزید عرض کرد که بسعادت باکره بروید سک روئی مردم شما
سهل است رفع آن هم خواهد شد روز دیگر از آب بهت گذشته
بکلانور آمدند از انجا بایزید را لحصار فیروزه رخصت کردند چون
سابق قاسم جاگیر آنجا بود بایزید عرضه داشت کرد که از من کج خیالی واله
واقع شده آنست که مرا باکره همراه نمی برید و از انجا لحصار رخصت
میکنید بر سر عرضه داشت نوشته شد و قسم یاد کردند که تو فرزندی در
را انجا آورده مرا از تو غبار خاطری نیست تا تو نزدی مردم حصار
نی دهند مشارالیه خاطر جمع کرده از انجا بجلندر و از جلندر بلود
از لودیانه بمالیر و از مالیر بسنام و از سنام بتوهانه و از تو
بر واله و از بر واله لحصار رفت که اوایل ۹۷۳ بود و در هم امسال
ابو المعالی کس همان که در کابل و سند کرده بود حضرت بخشیده مرخصت
نموده او را رخصت مکه معظمه فرموده بودند پید دلتی رهمون شده

از مجلس برآمده بجا در خود رفت و بعد از ساعتی خوجه حسن
را رخصت کابل کردند و نمازپیشین بود که قاضی خواجکی نام از
تبار میر سید عاشق سمرقندی بود که در جا در بایزید می بود
و بمشارالیه جهت تمام داشت خانخانان طلبیده نمازپیشین را
بمشارالیه امامت فرمودند و بعد از فراغ نماز از قاضی پرسیده
اند که بایزید بما گفت که اگر باکره نروید باغی می شوید این چه
صورت دارد قاضی گفت که اگر عذر شرعی نداشته باشید
راست گفته بعد از ان قاضی را فرستاده بایزید را طلبیدند
و خاطرجوئی بسیار نمودند و صباح کوچ کرده باکره متوجه
شدند بجائی رسیدند که لشکری پسر سلطان ادم حویلی از برای
خود راست کرده که اسپان خاصه خود را بجهت کم تکسی آنجا می
بست و در پیش آن حویلی دو آبه افتاده بود که خالی از صفائی
نبود آنجا فرود آمدند و محمد قاسم نام مهردار نوکری
داشتند او را فرمودند که اسباب بغرا د برج باورچیان
آورده در پیش بایزید و توپ کار دار باش بایزید دور

دمند بایزید بعرض رسانید که این مرتبه دران رنگ نخواهد بود
آن زمان کابل از شما بود وغنی خان با جمعی کثیر مرزا محمد حکیم
را محافظت میکرد و ازین اندیشه داشتند که مبادا شما بی رخصت
یاد کابل کنید و حالا که کابل از شما رفته باشد وغنی خان بهند
آمده نوکران ملازم مرزا شده باشند و مرزا و ملازمان بر خود از
شما دکرچه ملاحظه کنند که بآن نوع نگاه دارند من ضامن که این مرتبه
شما را به پرگنهای جاگیر رخصت سیر و شکار خواهند کرد فرمودند
که من آنمقدار از خراسانیانی که در درگاه دخل یافته اند ایزا
کشیده ام که باین سخنان تو کول نمیشوم و به اگره نخواهم رفت
بایزید در جواب گفت که آخر باگره خواهید رفت چه علاج دارید
اگر نروید بشما بد است گفتند که بدی کدام است بایزید گفت
که ازین بدتر چه باشد که باغی میشوید خانخانان درین مرتبه بایزید
بطریق دشنام پیش آمدند اما دشنام ایشان بایزید و اهل
مجلس ظاهر نشد که چه گفتند و چون آش طیار شده بود بطعام
خوردن مشغول شدند و بایزید از کلفتی که داشت آش ناخورده

دیگری بنوشیده بودند زاهد قلی نام از نزدیکانی که داشتند که
حالا در بنگاله در ملازمت نواب سعید خانست فرستادند
که بیاید بایزید گفت که سخنان مرا نمی شنوند و مرا که می طلبند چه میکنید
خود را در آب انداخته مردار می میرم خوجه قاسم ابل و خوجه
شیخ احمد دیوان و قاضی خوجکی و رستم علی و محمد شریف اینها
به بایزید نصیحت کردند که مردی کلا نیست و بجهت تنبیه فلکی
چند روزی دولت ازو گشته است چون طلب میدارند بروید
و چون بایزید مکرر ابملازمت رسید تا آن زمان چندی را هم
بمجلس طلبیده بودند مثل یاری سلطان که فرمان آورده بود
و طالبی و مرزا علی دوندار و بالتو اوزبک و دوست محمد کرماهی
و خوجه حسن و شاه هاشم و این سخنان که در بالا گذشت و گریبه
در وقت گریبان پاره کردن در مجلس حاضر بودند و درین مرتبه
بکاولان آش میکشیدند تا وقت دسترخان در آوردن
بایزید گفتن که تو مرا باین فرمانی که یاری آورده است
میخواهی باگره بری در رنگ جانور چشم دوخته بازم ابی جوالی

همه قلم رو حضرت است چون بی رخصت میرود از منزل اوّل
دیگر دانند گفتند پس تو میخواهی مرا باین حال باکره بری من همیشه
ناموس بوده ام باین سامان چون بدر بخانه توانم رفت
بایزید آن مقدار که توانست نصایح در حضور خواجه حسن باشان
گفت که اگر بتفصیل بنویسند درین مختصر نمیگنجد فایده نکرد و آخر
الامر خانخانان از غیرتی که داشت و این نوع روز بد در سپاهیگری
به او هیش نیامده بود گریبان پاره کرده بگریه در آمد آخر کفش
خود را ازین چادر برداشت و با آن در چادر برد که اینجا را هم تو گذاشتم
و درین چادر هم نمی باشیم و بایزید هم گریه کرده بچادر خود روان
شد و چادر مشار الیه یک سر غله بود که ملک ایوب کلانتر ظلیل
بخانخانان در پیشور داده بود و در حینی که این چادر در زمین دوز را
بخانخانان از لاهور آورده بودند آن چادر را بمشار الیه داده بودند و از
صدکس شکست خورده بعد خانخانان و حیدر محمد خان و کسی دیگر چادر
داشت و هنوز بایزید در چادر خود قرار نگرفته و گریه
خانخانان هم تسکین نیافت و پیشوازی که گریبان پاره کرده بودند

و بایزید

حرف زدن خوب است که بلکه حساب گم شده بدست آید درین اثنا
بایزید گفت که نمیدانیم که شما در چه خیال اید مهمات شما ضایع شده رفت
و بجهت نک خوردم دلسوزی بخاطر دولتخواهان رسیده است آنچه بشما
میگویید درین وقت قبول نمیکنید خانخانان گفتند من دانم هرچه
بخاطر من رسد خواهم کرد بایزید در جواب گفت که بارک الله
کمال کلانی اینست که دیروز فرزندان خود را مع اسباب
سی چهل ساله طفیل شما کرده ایم و از همه قطع نظر کرده سر تقیجه شما
آویخته باوجود این هم ندانیم که شما چه کار خواهید کرد فرمودند
که اینجا دهقانی خواهم کرد و دیگر نام سپاهیگری نخواهم برد بایزید
گفت که کدام پدر شما دهقانی کرده بود که شما خواهید کرد گفتند
که اگر دهقانی نکنم بمکه میروم بایزید در جواب گفت که بسیار خوب است
مدتهاست که از شما رخصت مکه میطلبیم میسر نشده حالا اگر متوجه شوید
عصا و کفش شما را من برمی دارم اما دانم که بکدام راه می روید
گفتند که در نیلاب بکشتی در آمده بذنکوت رفته و از آنجا به بکر
می روم و از آنجا بجهاز در آمده روان می شوم بایزید گفت که انها

ست ما درین وقت ایشانرا گذاشته کجا رویم ... بعد
محمد خان و چندی دیگر را گواه گذرانده که با ... ...
گفته ام و بجدل هم پیش آمده ام چکنم قبول نمیکنند با آنکه گفتن
سپاهیگری را هیچکس درین الوس چغتی به از ایشان
نمیداند و همه الوس سخنان و کلانی ایشانرا قبول دارند می
یابم که چندروزی بید ولی پیش آمده است که هرچه میگویند
و میکنند همه غلط است خوب چون حالا فرموده اند
شما از آب بگذرید بلکه درین اثنا وقت یابم بعرض میرسانم
مرا هم ضرورتست فرزندان من در کابل باسیری ماندند
و سخنان مرا که دایم کوشش میکردند حالا هرچه میگویم با آن در نمی آیند
بهرحال تلاش خواهم کرد بلکه یکبار دیگر باکره توانم برد و خانخانان
خو منیرخان غلام سلطان محمد قبتق را فرستاده بودند
که رفته بطریق جاسوسی ببین که آنها به بایزید چه میگویند و او
از ایشان چه قبول میکند و منیرخان رفته سخنان گذشته
این جماعت را بخان خانان گفته بوده و بایزید چون بجا درخود

میرفت

میرفت از پیش جادر خانخانان بایست گذشت راه دیگر نبود در
رفت که جانه حیدر محمد خان میرفت در چادر راپیش کرده بودند
و حالا که بجانه خود می آمد یک در چادر را وا کرده بودند و خانخانان
و خواجه حسن که بیکدیگر حرف میزدند می نمودند بایزید را بخاطر رسید
که سلام ناکرده چون بگذرد چون متوجه کورنش شد خانخانانرا
بخاطر رسید که آن سخنانی که در چادر حیدر محمد خان با وگفته اند
خواهد گفت پیش از آن که مشارالیه سخن بعرض رساند خانخانان
در صدد اعراض و اعتراض مشارالیه شدند و گفتند که تو
میخواهی که مرا باکره بری که ارکان دولت ریش مرا در زنگ
بزا خفش بگیرند و من بع میکرده باشم و بایزید قسم یاد کرد که
غرض من کورنش بود نه سخنان مردم کدام روز من بی رضای
شما سخن مردم بعرض رسانیده ام و غرض خانخانان ازین
اعراض و مقدمه این بود که دانسته بود که اگر دو روز دیگر مهم
باین نهج باشد و پاره از لوکر که مانده آن ها نیز پریشان شود
مهم دیرتر صورت می یابد و درین باب دانسته بود که بایزید

و مصلحت شما چاره نیست دقریب به پانصد کس از جاگیرداران
شاهپور و خیراباد واتاوه و جلندر وغیره که بخانخانان ملحق شده
بودند درهمین منزل آمده ملحق شدند و خوجه چس نقش بندی که
در آخر بندهٔ مرزا محمد حکیم شده بود و اعتبار تمام در درگاه
مرزا داشت و اسباب او به بهره رفته بود گریخته وداع خانخانان
آمده بود و این پانصد کس را خانخانان رخصت کرده بودند
به هر جا خواهید رفته نوکر شوید که من ترک سپاهیگری کردم
تواجیان این مردم را کوچانده از آب میگذرانند و حیدر محمد
خته یکی را چشم درد میکرد و بایزید بجهت پرسش بجا در مشار الیه
رفته بود و سرداران آن پانصد کس بدیع الزمان ترکمان
نبیرهٔ زین الدین سلطان شاملو و طالبی بلخ آبی و دوست محمد
رماهی و قاسم ابول و رستم علی بی بی ماه روی و جمعی دیگر
در چادر حیدر محمد خان به بایزید گفت و گو کردند که تو همه وقت
در مجلس آقائی باشی و ترا برادر میگوئید و می نویسند و تو یک کلمه
از جانب ما نمیگوئی و ما را و پدران را نسبت سی ساله و چهل ساله

مضمون آنکه در سپاهیگری شکست عیب نمی باشد و شما یک چشم زد
هم جنگ نکرده اید و شما که التماس لاهور کرده اند جاگیرهای که
بشما داده ایم تا غایت تغیر نیافته ندانسته بودیم که آن جاگیرهای
از لاهور کمی داشته و الا در اوایل لاهور در عوض آنها بشما میدادیم
و درین ولا بعضی حکایات از سلطان آدم و باقی ککران بعرض
ما رسیده بنابران میر محمد خان اتکه و قطب الدین خان و شریف
خان و باقی فرزندان و برادران اتکهها را که در صوبهٔ پنجاب
جاگیر دارند بجهت دفع و رفع ککران تعین کرده ایم و آن جماعت
را مدتیست که رخصت فرموده ایم از لاهور گذشته باشند و سبب
تاخیر در دادن لاهور همین شده و الا شما خان با بایست لاهور که
از ما التماس کرده باشید چون ندهیم در روز بلکه در ساعت
متوجه ملازمت شوید که بدستور سابق منصب وکالت از شماست
و جاگیرهای سابق مع زیادتی بحال خود خواهد بود و اگر خواهید که
باز بکابل رفته انتقام ازان جماعت بگیرید از لشکر و خزینه
کمی نیست و یا جمعی دیگر را بخدمت کابل تعین کنید هیچکس را ازین سخن

بندگی و دولتخواهی نموده بجهت آشنائی که سابقا بخان مذکور داشتند
درحینی که مرزا کامران را از خانهٔ سلطان آدم بملازمت حضرت
جنت آشیانی برده بودند و درهمان اوقات مرزای مذکور را
کور کرده رخصت مکهٔ معظمه سفر نموده بودند که آن داستان در بالا
در تذکره ذکر شده سه کروه از سلطانپور پایئن تر در لب آب بهت
فرود آورده بودند هر روزه از بز و دانه و غیره اسباب مهمانی بکار
خاصه خان و توابعان که همراه بودند زیاده بر آن که درکار بود
میفرستادند و چند مرتبه بطریق سیر بسلطان پور رفته انجام مهمات
خوب کرد و چند وقتی که در جاگیر سلطان آدم بودند همون مقدار
جائی که چادر خانخانان و آن جماعت که همراه بوده فرود آمده بودند
مزروع یافتند و یکبار بسیر قلعهٔ رهتاس نموده و تهانه که در زمان
سلیم خان حاکم هند سی هزار افغان گذاشته بوده که دایم از لشکر
کابل خبردار باشند آنجا را نیز سیر کرده باز به اردو آمدند و بعد از
چند روز یاری تواچی باشی که از پشور عرضه داشت برده
بود در جواب عرضه داشت از مشارالیه فرمان صادر نموده بودند

چون حیدر محمد خان این سخنان را بعرض خانخانان رسانیده
همان زمان مشارالیه را طلبیده گریها کرده و التفاتها نموده عذرها
فرموده بنده بایزید بعرض رسانید که تا یاری تواچی جواب عرضه داشت
بیارد مدتی خواهد شد و مرزا محمد حکیم و ملازمان از تاراج اردو مهمی
که داشتند خاطر جمع کرده اند و خبر بودن شما در پشور هم بایشان
رسیده باشد اگر جمعی را بشما تعیین کنند از سپاهیگری دوری
نماید و بر افغانان که گرد پشور اند اعتماد نمیتوان کرد و ایشان
را بمرزا دولتخواهی کردن اولاتر می نماید و باهم اگر کومکی تعیین فرمایند
درست بهر صورت در قلعهٔ پشور ما را زیاده برین بودن لایق نیست
و این سخنان بایزید خانخانان را پسندیده افتاد روز دیگر کوچ
کرده متوجه نیلاب شدند در دو سه روز از نیلاب عبور کرده
براه سلطانی بند سلطان پور که خانهای سلطان آدم گکر بود متوجه
شدند چون بسلطان پور چهار پنج کروهی مانده بود سلطان آدم و لشکر
و محمد خان و شمس خان و باقی فرزندان و نبایر سلطان آدم مع کومک
و اودرن و کیلان سلطان مذکور استقبال کرده ملازمت نموده اظهار

که در قلعه بندانی کابل وغیره کرده بودی چشم داشتیم که پیش از همه
بملازمان خانخانان پائی وحالا هم چون فرمان برسید متوجه ملازمت
شوی واین نشان در بیرون قلعه که بایزید رسیده بود
چون بر مضمون اطلاع یافته پاره کرده سر بآب داده بود
وحیدر محمد خان به برج که جانب شمال قلعه پشور واقع شده آمده
بود این سخنان به بایزید گفت که خانخانان میگویند که بتو نشان
طلب مرزا آمده تا غایت برادری وفرزندی همه وقت
کرده مبادا که درین وقت جدا شوی و بایزید در جواب گفت
که خانخانان حساب کنکش را کم کرده است من بغایت
تباهی نکرده ام سالها که پروردهٔ نمک ایشان باشم ودر مجالس
نافع و فایده برده باشم واین چه محل جدائیست که خیال کرده
باشم و پیش مرزا که روم ایشان نسبت مرا امید انداز من
اعتبار خواهند کرد اگر جدا شوم در محلی که ایشان حضرت
پابوس کرده باز حرمت ونسبت قدیم را یابند بعد از ان مگر
رخصت مکه معظمه حاصل کرده بطواف حرمین مشرف شوم

گرفته بمرزا ملحق نشوند همه رهپیش انداخته از دنبال خانخانان
روان شد و بهمین مقدار جدائی خوجه شیخ احمد دیوان فرصت
یافته نجان خانان عرض کرده که بایزید هم پیش مرزا رفت
وخان مذکور بشنیدن این سخن کلفت یافته فرود آمده در بالاها
سنگی نشسته بود و مردمی که همراه بودند فرموده بودند که تجسس
بایزید کنند آواز طلب آن جماعت چون بگوش بایزید رسید
فریاد برآورد که اینک رسیدم و خانخانان را از آمدن بایزید خوشحالی
تمام دست داد سبب عقب ماندن را پرسیدند بعرض رساند فرمودند
که بکدام جانب میرویم بایزید بعرض رسانید که چون پیچ چهار گری
شب گذشته وغنیم هنوز میداند که ما بجانب کره سو میرویم اگر
ایلغار فرستند همین جانب خواهند فرستاد وحالا لایق نیست
که ما راه را بجانب چپ داده بدیه غلامان که آمده بودیم برویم
واز قبیلهای مهمند هم دور باشیم و بدریا خان که کلانتر
مهمند و همراه است حالا اعتماد نمی توان کرد چون به بساول برسیم
براه هندستان هم راست می شویم دران صورت راهی که آمده ایم

تا شما خودرا بجای رسانید که جنک گاه نزدیک است ایستادن
بجا لایق نیست از تاراج که فارغ میشوند پی را گرفته خودرا
بشما میرسانند و نماز شام بود که این سه کس که در بالا ذکر شد که مرزا
جنک میکردند از خانخانان جدا شده رفته بمرزا همراه شدند و
دریا خان کلانتر مهمند از اول تا آخر همراه خانخانان بود و تلاش
او این بود که خانخانان را که بقبیلهٔ خودکه در دامنهٔ سفید
کوه بود ببرد و آنچه مدعا داشته باشد بعمل آرد و چون دو سه
کروهی از جنک گاه جدا شده میانهٔ شام و خفتن شد و به اندک
آب روان که میرفت رسیدند و خانخانان اسپ را آب داده روان
شدند و به مردمی که همراه بودند مقید نشدند و دران لب آب
بایزید بعضی از خدمتکاران خودرا دید که از جنک گاه برآمده اند
و یک قطار مادهٔ خالی و اسپ بوز که طبل باز نقره داشت و در محل
جنک فرصت نشد که آن اسپ را سوار شود و اشتر جلو
برآمده بود و بسائی این جامه همراه بسائی مشار الیه در اردو مانده
بود. بخاطر رساند که اینها هم از برای خاطر بهائی اسپ و شتر را

اسپ فرو زآمده اسپ خودرا به بایزید داد و بایزید اورا
نیز بر ساغری اسپ سوار کرده هر دو از جنک گاه برآمدند و چون
از نزدیک اردو میگذشتند مردم مرزا بتاراج مشغول بودند بنابر
خانخانان و بایزید و اکثری شکست خورده خلاص شدند و بایزید
دیگر که میل ملازمت مرزا داشتند و پیش روز عرضه داشت
فرستاده بودند و بسائی ایشانان در اردو بود مرزا را ملازمت
کرده نوکر شدند و از جنک گاه چون نیم کروه جدا شدند خانخانان
ایستاده بود و بایزید که رسید سبب ایستادن پرسید
فرمودند که بدو وجه ایستاده ایم یکی انکه شنیده ایم که
پسران تو در اردو سوار شده بودند آمده بما ملحق شوند و
یکی دیگر انکه ولی جان و تنکر قلی و قوچقار میگویند که اگر برگردیم
مرزا را زیر میکنیم چون معلوم بایزید شده بود که این جماعت
قرار داده اند که خانخانان را برده بمرزا بسپارند بایزید گفت
که نامعقول میگویند در وقتی که بیسل روبرو بود جنک نکردند و حالا
بکدام جمعیت برگشته بمرزا جنک میکنیم فرزندان من تصدق

سرداران هراول خانخانان بود کشته شد و چندی دیگر زخمها
خود را به بیل رسانند و مردم لشکر را از کشته شدن آن سردار
هراول و زخمیانی که به بیل همراه شدند هراس در خاطر پیدا شد
و تا آن زمان خانخانان جیبه نپوشیده بودند پوستین
داشتند و تسبیح کهربا در دست و بایزید هم که علمها را با ایشان
رسانید منحو است که در برانغار بجای خود رود فرصت آن نشد
و زور جنگ در پیش علمها واقع شد و مردم جرانغار که فاقشالان
بودند از جای خود بجنبیدند و برانغار که مرزا حسن خان خویش
شهاب خان بود او نیز از جای خود بجنبید مگر جنبیده بعقب
بجانب جلال آباد رفت و محمد شریف قرابت بایزید و چلمه حصاری
و یک چندی دیگر که در جوجهٔ برانغار به بایزید همراه نوشته بود
به بیل مرزا تاخته و چلمه حصاری بشهادت رسید و محمد شریف
یزدی شمشیری به ابو المعالی توبچی که از غلامان شاه نعمت الله داماد
شاه اسمعیل بود که بطریق سوداگری بکابل آمده بود
و از آتش بازی وقوف تمام داشت و خانخانان پیش از آن

که بهند بیاید او را تربیت کرده پیش غنی خان گذاشته بود و
در محل که امرای مرزا خیال مخالفت کرده بودند او را خطاب رومی خانی
داده بودند او در گرد اسپ خود اسباب آتش بازی ترتیب
داده بود که در محل اسب تاختن آتش داده بلشکریان غنیم کی
و از همان تیر آتش بازی یک تیری به اسپ چلمهٔ حصاری آمد
و مشار الیه در پیادگی جنگ میکرد که بشهادت رسید و محمد شریف
را پیش از یک شمشیر فرصت نشد که هر چهار اسب ابو المعالی انداخت
دیگر بیل مرزا زیر کرده خانخانان تاب مقاومت نیاورده هر چه
قدر بایزید فریاد کرد بلکه لفظی بی ادبانه هم گفت که وقت کشتن
جوی و زیر کردن غنیم است خانخانان در جواب گفتند که کار
از آن گذشت مراجعت نمود و بایزید هم موافقت نموده در محلی که
از جوی خوجه رستم میگذشت بوشنگ اسب کنده شد
و زین و کپیم از بالای اسپ گشت و بایزید افتاد و اسپ از
دنبال خانخانان میگریخت و کلبی سلطان از دنبال اسپ رفت
که بلکه تواند گرفت گردی پسر غلق ملازم بایزید خود را رسانده از

وبهره وبنگاب و درپشور وسباول و همه جا گفت که تا آمدن کومک
توقف کشید قبول نکردند و اینجا هم مبالغه بسیار کرد که قرارداد
جنگ فرداست و امروز ستاره روبروست و پر دار هم
قاعده نمی باشد که رفته سپاهی غنیم به بیند از انجائی که چند روز
بخت برگشته بود اصلا مقید سخنان بایزید نشدند و خانخانان
بهمراهی تمر بیکه رفته بهراولان همراه شده و حیدر علی تواچی را فرستادند
که بایزید علمها و مردم بیل را گرفته بیاید که امروز جنگ میکنیم
و کلبی سلطان که سابقا امرای نواب مرزا کامران بود و درین
ولا نوکر خانخانان بود مشار الیه با بایزید متفق بود که امروز وقت
تنگ شده و ستاره روبروست جنگ کردن لایق نیست و درین
اثنا یاری تواچی باشی حضرت که او را هم دران لشکر
بطریق کومک فرستاده بودند آمده مبالغه نمود که خانخانان
علمها و لشکر را طلبیده اند و بایزید بی اختیار شده بموجب
حکم علمها و مردم بیل را گرفته روان شد هنوز بجا نخانان
نرسیده بود که میانه هراولان جنگ شد و خوجه کلان که یکی از

بهر حال اگر جنگ شود صباح بکنند و چون میر مذکور را بملازمت مرزا
رخصت کردند به بایزید حکم شد که نزدیک بچار باغ جای مزبوت
پیدا کرده اردو را فرود آرد بایزید رفته میانه جوی خوجه
ریستم که مزار سیت و جوی چار باغ جای اردو دیده مردم بفرود
آمدن مشغول شدند و حیدر محمد اخته بیکی هم آمده دید و رفته
بخان بایزید تحسین نمود که اردو را بسیار جای مناسب فرود آورده اند
و بایزید هم آمده به بیل همراه شد و جای او در جوچه برانغار بود
درین اثنا تمر بیکه و خوجه کلان و جماعه که هراول بودند تمر بیکه از
هراولان جدا شده آمد که غنیم اندکیست چرا جنگ را بفردا می
اندازید شب بلکه یک جانبی بدر روند صباح کار بر ما زیاده
شود خانخانان به بایزید گفت که تو در ته علمها بجای من میباشی
من پیشتر میروم که سپاهی غنیم را به بینم و بایزید مبالغه کرد که
از حضرت آدم تا این زمان هرگز واقع نشده که سردار بجای قراولی
برود که سپاهی غنیم به بیند باز تمر بیکه و جماعه مبالغه کردند که آن قدر
غنیم نیست که شما این ملاحظه را میکنید الغرض که بایزید در جواب

که پسر حضرت جنت آشیانی همایون بادشاه است بجناب هرگز
نمی آورد دیدامروز فکر آن می باید کرد که کدام یکی در برابر او ایستاده
جنگ میکند آن مقدار وقت تنگ شد که مردمی که از نقد و جنس
همراه داشتند بکلانتران افغان و رعایای تمان مندراول نتوانستند
چیزی سپرد و کور کردن خود کجا فرصت شود بایزید تا سی لک
از نقد و جنس همراه داشت و در وقتی که میخواست که در جا در صندوق
وا کرده بملازمان خود چیزی سپارد چون عورات مثل همشیره
و همشیره زادهای و کوچ و عاجزه و خویشان از مذکر و مونث همراه
بودند و ازان جماعت شرم کرد که بیدل نشوند ازان تقریب دست
بصندوقها نکرد و وار دو کوچ کرده متوجه چار باغ صفا شد چون
بنزدیک چار باغ بلندی بود آنجا ایستادند و جبار بردی نام
یکی از ملازمان حضرت فردوس مکانی بابر بادشاه که مدتی در
... و در بدخشان ساکن بود خانخانان بمرزا عرضه داشت کرده
... او را فرستاد که بلکه جماعه که باعث این فتنه شده اند مرزا
را بیارند و خانخانان را به بینند و ستاره هم روبرو نیکه شده بود

و جمعی کشمیر همین سخن کابل و مرزا محمد حکیم در میان داشتند و
دیوان خواجه حافظ در مجلس بود از برای مرزای مذکور وا کردند
این غزل آمد که مصرعش اینست مصراع ستاره بدرخشید ماه مجلس شد
و روز دیگر که بر گرد قلعهٔ جلال آباد رسیدند عبدی بجنگ پیش آمد
آن روز قلعه را محاصره کرده چون وقت تنگ بود گفتند که شب اسباب
قلعه گیری راست کرده صباح بقلعه بچسپیم و آن شب تا صباح گرد قلعه
بودند و صباح خبر آمد که نواب مرزا محمد حکیم مع لشکر کابل دیروز در
مندراول فرو آمده بودند و امروز متوجه قلعهٔ جلال آباد شده اند
و ساعت دیگر خبر رسید که مرزای مذکور بکوتل ورنتی که از قلعهٔ جلال آباد
... دور کروه باشد رسیده از آب میگذرد خانخانان را فرصت این
نشد که بقلعهٔ جلال آباد بچسپید و بیٔ راهم بقلعهٔ چهار باغ صفا رسیدند
... قبل ازین لشکر کابل را بنظر در نمی آوردند و درین زمان بغایت
مضطرب شدند و بایزید فرصت یافته عرض کرد که در محل کنکاش
تردی محمد و میر محسن و خواجگی محمد حسین و عبدی و شاه ولی را حاضر
میکردند که اینها در برابر ما چون آمده جنگ میکنند نواب مرزا محمد حکیم

نیلاب چند روزی جیل میشو دبرای کومک در پیشور توقف شود تحمیل
متوجه شدند و در پیشور هم بکومک معطل نشدند و آنهائی که در آوردن
غنی خان سعی کرده بودند مثل قاضی ابراهیم و فرید و ن تغائی مرزا محمد
حکیم و میرمحسن خویش شهاب خان و تردی محمد و شیخ علی میدانیان
و باقی قاقشال و شاه ولی اتکه که سابقا بکاول حضرت جنت آشیانی
بود و علیمحمد اسپ و عبدی سرمست و سوندک بیرغلق و محمد معصوم
که در ثانی الحال بهند آمده باغی شد و هنوز تا این تاریخ در شکر
بنگاله از جملهٔ باغیانست و امثال این مردم را حیدر محمد خان وسوی
میکرد که جون کابل میسر شود سیاست باید کرد مگر آنهائی که زر
دارند خلاص شوند و این سخنان روزی که از پیشور کوچ میکردند
در مجلس خانخانان میگذشت و زمانی که از دپکلی خبر میرسید شد
آنروز بایزید هراول بود و حیدر محمد اخته بیگی بمشار الیه رسید
پروانهٔ حکومت کابل رساند و مشار الیه در جواب گفت که
از نیتهای که در خاطر داشته صباح میگفتید و کبر و منی که در سر دارید
می یابم که فتح کابل نخواهد شد هرگاه که فتح کابل شود آن زمان

پروانه حکومت بمن رساندن خوبست جون به بیاول که دیه غلامانت
فرود آمدند خبر رسید که تردی محمد میدانی که جلالا باد را پرتاویده
بکابل رفته بود و عبدی سرمست بجای او تقبلوه جلالا باد در آمد
و خبر تردی محمد در نیلاب رسیده بود و بایزید عرض کرد که جون
حمزهٔ عرب از پیشور که سابقا جاگیر دار بود و آمده ملحق شده او را بود
بجلالا باد در آید او را نیز خانخانان و حیدر محمد تجویز نکردند که مردی
سپاهیست و زبان افغانی میداند و در جاگیر داری پیشور
با فغانان این صوبه آشناست جون از کوتل پیناره بگذریم
افغانان سر راه خواهند گرفت مشار الیه در کار هست و اکثری
کلانتران مهمند و خلیل در پیشور خانخانان را دیده و دوازده راس
اسپ پیشکش کرده سوار بسیار بنوکری آمدند و خانخانان اپیاره
بگرفتند و آن جماعه را نگاه نداشته که فردا بکابل که اینها بجهت
خرید اسب بیایند بجهت التماس باج و خرج مرا تصدیع هند خواهند داد
و تمر بکیه و خواجه کلان و جمعی را از دیه غلامان بر سر قلعه
جلالا باد بعبدی سرمست تعین کردند جون بایزید در منزل خود بود

خانخانان هم عنایت نا کرده وعدهای بادشاهانه فرمودند
بخصوص بایزید که از قدیم بحضرت جنت آشیانی وبندگان حضرت
خدمتها کرده بود از تاریخ ۹۵۰ سنه که در اردوی شاهی به پابوس
سرافراز شده تا این تاریخ در حضور و غایبانه خدمتها بتقدیم رسانیده
بود و فرمودند که از کابل همیشه عرض داشت خواهی کرد و احوال
آن صوبه را آنچه خانخانان فراموش کرده در عرضه داشت ننوشته
باشند تو در عرضه داشت خود داخل خواهی کرد و به اسب و سرو پا
از همگنان امتیاز یافت وبندگان حضرت از منزل خانخانان همین
روز متوجه سیر و شکار سرکار گوالیار شدند و خانخانان کوچ بر کوچ
متوجه کابل و محمد قلیخان و سایر کومک بجاگیرها متوجه شدند که بوقت
خود خرجی لشکر داده در نیلاب یا پشاور بخانخانان ملحق شوند چون
از آب چناب عبور نمودند بایزید بعرض رسانید که چند
روزی اگر بجهت کومک توقف میکنید همین جا خوبست هنوز
زمین هندوستانست سه چهار آسانی بهم میرسد حیدر محمد اخته
بیکی چون شوق کابل بمشار الیه از همه زیاده بود گفت در گذشتن

اند صلاح دولت هیچ دیده اند که شما مراجعت نموده بملازمت آیند
و هر که را که صلاح دانید بر سر راجه مذکور تعیین نمائید و شما بجهت دفع
و رفع ملازمان میرزا محمد حکیم که بنیاد فساد کرده بوده اند متوجه کابل شوید
چون این حکم بخانخانان رسید در ساعت متوجه درگاه شدند و
شاه قلی خان نارنجی را با جمعی کشمیر بر سر راجه مستو تعیین فرمودند و
نواب خانخانان و نواب محمد قلیخان برلاس و میرزا حسن خان و
حیدر محمد خان اخته بیکی و شاه حسین خان تکدری و تمر خان یکه که
قبل ازین نوکر نواب بیرم خان بود و جمعی دیگر از یکهها و یکه جوانان
را همراه خانخانان بکابل تعین نمودند و خانخانان را اسب و سرو پا
داده و کومک را هم با ایشان همراه کرده رخصت فرمودند و قرار یافت
که تا فتح شدن کابل جاگیرهای خانخانان که در هندست بحال خود
باشد و چون خانخانان از آگره کوچ کرده با سکندره فرود آمد
بندگان حضرت و ارکان دولت بجهت حرمت خانخانان بآن
منزل آمده وداع فرمودند و مشار الیه مهمانی و پیشکشهای لایق بحضرت
و ارکان دولت گذرانیدند و بندگان حضرت بمردم اعتباری

بجان خانان گفتند که به ازین هم کار کرده ایم عجب است که او نمیگویند
اما شما میدانید برای خاطرها نمیگوئید خانخانان عرض کرد که چون
همچو باشد که من چیزی دانم و از برای خاطرها بحضرت عرض نکنم فرمودند
که به ازین کارها آنست که جماعه آنکهها را از لاهور برآورده در رنگ
نبات النعش پریشان کرده هر یک را بهر گوشهٔ هندوستان جاگیر
فرموده ایم عدالت و کاردانی این بادشاه عالیشان را ازین
نوع سخنان می توان دانست و در سنه ٩٧ حکم خانخانان به بایزید
رسید که بر سر راجه مستو تعیین فرموده اند لشکر پیر کار حصار اگرفته
رود متوجه شود و در اندک روزی در اکره بملازمت خانخانان مع
لشکر حصار رسیده کوچ برکوچ بر سر راجهٔ مذکور متوجه شدند
چون با تاوه رسیدند فرمان عالیشان باسم خانخانان صادر شده بود
غنی خان از قلعهٔ کابل بطریق سیر برآمده بوده که فضایل عمو مشار الیه
و ابوالفتح ولد مشار الیه بمرزا محمد حکیم و ملازمان اتفاق نموده او را
بقلعه نمانده رخصت هند نمودند و بسائی شما را نیز از قلعه برآورده
رخصت هندستان کرده بوده اند دولت خواهانی که در ملازمت

که در کرد حضرت جنت آشیانی خدمت نزدیک میکرد کشت
و این خبر بحضرت رسید همان زمان بی تحاشی بخانه خواجه معظم
مذکور تشریف آوردند و از نزدیکان مثل قلیچ خان و عادل خان
ولد شاه محمد خان قلاتی و چندی دیگر در ملازمت حضرت بودند
خوجه را در حویلی بیرون مشار الیه ایستاده طلب فرمودند و سبب
کشتن حرم را از خواجه پرسیدند و خوجه سخنان نادر برابر عرض
کرد و یقین حضرت شد که عورت بیگناه کشته شد و فرمودند
که بزنند آن مقدار چوب بر سر خوجه بارید که خوجه بی هوش
گشت و فرمودند که بقلعهٔ گوالیار برده نگاهدارند چون خوجه
ظالم بود و خون ناحق کرده بود بضرب چوب در قلعهٔ گوالیار از
دار فنا بدار البقا رحلت نمودند یک روزی حضرت از منعم خان
خانخانان پرسیدند که مردم در پادشاهی من چه میگویند خانخانان
بعرض رسانیدند که بادشاهم صد و بیست ساله شوید ازین که ادهم
را بجون اتکه و معظم سلطان را بجون دختر بی بی فاطمه کشیدند مردم
شما را بسیار خوب یاد میکنند و کمال عدالت همین باشد که کردید حضرت

بود که خوجه مظفر علی که دران ایام دیوان حصار بود و بهمراهی خوجه
کلان بحضرت دهلی رسیده بودند که حکم خانخانان رسید که هرجا
رسیده باشند باز بهمراهی بایزید مراجعت حصار نماید و خوجه
مشارالیه باتفاق بایزید در اندک زمانی بحصار رسیده و لوازم
رعیت پروری آنچه بوده بجا آورده رعایا بخاطر جمع در سد در زراعت
و آبادانی شدند و در ۹۶۹ میانه اتکه و ادهم خان کوکه بجهت
نفاق سخن چینان نزاعی شد و بجائی رسید که ادهم خان و خشم
واله بردی ملازمان کوکه مذکور اتکه را در پیش دیوان در بته جهد
و شمشیر کشتند و بندگان حضرت در محل بودند چون خبر باینشان رسید
همون زمان شمشیر حمایل کرده بدولت بلنکی برهنه بر آمدند و مرده
اتکه را دیده پرسیدند که این چه کس است رفیق جار منصب که خانه
زاد نواب خوانزاده بیکم که همشیره نواب فردوس مکانی بابر بادشاه
بود بعرض رسانید که ادهم خان و ادهم خان زینه پایه بود بجانب
حضرت که بر می آمدند روان شد و حضرت بزبان هندستانی
فرمودند که ای کاندو چرا اتکه ما را کشتی و او عرض کرد که نادان تنخواه

شمس الدین محمد

بود حضرت دست انداخته موی ادهم را گرفتند و احتیاج بشمشیر
نشد مشت مبارک بر بناگوش او زدند که دو باره مقدور سخن
کردن نشد و حکم کردند که او را از زینه پایه بپیراب سکهائی
که در محل حکومت لاهور حضرت جنت آشیانی همایون بادشاه
بخطاب فرهاد خانی سرافراز کرده بودند نزدیک بود و چندی دیگر
که نزدیک بودند او را از زینه پایه انداختند چنانکه مغز سر او
قصوری کرد اما هنوز حیات داشت باز حکم فرمودند که بالا بیارید
بیندازید بار دیگر که بموجب حکم عمل کردند کوکه مذکور را حیات
نماند و مردم در نجانه از توهم این امر هر یک بجائی پریشان شدند و حضرت
بمنزل ماهم بیکه رفته گفتند که ما ماما ادهم را کشتیم اتکه از اخلاص
که داشت اصلا نسبت فرزندی ادهم بخاطر او نرسید عرض کرد
که خوب کردید من و دیگر فرزندان من تصدق شما گناهی کرده بود
عدالت نمودید بقصاص رسید و بعد از چند روز دیگر خواجه معظم که
نغائی حضرت بود بجهت حرم خود را که دختر بی بی فاطمه که اردو بیکی
حرم های حضرت همایون پادشاه بود و بولک نام پسری هم داشت

به بازبهادر جنگ کرده پرگار مندو را از او گرفته بودند حضرت
میرفتند که فیلان خوب و پاتران لایق را از انها بگیرند چون بایزید
اسب را از نظر گذرانده و مقبول خان که یکی از غلامان حضرت
بود بعرض رسانیده که بایزید را خانخانان رخصت پرگار حصار
داده اند و رای دادو ای چودهری حصار در خدمت است باو پروده
سفارش فرمایند حضرت در بالاخانه بودند بایزید را طلب داشتند
و رای دادو را بمشار الیه سفارش فرمودند که وقتی که بحصار رفته
شکار نموده بودیم این چودهری با خدمت بسیاری کرده
از احوال این خبردار خواهی بود و حصار چون سرحد است بتو خطاب
سلطانی عنایت فرمودیم و از حضرت هم رخصت یافت و در حصار و
بنارس و جونپور بایزید بخطاب سلطانی شهرت داشت و در حکومت
قلعهٔ چنار خانخانان از بنگاله بموجب حکم حضرت بخطاب خانی و علم
ثانی و جاگیر پرگار چنار بمبلغ صد و هشت لکه دام پروانه بخط
مرحومی میراصغر منشی که بخطاب اشرف خانی سرافراز گشته بود صادر
شده مع سوغاتهای نفیس بنگاله در میان همگنان ممتاز گشت و در اوایل

پرگار حصار به بایزید رسانید و مشار الیه را کلفت بسیار
دست داد و در جواب خوجه شاه محمود گفت که چه تقصیر
کرده ام که از درگاه اخراج میکنند و تسلیم نکرد خوجه مشار الیه باو در
سد اعتراض شده بخانخانان خبر برد و خانخانان در جواب گفتند
که رحمت به او باد که اخلاص او بمن این نوع است که خدمت مرا
گذاشته یاد فراغت و حکومت حصار نمیکند اما بمشار الیه بگو که اگر
تو نمی روی ما کسی دیگر نداریم که قابل این خدمت باشد و به این تعرض
پرگار حصار تغیر می یابد بتو شرط کردیم که یک سال بیشتر
ترا آنجا نگذاریم تو هم فکر کن و ما هم که در میان ملازمان قابل این خدمت
کیست تا او را فرستاده ترا طلبیم و بعد از چند روز به اسب و سرپای
لایق داده مشار الیه را رخصت کردند و اسپی یوزکی که در آن
چند روز خانخانان بحضرت پیشکش کرده بودند به بایزید داده
که برده از نظر بگذراند و حضرت آن روز در حویلی محمد بخشی که بر دریا
بکتکهر بود و تقریب بودن حضرت با آن حویلی بجهت رفتن مندو
بود که ادهم خان کوکه و پیر محمد شیروانی که قبل از این نوکر بیرم خان بود

کیند لشکر خان و تاتار خان و تمر تاش و جمعی دیگر که نسبت
نزدیکی داشتند همه به بایزید درسد اعتراض شدند که بنوعی که
تو میکوئی این اسب نخواهد جست و در آب افتاده ضایع خواهد شد
و بایزید درسد جواب شد که بادشاه عالیشان را که این مقدار
توجه باشد که این اسب ازینجا بگذرد اگر بگذرد اقبال بادشاهی و اگر
در آب افتد نهایتش زین ترشود اسب را چه ضرر رسد بهر جانب
آب بازی کرده بدر می آید حضرت را سخن بایزید پسند افتاد
فرمودند که اسب را بکشند منیر خان غلام سلطان محمد قبق که در ملازمت
خانخانان بود جلو اسب بادشاهی را گرفت و بایزید بگوشه
قمچی اشارت کرد و اسب بدولت حضرت جست و دو پای پس
بکنار کشتی خورده بند نشد با آب رسیده بزور دولت زور
دیگر کرد و خود را در بالای پل گرفت و حضرت بزبان مبارک
فرمودند که بادشاه سلامت و سوار شدند و از خوشحالی در پیش
سراپرده که در باغ بود جلو کشیدند و انتظار این جماعه که در عقب
میدویدند می بردند چون رسیدند همه را مجرا شده حضرت

بس

بدولت پسراپرده درآمدند و نزدیکان در گرد پسراپرده بودند
مردم زیادتی برگشتند و بعد ازان بقدر بارانی شد و خانخانان
دران شب در حویلی حرم پسرای صحبت داشته افیون خورده بودند
کنجفه باختند و هم بازی شطرنج بود و نعمانی محمد حکیم مرزا و پاینده محمد
ولد قرچه خان و بایزید و چندی دیگر که در مجلس بودند مثل قاسم
خان خواهرزاده بهلوان دوست میر بر و شاه حسین خان نکدری
و لشکر خان وغیره و در آخر صحبت و شب دندان رنگ کردند و
بایزید چون همه وقت با ایشان موافق بود در دندان رنگ کردن
موافقت کرد و قبل ازین بخانخانان پروانه رسیده بود که قصبه
حصار فیروزه را بجهت خالصه باگذارند و قصبه الور را عوض بگیرند
و خانخانان سبب این را از ماهم بیکه پرسیده بودند و بیکه مذکور
بعرض رسانیده حضرت فرمودند که خواجه کلان که ملازم
خانخانانست در حینی که بجهت شکار بحصار رفته بودیم از در بخیده ایم
اگر بجای او کسی دیگر فرستند تغیر حصار نخواهد بود و صباح شب
دندان رنگ کردن خوجه شاه محمود که مشرف دیوان بود در دیوانه حکومت

جون چندی از نزد دیکان دست به بغل اکه رسانیدند او از مرغ فاخر

و حضرت فرمودند که فلان خروس را بیارید دا تکه بعرض

بند که خروس جنکی که باشد بیارید که خروس من در لاهور

شهرت تمام داشته جون خروس بادشاهی را آورده که داشتند

اکه خروس خود را کداشته ماکیان ظاهر شد و خروس پکدکر

جون جنک کنند بندکان حضرت را بسیار خوش آمد و ایام

خروس بازی در اوایل ۹۹۶ بود و در اواخر هم امسال یک روزی

در اکره جکر شد یلی که بر آب اکره بسته بودند شکست و آتش

در فراشخانه ناهم پکه افتاد و چندی از پاتران حضرت که

در فراشخانه منزل داشتند سوخته شد و این خبر بنواب

خانخانان و خوجه جهان رسید باتفاق قصد درکجا نه کردند و

در میانه دروازهٔ قلعه اکره که بجانب دریاست و او را دروازه

آب میکویند حضرت که ناهم پکه را پرسیده مراجعت فرموده بودند

کورنش کردند و اینها حضرت را پرسش نمودند و حضرت

فرمودند که سوختن پاتران من سهل است اما شما پکه را بپرسید که

که اسباب فراشخانه او بسیار سوخته است و حضرت این جماعه را که

رخصت فرمودند خود بدولت متوجه باغ که آن طرف آب بود

و محلها آنجا بود و حضرت از آنجا تشریف آورده بودند شدند

و خوجه جهان و نواب خانخانان مصلحت دیدند که جمعی کثیر که همراه ماندند

در ملازمت حضرت جون کس کم است اینها حضرت را تا باغ برسانند

و خانخانان بطریق سرکوشی به بایزید کفت که این مردم را نو کرفته

حضرت را تا باغی که محلها آنجاست برسان جون بندکان حضرت

بسر پل رسیدند دیدند که یک کشتی کلان جدا شده اسب نمی تواند

جست حضرت پیاده شده در فکر بودند که اسب را جه نوع کذرانند

... پل تا باغ راه بسیار و اسپ نبود و تاتار خان و لشکر خان

و تمر تاش ناظر بیوتات داماد خوجه معین و بایزید و غیره هم در فکر

بودند که اسب حضرت را جون کذرانند بایزید بعرض رسانید که این

اسبی یوزبیت که من از برای خانخانان در حضرت دهلی خریده

و خانخانان بحضرت پیشکش کرده اند و هنر این اسب میدانم

اکر جلو کرفته بکشند ممکن اینجا را بجهد حضرت فرمودند که

600

خروس همراه خود بیارد یک روزی شمس الدین محمد اتکه که دران
اوقات حاکم سرکار پنجاب بود و از لاهور آمده بود و حکم موی
سر گذاشتن به او در راه رسیده بود و موی سر او بلند
نشده بود حضرت فرمودند که ما حکم کرده ایم و شما هنوز موی
سر نگذاشته اید مشار الیه بطریق ندیمی بعرض رسانید که موی
اندکی بلند شده بود اما بمتهره که رسیدم بطریق مردم هند اجازه تراشیدم
بندگان حضرت شگفتگی فرمودند و ارکان دولت ندیمی اتکه را
بسندیدند و حکم شد که بعد ازین که بکورنش آید او نیز بدستور
سایر دولتخواهان خروس همراه بیارد در روز دیگر چون کورنش
کرد و ظاهر نشد که خروس آورده است حضرت فرمودند که اتکه چون
خروس نیاوردی اینجا هم ندیمی بخاطر اتکه رسیده بود عرض کرد که خروس
دارم حضرت فرمودند که کو گفت زیر مفتوح در ته بغل نگاه داشته
ام اما وقتی بر می آرم که خروس نامی و جنگی که حضرت دارند بمعرکه
بیارند آن زمان خواهم گذاشت که جنگ کند حضرت به نزدیکان
اشارت کردند که دست کشید که خروسی که در ته بغل میگوید راست است

601

چند روز از بی پروائی و بی لطفی ارباب دخل بها در خان شیبانی
که سرکار اتاوه را دران چند روز از و تغیر داده بجهت بی جاگیری
بجونپور پیش علیقلی که برادر مشار الیه بود متوجه شد و چون نواب
خانخانان بعرض اشرف رسانید و چنان صلاح دید که بایزید بیات
که در حین خوردسالی بخان مشار الیه در تبریز در محله مراد او
همبازی بوده اند و دران اوقات بایزید ملازم نواب خانخانان
بوده مشار الیه را به برگردانیدن خان مذکور تعیین نمودند و بایزید
مذکور در شاه پور که یکی از پرگنات سرکار کابل است بخان
مشار الیه رسید و هرچه قدر نصایح گفت چون ایشان بی رضای حضرت
از اکره برآمده بودند در برگشتن ملاحظه نمودند و ارکان دولت
هم میل برگشتن او نداشتند آخر بود که جایی تعیین نکردند که او را
برگردانند و چون بجونپور رسید خان زمان سرکار بنارس
را که زیادتی جاگیر او بود از قبل بادشاهی به برادر داد و بندگان
حضرت دران اوقات بجز خروس نگاه داشتن و جنگ انداختن
میل تمام داشتند دیگر حکم شده بود که هر کس که بکورنش بیاید

وحویلی نواب بیرم خان را که در لب دریای اگره است بنواب خانخانان
عنایت فرمودند و نزدیک بحویلی خانخانان جوهر بکاول بیرم خان حویلی
دارد ما هم یکه را چون سابقا و حال به بایزید عنایتی بود گفت آن
حویلی بکاول که با تعلق دارد بتو دادیم و بایزید چون آن حویلی را متصرف
شد درویش بهرام سقا برادر کلان مشار الیه بود گفت که در در حویلی
درخت نیم است در ته درخت سقاخانه راست کن بفرموده
برادر در چند روز سقاخانه باتمام رسید و درویش نظر که یکی از
مریدان سقا بود در دروازهٔ قلعهٔ اگره سقاخانه راست کرده بود و بندگان
حضرت هرگاه که سواری میفرمودند بدروازه رسیده ازو آب گرفته
نوش جان میفرمودند و چون دیوان سقا درشت شعر سقا را
میخواندند و حضرت گوش میفرمودند و بعد از مدتی یک روزی در گنبدی
که در درون قلعه اگره واقع است هنوز چون عمارتی از برای حضرت
ترتیب نداده بودند آن گنبد دیوانخانهٔ ایشان بود خانخانان
و بهادر سلطان شیبانی و مرزا عبد الله مغل داماد خانخانان و عبد الله
سلطان قزاق داماد و قاسم برلاس که بعد از چند روز حضرت او را

حاکم سرکار مندو ساختند و او در اندک زمانی نمک بحرامی کرده
بغضب حضرت گرفتار شد و جمعی دیگر از خوانین و سلاطین در ملازمت
ما هم یکه بودند که حضرت را هژده روپیه بجهت مهم ضروری در کار شده
خواجه چپرای را فرستاده بودند و خواجه جهان در جواب گفت که
هژده روپیه را از جاگیر که بگیرم و یکه ازین مقدمه حاضر شدند
بتوخته ما در دستم گفتند که برو از پیش داماد ترک من هژده روپیه
گرفته باین خواجه چپرا بده و در همین مجلس عبد الله سلطان قزاق
بجهت مهمسازی خود حرف میزدند گفت آلت من هنوز بشما
معلوم نشده است مرزا عبد الله مغل داماد گفت بلای بر تو و بر آلت
تو خورد تو مد تنها درین سلسلهٔ آلت را از حالت فرق نکردهٔ این بادشاه
عالیشان این طور مردم را این طور تربیت کردند و آخر الامر آنها
نمک حرامی را از دست ندادند و چون بندگان حضرت خود بسعادت
متوجه مهمات سرکار خود شدند و حالا مردم عالم ملاحظه نمایند که در
شهر و پرگنات و قریات هندستان خزینه چه مقدار جمع شده و هر روز
چه مقدار دیگر به بندهای درگاه و آینده و رونده صرف میشود و بعد از

که چند دست بازی شد مقیم قره پیر محمد بای داده و بایزید برد چون
مقیم همراه زر نداشت بایزید گنجفها را بر زمین ماند حضرت فرمودند که
چرا نمی بازید بایزید عرض کرد که این بازیست کسی که برد و زر نیافت بر
میکرد حضرت بمقیم فرمودند که چرا زر نمیدهی او عرض کرد که شمال
خان و مقبول خان درین کشتی در ملازمت شما آمده اند و تیم من همراه
نیامده است من زر را از که بگیرم بایزید عرض کرد که من گرو هم
میگیرم حضرت فرمودند که معقول میگوید چه گرو میگیری بایزید عرض
کرد که پوستینی که ایشان پوشیده اند میگیرم مقیم پوستین را حسب
حکم برآورده به بایزید داد و پوستینی کش ابره اطلس سبز و گریبان
ش و بگریبان او هر زمان بایزید روی آفتاب پاک میکرد و بندگان
حضرت شوق میفرمودند و مقیم زنگیریها میکرد و هوا در کمال برودت در
میان دریا از نماز پیشین تا نماز شام که بازی برطرف شد مقیم بی
پوستین بود چه مقدار سرما خورده باشد از راه آب منزل بمنزل
د از چند روز باگره تشریف آوردند و بندگان حضرت در قلعه اگره
نزول فرمودند و به بیگمان و محلها که همراه بودند حویلیها تعیین فرمودند

لنگر کرده بودند یک کشتی مهتابی خان خانان داشت بعد آن
کشتی کلان که برای ایشان خرگاه بر پا کرده بودند خانخانان و جماعه
بکشتی مهتابی در آمده در یک دو آبی از دریا چون نگاه داشتند
خان خانان بگنجفه بازی مشغول شدند و حریف گنجفهء ایشان برین
تفصیل پاینده محمد ترجه خان و فریدون لغائی نواب میرزا محمد حکیم و بایزید
بیات و بعد از چند دست باختن گنجفه بندگان حضرت که بسیر دریا
می فرمودند بکشتی خانخانان تشریف آوردند و در سد غند کردن گنجفه
شدند حضرت فرمودند که ما هم شنیده ایم که این بازی نغز بیست
بایزید تا با هم به بینم بندگان حضرت و مقیم قره پیر محمد عرب و فریدون
مذکور و بایزید طرح بازی را بنیاد کردند و بندگان حضرت فرمودند
که این بازی را خوب میکند خانخانان و خوانین که حاضر بودند متفق اللفظ
عرض کردند که ما از بایزید یاد گرفته ایم و حضرت به بایزید متوجه
شده فرمودند که شروع کن بایزید بعرض رسانید که بادشاها
می بازید یا حریفانه چون غرض بایزید این بود که حضرت
فرموده بودند که میخواهیم یاد گیریم حضرت فرمودند که حریفانه و بعد از آن

که چرا معطل اید خانخانان شما پدر مایند بنوعی که صلاح دولت دانید
مهمسازی او و سایر ملازمان نمائید اما این مقدار دانید که ما را نوکران
بادشاه نکرده اند و مردم روزگار تصوف و تهور این بادشاه
عالیشان از سخنان ایشان معلوم کرده باشند یا خواهند کرد و روز
دیگر بنوعی که لایق آمید اسپند مهمسازی خان زمان نموده به اسپ
و سرپای لایق و بفرمان جاگیر سرکار جونپور و سرکار بنارس
و سرکار غازی پور و بعضی از پرگنات سرکار اوده و سرکار
مانکپور تا لب آب سون بالفعل باو جاگیر کردند و در فرمان حکم
شده بود که اگر بنگاله را بگیری هم بتو عنایت خواهیم کرد سرافراز
کردند داود بنگاله را بآسان ترین وجهی میگرفت بلکه او گرفته
تاج خان داده بود و درین مرتبه در رفتن بنگاله ملاحظه این
داشت که این جاگیرها بکسی دیگر عنایت خواهد شد و هوای بنگاله
چون بمغل ناخوش است سبب نارفتن همین بود و الا او و بهادر
برادر مشارالیه آن نوع امرای حضرت بودند که اگر اقبال بندگان
حضرت قرین حال ایشان می بود بنگاله چه که بهر جانب که توجه

میکردند بآسان ترین وجهی فتح آنجا میسر شدی و آخر الامر این دو
برادر از بی لطفی مردم در بخانه و هم نشینی مصاحبان بد ازین درگاه
عالیشان روگردان شدند و در اندک زمانی این هر دو برادر بجهت
دعائی که فلک بایشان باخت باغی از دار الفنا بدار البقا رحلت
نمودند بندگان حضرت را کشتن ایشان ضرورت شد و الا بادشاهان
با این نوع مردم چرا بی لطف باشد اسباب دولت بادشاهان امرای
تربیت و هر محل که این نوع خوانین و سلاطین پیدا شوند بادشاهان
در تربیت ایشان ملاحظه نمیکنند همان زمان که خانخانان
از مجلس حضرت برآمدند به رویش اوزبک خبری نوشته بایزید
دادند و مشارالیه رفته خوجه مظفر علی را از انجا برآورده در
منزل خان مذکور بملازمت رسانیدند و همان زمان به اسپ و
سرپای لایق مشرف شد و شبی که حضرت و جمیع بیگمان و محلها بکشتیها
درآمده باگره که پای تخت سازند متوجه شدند خوجه مظفر علی اسرپای
دیگر داده دیوان سرکار حصار که بجاگیر خانخانان بود ساخته رخصت
کردند و این سیل دریا در اواخر سنه ۹۶۷ بود و یک نماز دیگر کشتیها

همون زمان در مجلس بخوجه جهان گفتند و خوجه جهان فریاد
برآورد که آن مرد چغل و شریرست واز و در نوکری بیرم خان
به بندهای خدا ضرر بسیار رسیده واگر او خلاصی شود باز
به بندها، خدا ضرر خواهد رسانید خانخانان گفتند که بهر حال
ابنای جنس شما است ضرر او چه خواهد بود شهاب خان چون دیدند
که خانخانان بخلاصی او مقیدست خوجه جهان را تسکین داده‌اند
و قرار یافت که بندگان حضرت عرض کنند و خان خانان
گفت که اگر شمایان بر مددی نکنید من بحضرت عرض کرده اورا
طلبم به بایزید گفتند که هرگاه بدزنجانه روم تو بیا ذمن
بده روز دیگر چون خانخانان بمنزل ماهم بیکه تشریف بردند
بایزید بیاد خانخانان داد و بیکه حاضر شده گفتند که چرا
میکنند که شما گناه اورا طلبید پس بخانه درویش اوزبک فرستاده
مظفر علی را از بندیخانه او برآرید خانخانان گفتند که چون
همچو باشد بحضرت بادشاه عرض باید کرد و بیکه گفتند که من
عرض کنم درین گفت و گو بودند که حضرت بادشاه بمنزل بیکه

تشریف آوردند و سوزنی از تخته نادر دست خان گرفتند
و خارهای که در جنگل حصار در شکار در پای مبارک ایشان
درآمده بود میکشند و درین اثنا بیکه گناه خواجه مظفر علی را
به التماس خانخانان عرض کردند و حضرت التماس اورا قبول
کردند و فرمودند که میگویند که نویسنده نغزیست اگر شمارا در کار
باشد نگاه دارید و کمال ادب و احتیاط خان خانان را ازینجا
قیاس باید کرد که با آن رتبه و خوجه جهان و سایر ارکان دولت
حضرت بادشاه در کمال کم رتبگی در پیش خانخانان سابقا و حال که
داشتند و او خاطر همه را ملاحظه کرده بی مشورت ایشان سخن
بعرض نمیرسانید حضرت بادشاه بعد از فوت خان بارها در مجالس
اورا بخوبی یاد میفرمایند ازین رهگذر بود که او اندک مهم را بی حکم
حضرت عمل نمیکرد و درهمین مجلس خانخانان و بیکه و خوجه جهان
متفق اللفظ بعرض رسانیدند که مرزا عرب ملازم خان زمان فیلی
چند از پارچهای نفیس بنگاله که تاج خان بیشکش الیه فرستاده
بود وند اورده مهمسازی خان مذکور باید کرد حضرت فرمودند

و یک قطعه نوشته شود اگرچه در دیوان ابیات به ازین دارد

اما حسب الحال همین برآمد — میزنم در خلوت اسرار با آن یار چرخ

در خرابات مغان چون رند دردی خوار چرخ — هر که شد با صوت تن تن همزبان در وقت کار

میزند پا زان جهت در گنبد دوار چرخ — میزنم دور نقط را روز و شب با ماه و مهر

بهر خال او من سرگشته چون پرکار چرخ — زهره چنگ خویش را امشب بقانون ساز کرد

تا زند با آن قمر در مجلس سیار چرخ — کف زنان و پای کوبان دمبدم در بزم عیش

میزنم هردم بیاد آن قد و رفتار چرخ — تا شدم چون نافه سودای زچین زلف او

میزنم بیوسته زان دو بر سر بازار چرخ — ذکر آن یکتا درین لنگر ز غیرم فرد ساخت

همچو سقا میزنم هر سو قلندروار چرخ

رباعی سقا غم و درد و شادمانی همه هیچ — اندیشهٔ مرگ و زندگانی همه هیچ

هر چیز که در جهان فانی باشد — جز عشق نگار جاودانی همه هیچ

قطعه گفتم ای کفر نست ایمانم — از تو سقا بدین نمیگذرد

آن صنم گفت با من از سر دین — هیچکس اینچنین نمیگذرد

ختم شد کفر و کافری بر تو — بارک الله ازین نمیگذرد

در حینی که در حضرت دهلی در دروازه سقاخانهٔ داشتند که به بندهای خدا آب میدادند و

و در پهلوی سقاخانهٔ ایشان دکان نانبائی بود و نانبا هیزم بسیار در دکان جمع کرده بود آتش در هیزمهای نانبا افتاد با آن تقریب سقاخانه هم سوخت و سقا این قطعه مناسب دانسته گفت **قطعه** سقا که جو قا قنوس عمری — میچید بر آشیانه خس را

آتشکده گشت خانهٔ او — از سوز درون چو زد نفس را

از آتش دل بسوخت جانش — همپایه بد مباد کس را

و بعد از چند روز افضل خان به بایزید گفت که خواجه مظفر تربتی است ما و او از یکجائیم وقتی که بیرم خان به تبرنده درآمده بود خوجه مشار الیه را بطریق ایلچی گری به پیالیو رپیش در درویش اوزبک که سابقا نوکر بیرم خان بود فرستاده بود و مشار الیه را دولتخواهی بخاطر رسیده خوجه مشار الیه را مقید ساخته و تا آن روز در خانه مشار الیه در بند بود بخان خانان عرض کن که گناه او را از حضرت بادشاه طلب بند چون خوجه جهان و شهاب خان و اکثر ارباب دخل حضرت بادشاه در خانهٔ مهدی خان که خان خانان تشریف داشتند بایزید بخان مذکور عرضه داشت کرد و خانخانان

روز عرس بجهت آب بخش کردن بمزار حضرت خواجه قطب
الدین رفته بود در محل برگشتن بدهلی کهنه انجائی که مسجد چند و
منار بسیار است آنجا رسیده جزبهٔ مجذ دلسقای مذکور رسیده
بمنزل که آمد خود را نمیدانست نزدیک به نیم شب بود بیخودی سقا
را به بایزید گفتند و مشارالیه دران بیخودی سقا را ملازمت
کرده شعوری در و نیافت عیالی و مریدان سقامه در جزع و فزع
بودند و این بیخودی مشارالیه تا سه پاس کشید بعد از ان بحال آمد
وضو ساخته دوگانه بجا آورد و احوال گذشته را آنچه پیش از
بی اختیاری واقع شده بود به برادر تقریر کرد بایزید چون
از برادر خاطر جمع کرده رخصت گرفته بمنزل آمده صباح احوال
را بمنعم خان عرضه داشت کرد و از ان روز باز درویش
سقا در میان مردم بیشتر شهرت کرد و درین مختصر در بالا گذشته
که بموجب فرموده شاه قاسم انوار در پیر شد در خواب بسقا نموده
اند که شعر بگو و دیوان فارسی و ترکی دارد و دیوان فارسی او حاضر
بود چون واکرده شد همین غزل آمد لایق دید که یک غزل و یک رباعی

هم از حصار فیروزه تشریف آوردند و منعم خان چون از کابل
آمده در هند منزلی نداشتند منزل بیرم خان که در کنار دریای دهلی
واقع شده بود و نجا نهای مهدی خان هم متصل بود بایشان عنایت
فرمودند و حویلی با هم یکه مابین هر دو حویلی بود دیگه مذکور به
بایزید عنایت کردند و در همین چند روز عرس حضرت خوجه
قطب الدین کاکی که مزار ایشان در دهلی کهنه است منعم خان و
خوجه جهان و ملا میر محمد شیروانی و اشرف خان و افضل خان و لشکر
خان و جمعی دیگر از خوانین و سلاطین بعرس آستانه رفتند و شیخان
و مریدان آستانه سماعها و اسلوبی که داشتند بجا آوردند و از
شیرینی و دستارهای که قاعده بود بمجلس آوردند و دستارها
را بر سر خوانین بستند و خوانین هم نذر آستانه آنچه داشتند
به خادمان آستانه دادند و درویش بهرام سقا که برادر کلان
بایزید بیات بود و دران اوقات در چله خانه حضرت شیخ
نظام اولیا که در کنار دریای دهلی بود که مقبرهٔ پر فتوح حضرت
جنت آشیانی متصل با آن واقع شده می باشید و در همان

خوجه جهان فرستاده بود او نیز متعاقب بایزید رسید حضرت با و متوجه شدند مشار الیه بعرض رسانید که بایزید بدرون قلعه کافران رفته بود خبر درون را او میداند باز بندگان حضرت به بایزید متوجه شده خبر درون پرسیدند و بایزید را به اسپ و سرپا سرافراز گردانیدند و ما هم یکه و خوانین که در ملازمت بودند همه بیا بایزید التفاتها نموده بوعده و وعید مسرور ساختند میان شام و خفتن بود که بیرم خان با آن جماعتی که در بالا گذشته در منزل یکه بپا بوس سرافراز شدند و به بیرم خان بنوعی بندگان حضرت آشنایی و دلجوئی فرمودند که گویا هرگز کلفتی واقع نشده و در همین مجلس منعم خان بعرض رسانید که من از خان مذکور قبول کرده ام که او را حضرت طواف حرمین فرمایند حضرت فرمودند که ما میل این داشتیم که در ملازمت باشند و چون بیرم خان التماس نموده حسب الالتماس مشار الیه قبول کردیم و تا دو پاس شب صحبت داشتند و مردم اردو آن شب خواب بفراغت در جا درهای خود کردند وفت

دستاد

دستاد که بنفاق بعضی مردم برپا شده بود تسکین یافت و باز کوچ کرده مراجعت فرمودند از گذر که برابری ردپر بود حضرت مع اردو گذشته کوچ بر کوچ در نواحی قصبه پرسند نزول فرمودند و مهمسازی رفتن بیرم خان در میان آمد بعد از سه چهار روز مشار الیه را رخصت مکه معظمه فرموده خود بدولت بجهت شکار بجانب حصار فیروزه تشریف بردند و بایزید خرجی و بعضی اسباب لایق که منعم خان به بیرم خان فرستاده بود ند با یک منزل بخان مذکور همراه رفته زر و اسباب را بو کلای ایشان سپرد و بیرم خان خطی نوشته ببایزید سپردند که در هندوستان از ملک و اسباب آنچه از بیرام بنظر بخشت لغ که منعم خان باشد در آید بطریق ملکیت بایشان گذرانیدم و بایزید رخصت یافته این خط را بمنعم خان رسانیده و روز دیگر کوچ کرده اردو بجانب حضرت دهلی متوجه شد و بیرم خان بسفر حرمین و ترسون محمد خان و حاجی محمد خان سیستانی بخان مذکور بموجب حکم چند منزل همراه رفتند و چون اردو در حضرت دهلی فرو آمد بندگان حضرت

616

که تو رفته آمدن بیرم خان را بعرض برسان که بیرم خان آمدند چون
یزید از دروازهٔ قلعه که درآمده بود برآمد و لشکر بادشاهی
نزدیک بدروازه ایستاده بودند مرزا عبد الله مغل و مهدی خان
سابقا امرای مرزا عسکری بود و لشکر خان وغیره از بایزید
پرسیدند که آمدن بیرم خان چه شد بایزید گفت که این نه آمدند
گفتند که چون تو پیش برآمدی گفت که مرا فرستاده اند که
آمدن بیرم خان بعرض رسانم بعد ازان سرداران و جمیع لشکر
خوشحال شدند و دانستند که دروغ بایشان رسیده بوده که
این جماعت را دراندرون گرفتند و بایزید بتعجیل متوجه ملازمت
حضرت شد و حضرت در چادر ماهم بیکه که تشریف داشتند
از دور بایزید را شناختند و خدمتکارانی که نزدیک ایستاده
بودند فریاد کردند که خیر هست بایزید عرض کرد که خیر است
دولت حضرت قوی است بیرم خان می آید و از شنیدن
این خبر همه مسرور شدند و حضرت از بایزید خبر دیدن
بیرم خان و آمدن آدمی پرسیدند و لشکر خان نیز هم از قلعه برآمدند

617

قسم یاد کردند و چون نماز عصر شده بود خواستند که بتعجیل ملازمت
حضرت روان شدند شاه قلی محرم و بابا زنبور که برادر کلان
که برادر مشار الیه بود و اسکندر سلطان ولد شادی بیک که ملازمان
بیرم خان بودند بجان مذکور چسپیدند و بنیاد گریه کردند که
مبادا که اینها شما را بنوع دیگر برده ضایع کنند منعم خان این
سه سردار را و جماعهٔ دیگر که همراه بودند بقسم دلاسا
نمودند که خوب شمایان چون هنوز ملاحظه داشته اید امشب
درکوه باشید صباح که بشما خبر برسد که خان بسلامت اند بعد ازان
شما بیائید و ایشانان بهمین نوع عمل کردند و این جدای خلاف
یکجهتی و اخلاص است بعد ازان از انجائی که منعم خان را بالا کشیده
بودند این پنج کس را مع بیرم خان فرود آوردند
منعم خان اسپ خود را به بیرم خان داده اسپ حاجی محمد خان
سیستانی را سوار شد و حاجی محمد خان سیستانی اسپ
منیر خان غلام سلطان محمد قبتی را سوار شد این شش نفر
روان شدند و بعد ازان منعم خان به بایزید بیات گفت

اسپ کافران می رسید چون نیم کرده را در میان این دو
ف کافران آمدند بندی پیش آمد که جای پای پیاده راست
کرده بالا و پائین می آمده و میرفته اند و چند از مسلمانان
کافران بالا ایستاده بودند و از بالا فوته انداختند و این
هیچ کس را که بالا ذکر شد بالا کشیدند و بیرم خان در ته درخت
ریب بصد مغل مصلح و مکمل کرد ایشان نشسته بودند و چون
خانخانان را دیده از جای خود برخاسته چند قدم پیشتر آمد
یکدیگر را در بغل گرفته دریافتند و چون مدتی بود که یکدیگر را
دیده بودند و درین مابین مصیبت حضرت جنت آشیانی
واقع شده بود یکدیگر را پرسش نموده گریه بسیار کردند
سخنانی که بیرم خان در خط نوشته بودند بزبانی نیز گفتند
منعم خان کلام خدا همراه برده بودند بدست گرفته سوگند
خوردند که تا منعم زنده باشد نگذارد که ضرر مالی و جانی بشما
رسد و هرچه اراده کنید بعرض بندگان حضرت رسانیده
رستگاری بجا آرم و خواجه جهان و میر اصغر منشی هم بهمین نوع

شده باشد من به این نوع پیاد بی ضرورت چون راضی باشم
و مقصود حضرت بادشاه و ارکان دولت یکجهتی خوش
من باشد بحل کردم و خط را بجنس بمحمد چپین ناظر که در ثانی الحال
او را الخطاب لشکر خانی سرافراز فرموده بودند داده مشار الیه
بتعجیل باردو بملازمت حضرت رفته بنظر اشرف درآورد
و حضرت فرمودند که بمنعم خان خانخانان بگو که تو پدر مائی هر نوع
که دانی که دلاسای بیرم خان میشود خاطرجوئی نموده بیاری
آنچه با وقرار داده باشید التماس شما را قبول خواهیم کرد و چون
لشکر خان بتعجیل مراجعت نموده این پروانه رسانید و خان
خانان و خوجه جهان و اشرف خان و بایزید بیات که ملازم
خان خانان بود و منیر خان علام سلطان محمد قبچق که در خدمت
خان مذکور بود از دروازه قلعه کافران در آمدند و تا نیم کرده
کافران دو رویه ایستاده بودند و شمشیرهای برهنه برگردان
گذاشته و هر دو صف ایشان میانه کوچه راست تنگ شده
بود چنانکه سه سوار اگر بهلوی یکدیگر میرفت از هر طرف دامن

بودند شدند و سلطان حسین بیک ولد سلطان بایزید بیک
که قور بیکی حضرت همایون بادشاه بود و بندکان حضرت
در صدد تربیت او شده بودند و بمردانکی و صورت و سیرت
او دران عصر یکی دیگر در سلسلهٔ جغتی نبود در جائی مزبوت
که جنکل پایس بود بران کافران تاخته و چون در مردانکی
قرینه نداشت هیچکس با و همپای نتوانست کرد بدرجهٔ شهادت
رسید و روز دیگر قریب به چهار زنهار کس آن کوه را
و خندق و دروازه را در میان کرفتند و نواب خان خانان
و خواجه امینا که خوجه جهان باشد و حاجی اصغر منشی که اشرف
باشد و حاجی محمد خان سیستانی سابقا نوکر بیرم خان بود
همراه خان خانان در برابر دروازهٔ کافران ایستاده
بودند که از درون قلعه کافران خط بیرم خان که بخان خانان
نوشته بودند آوردند مضمون این که تعلق لغ از ضرورت پناه
بکافران آورده ام اکر شما آمده دست مرا کرفته ازین کوه
برمی آرید می آیم و بشومی من دیروز مثل سلطان حسین کس کشته

و تاریخ فوت او را کورک کشت یافتند و این خبر تا خوش
در حینی که اردو در کنار ماچهی واره بود رسید و در همان
چند روز حضرت از کذر پرکنه رو پر از آب کذشتند و اردو
هم متعاقب از آب کذشت و در همین منزل میر اصغر منشی که
بعد از آمدن مکه معظمه خطاب اشرف خانی عنایت فرموده بودند
و خوجه سلطان علی را نیز در همین تاریخ بخطاب افضل خانی
سرافراز کردانیده بودند و از طواف حرمین آمده حضرت
را پابوس کرده بودند و در حینی که بیرم خان تردی بیک خان را
کشته بود اینها بجهت آشنائی تردی بیک خان مذکور
فرار نموده بمکه رفته بودند و بندکان حضرت کوچ بر کوچ
به آن کوهی که بیرم خان برا جها پناه برده بودند شدند
چون به نزدیک آن کوه رسیده اردو فرود آمد و روز
دیکر جماعه از امرا و یکه جوانان بطریق سیر متوجه خندق و
قلعه کافران شدند و پاره از آن کافران از دروازه
و خندق خود کذشته متوجه این جماعت که بطریق سیر رفته

وچند روز سیر لاهور کرده باز بدولت واقبال به اردو تشریف
آوردند وسیر لاهور در سنه ۹۶۷ بود و درهمین تاریخ مرزا ابراهیم
ولد نواب مرزا سلیمان که بجهت تنبیه اوزبکان پدر وپسر از
بدخشان متوجه بلخ شده بودند وچون مرزا سلیمان هفتاد و
دو جنگ به اوزبک کرده درهمه جا فایق آمده ودرین مرتبه
هم اوزبک را بنظر در نیاورده تا سپاهیانه کشته شد وهر
لشکری که غنیم خود را خوار گرفت البته شکست می یابد مرزا ابراهیم
از پدر جدا افتاده واوزبکان به او غلبه کرده مردم او پریشان
شدند وخود به جهار رمعدودی بکوشه افتاده وکورک
نام که راهدار وتمغاچی توخته که پاجگاه بلخ است و پیش
کورک که در بدخشان نوکر مرزا ابراهیم بوده مرزا را شناخته
گرفته به بلخ پیش پیر محمد خان که حاکم بلخ بود برده این طور
بادشاه زاده بفهم مردانه را بکورک نام ملازم خود فرموده
که کشته شد وهر جا که خبر کشته شدن مرزا ابراهیم رسید پیر محمد
خان را نفرین کرده افسوس از برای آن شاهزاده خوردند

پرکنه بجواره بکوه درآمد وراجهای کوه دامن همه به او اتفاق
کردند وکوه فرپوت ترخود را که بالای پرکنهٔ بجواره واقع شده
خندق کنده ودروازه راست کردند ومنعم خان از دوایی
دولتخان کوچ برکوچ متوجه ملازمت حضرت شد ودر نواحی
ماچهی واره بمرزا شرف الدین حسین وادهم خان وسایر
ارکان دولت حضرت ملاقات نمودند وروز دیگر بپابوس
حضرت سرافراز گشتند ودر همین مجلس شمس الدین محمد اتکه
ولی بیک ذو القدر را مع اسمعیل ولد مشار الیه دست بسته سر دیوان
آوردند وعلم که بیرم خان در مدت وکالت بجهت روضهٔ
حضرت امام رضا علیه التحیة والسلام ترتیب داده بودند
ودر جنگ آن نیز بدست اتکه مذکور درآمده بود چون از
نظر اشرف گذرانید بخزینهٔ عامره سپردند وحضرت از
سرهند بجهت دفع ورفع خان مذکور متوجه بآن کوه شدند
نزدیک پرکنه روپر درلب آب ماچهی واره اردو فرود
آمد وبندگان حضرت بجهت سیر متوجه لاهور شدند

وپانصد نفر از سپاهیان خوب همراه آوردند و باقی سپاهیان
را درکابل در ملازمت نواب محمد حکیم مرزا و فرزند خود غنی بیک
گذاشتند و از ملازمان حضرت منزل حیدر محمد اخته بیکی و مقیم
و نالتو قرابت تردی خان و خوجه عبد المنعم و ملا عبد الباقی صدر
و ملا حوز درزکر و پاینده محمد و شوکون پسران قرچه خان و فرید
سلطان تغائی مرزا محمد حکیم و شاه هاشم را در ابو المعالی و محمد
قاسم و محمد حسین خواهرزادهای میر بره و ابو الفتح
ولد فضایل بیک برادرزادهٔ خان مذکور و میر محمد امین نشابوری
قرابت میر قریش که دران ولا ازنجا را آمده بود مع ملک کدا
علی ملک امیر و لد ملک سپنر علی کلنکاری و غیره در اواخر
ماه شوال سنه مذکور در لاهور بطواف مرقد منور پر فتوح
حضرت جنت آشیانی مشرف شدند و نواب بیکه بیکم را که
خدمت قبر میکردند ملازمت نموده رخصت حاصل کرده
در حویلی محبت خان غزنوئی که ابو سعید کروری حالا متصرفست
منزلهای ساخته و الان همشیرهٔ نواب مرحومی محمد حکیم مرزا

تشریف

تشریف دارند و بعد از چند روز برآمده در وایی دولتخانه فروز
آمده و مرزا عبد الله مغل که داماد ایشان بود و جاگیردار تهاره
و بیرم خان که از اکره برآمده بجانب پکاینر و الخد و در فته
بود و بازرای خان مذکور منقلب شده از نواحی بتنیر گذشته
به بتهرنده که جاگیر شیر محمد دیوانه که ملازم بیرم خان بود آمده
اسباب زیادتی خود را در قلعه گذاشته شیر محمد را همراه گرفته
بتهاره بر سر مرزا عبد الله آمده و منعم خان هم جمعی را از لاهور
بکومک مرزای مذکور فرستادند و در تهاره هم بیرم خان شکست
خورده بجانب لاهور و کوه دامن متوجه شد در نواحی سلطان
پور شمس الدین محمد اتکه و لشکر بادشاهی پیش آمده جنگ کرده
شکست خورد و خوجه مظفر علی دیوان خود را به پالپور بطلب
درویش اوزبک که ملازم خان مذکور بود فرستادند و درویش
اوزبک هم از آغای خود رو گردان شده خوجه مذکور را مقید
ساخت باز خان مذکور براجهای نواحی لاهور که یک کدام
ایشان کلان بود و بخت مل نام داشت رجوع کرد و در نواحی

کابل را اگر عینی پیدا می‌شد می‌توانستم نگاه داشت وسه ماه دیگر بار نیز
در کابل بود تا کلوخی را که عبارت از توجیه اول است از تومان ننک
نهار و هند را ولی منعم خان بی باقی کرده متوجه کابل شدند و چون
به تنجاک رسیدند ملا عبدالباقی صدر را پیش فرستاده محمد قلیخان
را اعلام کردند خان مذکور در حمام تردی کا و بود همان زمان
سر پا پوشیده در جلکه سیاه سنک هر دو خان ملاقات کردند و
باتفاق بشهر در آمده منعم خان باز در منزلهای جدید که در محله
حرم کران نزدیک بدروازه دهلی راست کرده بودند فرود آمدند
و محمد قلی خان در برج قاسم برلاس که می‌نشستند رفتند و بعد از
چند روز از منعم خان رخصت حاصل کرده متوجه هند شدند و
منعم خان تا سنه نهصد و شصت و هفت باز حکومت کابل کردند
درین مابین چند مرتبه فرامین طلب بمشار الیه صادر شد آخر
الامر شوق پابوس بندگان حضرت کریبان گرفته مقید به
دهای خوب و سیر باغ شهر آرا و حکومت کابل نشده در
آخر سنه مذکور در پانزدهم رمضان متوجه هند شدند

مشار الیه بموجب حکم عمل نموده تا آن منزل همراه بود
کتابت و پروانها را گرفته و از بیکچان هم رخصت حاصل کرده
متوجه کابل شد و شب در قلعهٔ چار باغ صفا در ملازمت بابا دوست
بخشی مهمان خواجه محمد حسین میر بر بود و از انجا که روان شد
در هند را اول مهمان قاسم ابول شدند و از انجا روان شده
نزدیک بخوتل شک کاو خانهای هزارها دهه بلباس مهمان شده
و از انجا که روان شدند روز جمعه بعد از نماز بقلعه کابل رسیدند
و سپاهیانی که در دروازهٔ دهلی بجهت نگاه داشت بودند بابا دوست
بخشی را مانع آمدند و بابا دوست فیروز آمده دست بشمشیر کرد
و بایزید اصلاح نمود آخر الامر بقلعه در آمده بملازمت محمد قلیخان
در برج قاسم برلاس رسیدند و خان مذکور همان زمان چلمه
بهرادی وار که دیوان مشار الیه بود دفتر کابل را وا کرده جاگیر
میخواستند قسمت کنند بایزید کتابت منعم خان بخان مذکور داد
از مراجعت ایشان شوقها کرده بسیار مسرور شدند و فرمودند
که خدا منصب لغ را خیر دهد که مرا از غریب بلائی خلاص کردند

پید دولتی هم واقع شود همه شریک ایم در رفتن هند چه میگویند بایزید
عرض کرد که قل محمد آغا الغ که درین نزدیکی از هند آمده وطرح
و وضع دریجانه را میداند هرچه گوید عمل کنید و به او متوجه
شدند و فرمودند که کیفیت هند را التقریر کن مشار الیه از
کلانیهای نواب بیرم خان آن مقدار گفت که درین تذکره
نگنجید و درین اثنا بایزید گفت که روزی که من و او رق در مندراول
فرود آمده بودیم یکی از افغانان خضر خیل گفت که تردی بیک
خان را بیرم خان کشت منشئه کشتن چیزهای دیگر بوده باشد
اما مردم عالم گفتند که در حینی که سابقا در هند بودند بیرم خان
که بیرم بیک بودند و مهردار همایون بادشاه یک روز خواب میشد
که بالای ذلیچه تردی بیک که آن زمان حاکم اتاوه بود نشیند
بیرم بیک را در بالای ذلیچهٔ خود راه نداده و منعم خان گفت که
خبر کشته شدن تردی بیک خان امروز از مضمون فرمان عالیشان
و کتابت بیرم خان بمن رسید برای همین گریه میکردیم و افغان
خضر خیل که چهل روز پیش باشد که در مندراول بتو گفته انواع تعجبها

کردند و بایزید بطریق کنایه عرض کرد که حالا بهندی توان رفتن
گفتند که نمی رویم تو برو بکابل تا محمد قلیخان توجهی بمردم کابل
تکلیف نکند و من بدرقه نشده بیگمان را از کوتل پنساره و بیلاب
بگذرانم و برگشته در تمان نیک نهار و مندراول کلوخی توجیه
کرده از رعایا تحصیل کنم و بعد از آن بکابل آیم بایزید عرض کرد
که در آن مرتبه هشتاد روز بجهت اورق در کابل مانده بودم
انواع کلفتها بمن رسیده من بی شما بکابل نمیروم و خان مذکور
فرمودند که تو که میروی رعایا کابل خرم میکنند که من
بر می گردم محمد قلی خان چیزی نمیدهند بایزید التماس کرد
که پس بابا دوست بخشی را بمن همراه کنید خان التماس
مشار الیه را قبول کرده و صباح کوچ کرده در هندال پور
نزدیک اردوی بیگمان فرود آمدند و آن شب بابا دوست
و بایزید هم در خدمت بود و صباح مع بیگمان کوچ کرده متوجه
منزل باریکاب شدند و بایزید را فرمودند که تا آن منزل
همراه بیا که بمحمد قلی خان کتابت و بمردم کابل پروانها نویسیم

متوجه الخذود شد و موضع شهر که از دیهای الکار بود و در
جلکه جلمتی واقع شده که آن جلکه هم به الکار تعلق دارد و پیش از
رفتن هند حضرت جهانگیر سلطان محمد قسرا اول مقرر داشته
بودند و مشار الیه در درختهار باغ لالاری راست کرده بود
و آن باغ بقدر نرکس و بنفشه هم داشت بایزید آنجا فرود آمده
بتحصیل مشغول شد و روز دیگر قاضیان الکار بدیدن مشار الیه
آمدند بار ره شراب و چند مرغ پروار و انار و نقل شراب
آوردند در تمام مندرا اول و نیک نهار قاعده اینست
که هرگاه قاضیان بدیدن حکام یا تحصیلدار می آیند شراب
و نقل می آرند و اگر در دیهی دعوای شرعی بیکد کردارند قاضی
را آنجا می طلبند و بدار القضا رفتن رسم نمی باشد و اگر کسی
می میرد غسل داده در تابوت کذاشته و تابوت او را در راه
قبر در زمین میکذارند با شراب یا سرسور که بوزه ایست
میخورند و در کرد مرده رقص میکنند و بعد از آن بخاک
می سپارند و بعد از چهل روز که تحصیل با تمام رسیده بود

و اسپان هم خوید خورده فربه شده بود خط منعم خان به بایزید
رسید که اگر از تحصیل هم چیزی باقی مانده باشد زود پیاکه متوجه
هند شدیم روز دیگر مشار الیه متوجه ملازمت خان شد و خان
مذکور در بیرون قلعه جوشائی در کنار آب پیش خانه برپا کرده
بودند ایشان را ملازمت کرد اتکه خان و مقیم و بالتو د بابا دوست
بخشی و خوجه عنبر ناظر در ملازمت بودند و قاصد همایون
از هند آمده فرامین و خطها آورده بود همه در وقت خواندن
زفتن میکردند به بایزید فرمودند که بقلعه رفته فرزندان
خودرا دیده مشار الیه گفت نی فرمودند که بجانه رفته ترکش
خودرا وا کرده و فرزندان خودرا دیده نماز دیگر پیش من بیا که
بتو کار دارم چون نماز دیگر بایزید آمد همین جماعتی که در بالا
کذشت در ملازمت بودند نماز شام را کذارده ایشان را
رخصت کرد و ایشان بهندال پور که اردوی همه بیکمان تا آن
روز آنجا بود رفتند و خان بخرگاه در آمده بعضی از ملازمان
که با ایشان کنکاش می رسید طلبیده گفت که در وقت دولت اگر

فرستاد که بسائی را کرفته بیا که متوجه هند میشویم بسائی را کرفته
درکاروان سرای مهتر دوست که در جلکه سیاه سنگ واقع
شده فرود آمد دران چند روز برفهای زور باریده بود و هوا در
کال برودت درین اثنا خط منعم خان رسید که بیکه بیکم و سلیمه
سلطان بیکم را نیز همراه بیارید که اگر آنجا بمانند بدرقه
علیحده باید فرستاد و یکهفته دیگر در کاروان سرای مقام
کرده و بابا دوست بخشی هم همراه بود بعد از ان بیکمان از قلعه
برآمده ملحق شدند کوچ کرده بموضع تنگاک رفت روزی که
از موضع تنگاک کوچ کرده متوجه بار رکاب شدند و آن روز
بایزید چنداول بود بیکه بیکم و سلیمه سلطان بیکم که عقب مانده
بودند تشریف آوردند و رکاب که از همه خورد بیها بود بطریق
الش بایزید و چنداولان عنایت فرمودند و چون
تنگی کاو رسیدند مرزا میرک که اتکه سلیمه سلطان بیکم بود از کابل
آمده تقرر کرد که اسباب بیکمان هنوز در کاروان سرای
افتاده جون را مهما مخاطره بود از کوتل تنگ کاو که این

کوتل

کوتل را سابقا کوتل کون کاو میگفتند و یک دفعه این نام در
مجلس حضرت جنت آشیانی کدشته ایشان فرمودند که این
نام نغز نیست کوتل تنگ کاو بگوئید از ان جهت کوتل تنگ کاو میگویند
بایزید با جمعی برگشته نماز شام بآن اسباب رسیده بارگرد
بمنزل دبری و از منزل دبری بمنزل راول فرود آمدند خط منعم خان
به بایزید رسید که مدتی است که تو در کابل مانده و خبر فتنه ها رو
بلخ بما نرسیده اورق زا بملاحظه که بخشی بیکی منعم خان بود سپارد و
تو جریده پیشتر بیا و بایزید از منزل راول روان شد
و از افغانان خضر خیل یکی به بایزید گفت که تردی بیک خان
را نواب بیرم خان در هند کشت و چون همون روز بایزید
در قلعه جوشائی بملازمت منعم خان رسید و هنوز خان مذکور
آن قلعه را راست کرده جلالا باد نام نکرده بودند از بایزید
خبرهای بلخ و فتنه ها رو نهار جات و آشنائی محمد قلی خان
پرسیدم کابل رسیدند و بعد از ان تحصیل تمان الکار و قیله هزار
پشم که در نواح مهتر لام سیغه بود دادند و مشار الیه

شفقت و خدمتگاری می نمودند و این نوع بی ادبیها بجهت دولتخواهی
حضرت از مردم میگذرانند از مقیم خان هم درین مرتبه این بی
ادبی را گذرانند و بحضرت عرضه داشت کرده التماس کنان
مشار الیه نموده بقاسم علیخان سپرده رخصت کردند و از قلعهٔ
چنار برآمده برسر افغانان به پتنه متوجه شدند و مقیم خان
مذکور را با آشنائی مصاحبانه کرده تا بدان بنا رسید که آن
طرف آب گنگ است و علیقلی شیبانی بجهت استحکام جنگ
افغان قلعه اورا مرمت کرده زمانیه نام کرده است بآنجا رسیده
بودند که فرمان طلب که گناهان اورا بخشیده بودند رسید
نواب منعم خان اسپ و سرپا بمشار الیه داده رخصت
نمودند و چون بیگمان و بسائی خواتین و امرا همه اسباب سفر هند
تیار کرده منتظر همین جنگ میمون بودند همه از آمدن سر میمون
خوشحال گشته بعد بیکه بیگم و سلیمه سلطان بیگم که بجهت بعضی ضروریات
آمده همه متوجه هند شدند و تا مشتاد روز دیگر بسائی منعم خان
در قلعه کابل بود بعد ازان منعم خان به بایزید نوشت و جمعی را

محمد قلیخان را راضی کرده ایم که کابل را قبول کرده و تو
حویلی ایشان از خالی نمی سازی و این عتاب و خطاب را ماه
جوجک خلیفه در میان ترجمان بود بایزید عرضه داشت کرد
که منعم خان همچو کسی نیست که من بی رخصت بسائی ایشان را
از حویلی توانم برآورد دیگر تقصیری ندارم و ششماه برگرد سر
شما گشته ام و هرکس هم که در قلعه بود و حالا این نتیجه داد که
بسخن دروغ غلامان قاسم برلاس در سد اعراض میشوید بنده
را چاره نیست اما از بادشاهان انصاف لایق است و چون
بیگناهی بایزید ظاهر شد همان زمان عنایتها فرموده گفتند
که چون بملازمت حضرت برسیم خدمات های ترا بعرض حضرت
خواهیم رساند و نتیجه خواهد داد و در تاریخ سنه ۹۷۸ مقیم بیگ
را از قاسم علی خان حضرت بجهت آنکه در قلعه صورت منعم خان
را در مجلس حضرت لفظ بی ادبانه گفته بوده برای خاطر منعم
خان اورا بچنار فرستاده بودند که خان مذکور تنبیه نماید
چون همه وقت منعم خان با امرای چغتی بخصوص بغلامان حضرت

حویلی بنشیند و جون من اذن میکنم نماز بجا آرند که حلیت
دارد و جون کلوخی را کرفته بنا ئی را طلبم دران صورت حویلی
شما خالی شده متصرف خواهید شد و جون غلامان به بایزید تکرار
مبالغه کردند کلید های دروازه را کرفته متوجه بالای حصار شد
که در دیوانخانه مریم مکانی محمد قلیخان و خواجه جلال الدین محمود
و باقی امرای کومک که همه حاضر بودند بسیار د کلید ها را خان
مذکور نکرفت و فرمود که ما در دیه افغانان باشیم و تو در شهر
کلید پیش تو لایق است و بایزید در جواب کفت که تا غایت
بحکم نواب منعم خان کلید ها در پیش من بود و جون میان نواب
منعم خان و شما جدائی نیست حالا بحکم شما نکاه دارم کابل را نکاه
می باید داشت و الا کلید ها را نکاه داشتن سهل است هر که میخواهد نکاه
دارد از تقریر غلامان قاسم برلاس که بجهت حویلی آمده بودند
پیش ازان از بایزید بنواب مریم مکانی سخنان کفته فرستاده
بودند و نواب مذکور بایزید را بدر محل طلبیده درسدد
عتاب و خطاب شدند و فرمودند که ما بصدمنت داری

ایشان همه به بایزید اسپ و سپر با وعده فرمودند و صباح محمد قلی
خان برلاس به بایزید کله کردند که بما هم خبر بایست کرد
نغاره فرمود بایزید کفت که در خط خان بود که من بشما خبر کنم
تقصیر را معذور دارید و قبل ازین هم روزی که منعم خان از
کابل برآمده متوجه بنکهار شده در موضع تنجاک فرود آمده
بود به بایزید فرموده بود که بعضی اسباب ضروری را
بار کرده فرستی و کلید های دروازه که در پیش تست
بمحمد قلی خان بسپاری در اسباب بار کردن بود که دو
غلام قاسم برلاس آمدند که این حویلی برج تعلق به بیکم که دختر
قاسم برلاس کوچ محمد قلی برلاس است دارد خالی کنید که
بیکم مذکور میخواهد که از دیه افغانان بشهر بحویلی خود در آید بایزید
کفت شب بعد از وداع محمد قلی خان که بیرون آمد در ماده حویلی
بمن کفته بود من بمنعم خان رفته کفتم ایشان فرمودند که حویلی
سلطان قلی دلال را به پنجهزار شهرخی خریده ام و بنو ولد
خود داده ام و او حالا همراه من میرود و محمد قلی خان در آن

که اگر مسلمان میشوی از پسر خون تو میگذریم و آن کافر حرام
زاده باسلام در نیامد آخر الامر بندگان حضرت شمشیر
بر وزدند و از ان تاریخ بندگان حضرت را جلال الدین محمد
اکبر بادشاه غازی می نویسند و این فتح در اول نهصد و شصت
و چار بود و سر آن حرامزاده را بکابل فرستادند و در مقام ...
سای منعم خان که به نیک نهاد میر رفیعت رسید و سر را به بایزید
پیات که منعم خان بجهت نسبتی در کابل مانده بود فرستاد و خط
نوشت که هر گاه که پسر برسد برده در دروازهٔ آهنی بیاویزی
و فرمائی که نغارهٔ شادیانه بزنند و سه چهار کری از کابل گذشته که
سر به بایزید رسید بموجب حکم منعم خان عمل نمود و از راه بازو
قلعه به بالا حصار آمده سوچی فتح هیمو به پیکان رسانیدند و آنکه
خان و میر قالی و ملا مقصود بنگالی و خوجه عنبر ناظر و اکثر خوجه سرای
همه جمع شدند و گفتند که پیکان میفرمایند که از کجا دانیم که این
سر هیموست و فتح راست است بایزید خط منعم خان را فرستاد
که تر پیکان خط خان مذکور را میشناختند جون اطمینان خاطر

یافته بپابوس سرافراز شدند و جون نواب بیرم خان را به
تردی بیک خان نزاعی قدیمی بود شکست هیمو را منشاء ساخته
مشار الیه را بخانه خود طلبیده و خود ببهانهٔ طهارت خبیست
و جمعی که قرار یافته بود فرمود که تردی بیک خان را در دولتخانه
در بالای کلیمها کشتند و بعد از ان بر پسر هیمو سوار شدند در
پت به آن کافر رسیدند جون دولت صاحب قران اعظم
بحضرت جنت آشیانی قرار یافته بود و از ایشان بحضرت
جلال الدین محمد اکبر بادشاه منتقل شد و حق سبحانه و تعالی
بدین سبب عهد مسلمانی آن کافر را در دل او محو گردانید و
جون بجنگ حضرت متوجه شد سلاطین و خوانین پیشتر از ان
که بندگان حضرت برسند او را بشپه تیر گرفتند از غیب در میان
صندوق فیل بخشم آن کافر رسید و مهاح زمان او را
دستگیر کرده و این خبر را به بندگان حضرت شاه قلی محرم
که دران زمان ملازم نواب بیرم خان بود رسانید و متعاقب
آن کافر را بپای فیل حضرت رسانیدند و بندگان حضرت ...

لاس و جماعهٔ کومک کابل را قبول نموده باشیدند و بجهت خبر جنگ
هیمون که هنوز در هندستان نشده بود بیکمان و بسائی امرا اهتمام
یراق آمدن سند مهیا ساخته بودند اما معطل این بودند که خبر دیگر
از هند بیاید چون علی که قایم مقام اسکندر بود بلک اورا هم دغدغه
سلطنت هند شده بود در نواحی پیاک که حضرت جلال الدین محمد
اکبر بادشاه شهری طرح انداخته اورا الهاباس نام کرده اند که
در هند به اتب و هوا قرینه ندارد علی مذکور از دار الفنا
البقا رفت و هندوی هیمو نام وزیر او بود و فیل و لشکر بسیار
که از علی مانده بود گرفته متوجه دهلی شد و بخدا عهد کرد که اگر
مغل را از بر کنم مسلمان شوم چون بدهلی رسید تردی بیک خان
ترکستانی و به امرای که به او کمک بودند جنگ کرد و تردی
بیک خان شکست خورده متوجه رکاب ظفر قرین شد چون
بندگان حضرت دفع و رفع سکندر نی عاقبت که در قلعهٔ مانکوت
بود نموده با لشکر نصرت مآثر متوجه حضرت دهلی شدند
تردی بیک خان و علیقلی که در سیر کار سنبل بود هم با امرا شکست

و منعم خان بکسان خود حکم کرد که اورا از اسپ فرود آورده
و از یک دوکان میوه فروشی اورا از حلق کشید و بعد از چند
روز مردم کومک آمدند در اندک زمانی بجهت بی سامانی در تنگی
در آمدند منعم خان گفت که غله بیرون را مخالفان تمام کرده اند آن
قدر تحمل کنید که غلهٔ سال نو بقلعه در آریم بعد از ان شمارا رخصت
کنیم ایشان گفتند که تا آن زمان که جاگیر نداشته باشیم چه
نوع اوقات خواهیم گذرانید منعم خان در جواب گفت ناموس
چغتیه تمام بر من نیست شما هم امرای حضرت اید و حالا در
هندستان جاگیرهای عنقد دارند زر هم از هند همراه آورده اید
اگر چند روز تحمل کنید تا من سامان قلعه کنم بعد از ان بروید
لایق می نماید این شق را قبول نکردند این شق آخر لا قرار یافت
که کابل را محمد قلی خان و جماعهٔ کومک و غزنی را خواجه جلال الدین
محمود متصرف شوند منعم خان بلغمان و نیک نهار رفته زر کلوخی
بگیرد و از انجا متوجه هند شود و توجیه مال اول را مردم لغمان
و نیک نهار کلوخی گویند منعم خان بر آمده متوجه لغمان شد و محمد قلی خان

بخشی و میرزا قلی جولی بود و ما بین دروازهٔ ارک و اشتر کردن
مرچل فریدون بود و در برج اشتر کردن و میر قطب الدین
محمد و میر شاه محمد برادر شمس الدین محمد اتکه و خواجه مراد بیک غزنوی
دیوان کابل بودند و از اشتر کردن تا برج لغلغو ملازمان
و خواجه سرایان نواب گلچهره بیگم و گلبدن بیگم و مریم مکانی
و نواب بیکه بیگم و ماه چوچک بیگم و از برج لغلغو تا برج حریف
بیک قل محمد آغه الغ منعم خان و بعضی از ملازمان ایشان داشتند
و برج حریف بیک را میر محمد تابوت و تردی محمد میدانی ملازمان
خان مذکور داشتند و از انجا تا بدروازهٔ آهنی تعلق بمنعم
خان داشت و هر جا ملازمان خود را تعین کرده بودند و هر شب
جماعهٔ را از ملازمان خود چوکی کرده بودند که نقاره و دف
و دایره در مرچلها گشته مردم را در مرچل نمیگذاشتند که خواب
کنند با یزید هر شب طرح بود که بر جمیع مرچلها پنج مرتبه محاسبهٔ آن جماعه
را مینویشتند و بکذرند شبهای جمعه هم نوبت خاصه مشار الیه بود
و خدمت توپخانهٔ قلعه نیز با و تعلق داشت و قسمت انبار غله

م بمشار الیه تعلق داشت و پیادهٔ چند بهم رسانده بود که از
رون قلعه اسباب معیشت می آورد و بمردم بی بضاعت
مت میکرد و چار چراغها نیز ترتیب داده از هر برجی او تخته
د که اگر پیادهٔ در ته مرچل و برج بیاید نمایان باشد چند روز
ر قلعه بقدر عسرت جهت ذخیره شده بود هر بار لشکر دشمن
ه ورمی آوردند مردم قلعه با انکه اندکی بودند بر ایشان فایق
ی آمدند بحساب روز چهار ماه و بحساب ماه شش ماه از ابتدا
انتهای قلعه بندانی بود چون دانسته بودند که بهیچ وجه قلعه را
ی توانند گرفت و چند روز دیگر که کوتلها را برف میگیرد کار بر ایشان
شکل میشود بالضرورت روز شنبه میرزا سلیمان میرزا ابراهیم
مع لشکر بدخشان کوچ کرده بدیه معموره که پای منار باشد
فرود آمدند و نیم روز همان روز منعم خان دروازهٔ آهنی را واکرده
بباغ دیه افغانان خود میرفت که در راه خواجه میرکی دیوان نواب
مریم مکانی که بیرون قلعه مانده بود و بمیرزا سلیمان همراه شده
بعضی دولتخواهی ها کرده بود در پیش جام بادشاهی درخوا

منعم خان مذکور ایستاده دروازه را واکرد و آنجا عه را در قلعه
درآوردند و خود تا مدرسه مذکور رفته نماز دیگر بود که خطبه
بنام مرزا سلیمان خواندند صباح روز شنبه مرزایان مع جمیع
لشکر کوچ کرده متوجه بدخشان شدند و مردم قلعه بعنایت
الهی و بدولت حضرت از عسرت خلاص شدند و جمعه دیگر باز
بنام نامی حضرت در رنگ جمعهای سابق خطبه خواندند بعد
از ده دوازده روز خوانین کومک که از هندستان فرستاده
بودند بکابل رسیدند دروازهٔ آهنی مرچل منعم خان بود و بر
بالای دوکان مسکران مرچل تولک قوچی بود دو برج پس چاه
مرچل مقیم بیک ولد قره پیر محمد عرب بود و ما بین چاه و در
دهلی مرچل خواجه محب علی بود و دروازهٔ دهلی مرچل بابوس بیک
و دو برج میانه دروازهٔ دهلی و دروازهٔ یارک یکی از شیخ
بهلول جولی و دیگری مرچل قاضی حامد بود و دروازهٔ یارک
مرچل محمد قاسم و محمد حسین خواهرزادهای بهلوان دوست
میر بر بود و ما بین دروازهٔ یارک زارک مرچا بابا دوست

و بالای دروازه دهلی مرچل برادرم
جولی و دراحمد جلایر بود

نهاره جات رفته مردم و اسباب را در جائی محکم گذاشته
مردم نهاره را همراه گرفته شبخون بر لشکر مرزایان بیازند
جون جاسوسان مرزا سلیمان پیشتر از میر محمد خان که بقلعه
آمده بود خبر رسانده اند که مرزا خضر خان با کاروان و زر
و جمعیت بسیاری در خورد کابل فرود آمده و از انجا کوچ کرده
متوجه للندر شده اند مرزا سلیمان با مردم بسیار کوچ کرده
در للندر بر سر مرزا خضر خان رسیده اند مرزا خضر خان
تاب نیاورده فرار نمود مرزا سلیمان اسباب و زر مردم مرزا
خضر خان را گرفته مردم را سر دادند و تا یکماه دیگر بر دوران
زر قلعه را تنک قبل نمودند جون روز جمعه قرار داد رسید در
مسجد خطبه بنام نامی بندگان حضرت خواندند در همان وقت
امام مرزا سلیمان در عقب دروازهٔ یارک آمد منعم خان به بایزید
قرار داده بود که تا زمانی که از نماز فارغ نشویم دروازه
را وانکنی بعد از فراغ نماز جمعه بدروازهٔ یارک رسیدند امام
و چندی دیگر که بجهته خطبه آمده بودند در عقب دروازه بودند

یک شبی راکه با قرار داده بودند همان شب مرزا زینه پایه
راگرفته همراه میر زین العابدین وجمعی بپای مرچل آمدند وقرار
داد این بود که نه کپس راکه بالاکشند دهم مرزا باشد واین
قضیه را بابا دوست بمنعم خان قرار داده بودند منعم خان
وتولک قوچی مقیم قره پیر محمد عرب وشیخ بهلول چولی ومرزا قلی
وقاضی حامد وبابوس که مرچلهای ایشان نزدیک بود وجمعی دیگر
در بالای دروازهٔ پارک پنهان شده مشاهده می نمودند اول
یک بکاول خود را مع ترکش وشمشیر وسپر مرزا بالا فرستادند
جون اورا بالا برآوردند منعم خان کفت بگیرید ومرزا را به تفنگ
وتیر گرفتند مرزا بابا دوست را دشنام کرده زینه پایه
را نمی توانستند بردکه اشته کریختند بعد از دو روز دیگر مرزا
سلیمان بمنعم خان خطی نوشتند که بابوس را فرستید که بعضی
سخنان دارم بشما رفته بگوید منعم خان گفته فرستادند که شما
میرشاه را فرستید که در قلعه باشد تا بابوس پیش شما رفته باید
روز دیگر میرشاه را فرستادند ومنعم خان بابوس را پیش مرزا سلیمان

فرستاد میرشاه را در دروازهٔ پارک مهمانی کردند وشتهای
گوسفند داشمندی وخربوزها وانگورهای کشمشی در مجلس درآوردند
که مشارالیه قسم یاد کرد که در بدخشان که گوسفند داشمندی آنجاست
ازین نوع ندیده ام ومیوه های که اینجا خوردیم درین چند وقت
که در پردیم نخورده ایم نماز دیگر مرزا سلیمان بابوس را اسپ
وسرپا داده رخصت کردند چون بابوس آمد ومیرشاه را اسپ
وسرپا داده رخصت کردند بهر حال قرار یافت که خطبه بنام مرزا
سلیمان تا نخوانند کوچ نه میکنند ودر آخر قلعه بندانی بود که میر محمد
خان انکه برادر شمس الدین انکه بندگان حضرت ومرزا خضر خان
هزاره که از کومک جدا شده پیش آمده بودند ودر خورد کابل
مرزا خضر خان وملا پیکسی وجمعی دیگر فرود آمده بودند میر محمد
خان یلغار کرده خود را بدرون قلعه رسانده بود که هرچه منعم خان
قرار دهند مرزا خضر خان عمل نماید منعم خان قرار داد
که چون مردم بسیار همراه مرزا خضر خان بوده ومردم مرزایان
تنگ قبل نموده اند چه طور خواهند آمد مناسب آنست که کتاب مردم

بجود قرار دمند نوشته فرستند چون رخصت یافت بعد
از دو سه روز نوشته فرستاد که مرزا سلیمان میکویند که بزرکان
در همسایکی من اند من برخواسته بر سر کابل آمده ام تا مهمی
نسازم و برکردم چون میشود اکر ایشان از برای کفتن و شنیدن
بنام من خطبه بخوانند تا من کوچ کرده به بدخشان روم چون
نوشته آمد منعم خان امرای بادشاه و بعضی از ملازمان اعتمادی
خود را طلبیده کنکاش طلبیدند که چه میکوئید این جماعه صلاح دیدند
که سهل است یک روز خطبه بنام ایشان بخوانند مشار الیه
کوچ کرده برود باز بنام حضرت بخوانیم بجهت عسرت مردم
قلعه همه صلاح دیدند و قرار یافت که روز جمعه امام مرزا سلیمان
آمده در مدرسهٔ ملا عبد الخالق که در میان قلعه است خطبه بخوانند
تا پیش دوازده یارک وارک مرچل با دوست بخشی بود مشار الیه
قبل ازین بجهت بازی دادن بمرزا ابراهیم کس فرستاده
بود که اکر شما بیائید من شما را از مرچل خود بالا می کشم که سپاهی
و رعیت قلعه بتنک آمده اند و اکثری درین امر من متفق

شقوق بدخل تمام داشت عمل می نمود بعد از چند روز قاضی نظام
را مرزا سلیمان با یلچی کری بقلعه فرستادند و بعضی ارادهای
خام دور از کار نموده بود نواب منعم خان قبول نکرده مشار الیه
را به بایزید سپردند که هر روز در مجلس آرد و شب در منزل او
باشد تا قریب بچل روز بقاضی این نوع آشنائی نمودند و از
آش و میوها و شیره و شربت که در مجلس می آوردند غرض
این بود که بقاضی نظام می نمودند که در قلعه بدولت حضرت
تنکی نیست و همه چیز داریم و امروز یا فردا کومک از هندستان
می رسد آنها از بیرون و سپاهیان قلعه از درون یکدکر که ملحق
شوند مرزایان را چه حال میشود و از کوتل مند و کوه چه نوع به
بدخشان خواهند کذشت قاضی نظام جمیع مهمات قلعه را دانسته
کفت که اکر من بیرون میرفتم همه را بمرزایان معلوم میکردم
که قبل کردن ما حصلی ندارد بنا برین مشار الیه را اسپ و سرپا
داده سوکند و دلاسائی که می باشد یاد کردند و خاطر از مشار الیه
جمع کرده رخصت داده شد که آنجا مرزا سلیمان و مرزا ابراهیم

واین مرتبه فرصت جنگ تیر وشمشیر وسپر نشد کلوخ از دیوارها
کنده بر یکدیگر میزدند و باز از جانب اردوی مرزا پیادهٔ
بسیار کومک رسیده با نها همراه شد و باین جماعت
پیادهای چند دیگر از قلعه بر آمدند باز پیادهای مرزا ابراهیم را
بعنایت الهی برداشته از مرچل گذرانده یزید جماعه را که داشت
که این مرتبه مرچل را خوب هموار کردند جون خبر بمرزا ابراهیم
مذکور رسیده بالشکر خود اوکچین شده نزدیک مرچل رسید
از ترس زنبورک وتفنگ قلعه پیش نتوانست آمد یزید پیادهای
قلعه جون مرچل ایشان را ویران کرده بودند وکاری نمانده
بود خود را کشیده آمدند مردم قلعه جون مرزا ابراهیم را
دیدند چندی از سپاهیان تیر دسته کرده از قلعه بر آمدند
تاش بیک مغل ودوست محمد بابا دوست وشاه چپین
دیه افغانی ونخبر علی کولابی که نوکر قنبر علی بیک
بود ودر پیش بسائی قنبر علی مذکور خدمت میکرد شهاب
خواجه پسر او وچند دیگر جدلهای مردانه کردند ویک زنبورک

براسپ محمد قلی شغالی که بهلوی مرزا ابراهیم ایستاده بود رسید
اسپ همان زمان سقط شد و مرزا خود را اون طرف کشیدند
تاش بیک درین اثنا محمد قلی شغالی روبرو شده یک تیر
زد اما از سواران مرزا جماعه آمده به پیادها تاختند و پیر محمد
علمدار منعم خان بطوفان عسس قند وز روبرو شده جلوگیر گرد
دیگر پیادها قلعه به او کمک شده پسر طوفان مذکور را بریده
بقلعه آوردند آن روز تا نماز دیگر شک جنگ از جانبین بنوعی
پیوسته بود که گاهی ایشان مردم را نزدیک به ته قلعه میرسانیدند
وگاهی اینها از بلندیها بخندقهای که روبروی دروازه بود میگریزانیدند
وتاش بیک ودوست محمد وچندی دیگر از ملازمان نواب
منعم خان تردد های مردانه کردند واین جماعه که از شهر رون
رفته بودند جون از دروازه در آمدند خوجکی محمد حسین میر برزخم
یزید را نمک ریخته بست وجون رمضان بود ومشار الیه تردد
بسیار کرده بود دران جهار ماه قلعه بندانی همان شب
فت علی الصباح با زبملازمت خان مذکور آمده جون درجمیع

نیست چندی اتفاق کردند مشار الیه کمان و تیر و سپر از
غنیم گرفته و ازین جماعه طالبی و کرم بکذری و قره مندی
و فخر علی و سلطان قلی قرابلی و سه چهار دیگر از سپاهیان
قریب به دوازده کس دویدند و نظاره کران برج و باره قلعه
صورن انداختند و چهار دیواری رسیده غنیم را برده
برچل مرزا ابراهیم رساندند و مرچل را ویران کردند و در آن
این تیری در شکم بایزید رسید چون کره زر در بغل داشت
تیر بکره زر رسیده علتوس خورده پیکان تیر در شکم مشار الیه
در آمد و خوجه کلان ملازم منعم خان که در بالای برج در خدمت
خان مذکور ایستاده بود دید که بایزید نشسته بسپر تکیه
کرده پیکان کفت که بایزید زخم خورد و خان مذکور بابا دوست
بخشی را فرستاده به بایزید احتراز کردند که ما نفرموده‌ایم
که تو از دروازه بیرون بروی و مرزا ابراهیم با جمیع لشکر
جبه پوشیده متوجه مرچل شد باز چون پیاده‌های مرزا ابراهیم
زور آوردند پیاده‌های قلعه را جابجا ردیواری حلالخوران درآ

که از کول گاه میگرفتند دویدند و مقیم قره پیر محمد که در هند بخطاب
شجاعت خانی سرافراز شده بوده بیرون دروازه ارک
که بسته بود در کول نشانه مانده تفنگ می انداخت چند پیاده
تیر و کمان دار که همراه گاه کشان رفته بودند بآن جماعه مقابل
شدند شهاب خواجه سرای ماه جوچک بیکم داخل پیاده‌های
قلعه بود خیلی جدل و مردانگی ازان خواجه سرا ظاهر شد که
منعم خان جنگ همه را میدیدند چون جنگ از جانبین بتراز و پیوست
ردم مرزا ابراهیم زور آورده پیاده‌های قلعه را در ته برج که
مرچل قاضی حامد بود دران پائین چند خانه خاکروب که جیرها
را برده بودند و چهار دیوارها مانده بود بآنجا آوردند بایزید
و طالبی و سلطانقلی و کرم بکذری و جمعی از ملازمان منعم خان
در دروازه ارک ایستاده بودند بایزید را با آنکه حکم نبود که از
قلعه بیرون رود و کلیدهای دروازه پیش او بود چون دید که
غنیم پیاده‌های قلعه را بته برج خانه حلالخوران درآورده
زبون کرده اند باین جماعه که ایستاده بودند گفت که محل تغافل

آخوند مذکور بود و آن حویلی در ته ارک کابل است و مرحل میر محمد
تابوت اخته پیکی نواب منعم خان و ترددی محمد میدانی و سید
محمد دلال با توجلابان بود آمده چندی از ملازمان خود را فیروز
آورد که روبروی مرحل مقدم بیک بود با آن مرحل دویدند و
چند کسی که در آن مرحل مقدم بیک بود با در خواب بودند سراسیمه
گریخته و تبر و شمشیر و سپر بکتیه نمد گرفتند و زینه پایه که مقدم
بیک بجهت گرفتن قلعه آورده بود مع اسباب که ملازمان او
او گرفته بودند بایزید همه را بالا کشیده و پیکان و مردم
قلعه از پنجرها از بالای ارک تماشا میکردند مقدم بیک خبر یافته یکه
سوار تاخته آمده دید که از مرحل آثاری نمانده خود را از اسب
انداخته در عقب کلوخها پنهان ساخت تا قیه و دستار ادمی
نمود برهان توپچی پسر مهتر سنبل میر هزار مع سی نفر توپچی که در
برابر مرحل مقدم بیک بایزید تعیین نموده بود به تفنگ گرفتند
خدای تعالی نگاه داشت والا توپچیان تقصیر نکردند بایزید
بملازمت منعم خان در مرحل خواجه محب علی مذکور رفته کورنش نمود

فرمودند که چه خوبها و صورت بود کیفیت را بعرض رسانند عنایت
بسیار ظاهر ساختند و وعدهای بی نهایت فرمودند و آن
شب باز مقدم بیک آن مرحل را راست کرد بعد از چند روز دیگر
یک شبی تاش بیک مغل و دوست محمد بابا دوست را قریب بسی
کس همراه کرده بپسر آن مرحل فرستادند از دروازه پارک
برآمده براه بازار گوسفند از ته پل آب چکان گذشته
مردم مقدم بیک در مرحل خبردار شدند تاش بیک و دوست
محمد و جماعه در آن شب جنگهای مردانه نموده باز بقلعه برگشتند
بعد از چند روز دیگر منعم خان به برج مرحل قاضی حامد که مابین
دروازه دهلی و پارک واقع شده آمده بودند در بالای برج
نشسته تماشای اردوی مرزا ابراهیم و مرحل مشار الیه میکردند
بایزید دروازه پارک را واکرده جماعه از پیادها بجهت کاه رفتن
برآمده بودند محمد قاسم و محمد حسین خواهرزادهای پهلوان
دوست میر برکه دروازه پارک مرحل ایشان بود در دروازه
مذکور ایستاده بودند از مرحل مرزا ابراهیم جماعه برآمده بر دمی

محمود که سابقا دیوان خواجه کلان بیک بوده و دران ولا نوکری
بود فرو زآمدند و مرزا ابراهیم در جلگه سیاه سنگ متصل
پل پیتان فرود آمد و مقدم بیک در بالای خانه پیر رنگریز که
سر کوب قلعه بود مرچل ساخت شاه طاهر درنجا پس درگاروان
سرای تردی کاو مرچل ساخت مردم قلعه از دروازه یارک بجانب
پل برآمده کاه در دیده می آوردند و بر سر کاه هر روز جنگ
پیاده میشد و هر روز بدولت حضرت فتح و فیروزی از
جانب مردم قلعه بود و بعد از چند روز مرزا ابراهیم خواست که دیگر مردم
قلعه بجهت کاه بیرون نه آیند در بالای یخدانها که روبروی دروازه
یارک بود مرچل ساخت و مردم بسیار گذاشت یک روز نیم
روزی بود که منعم خان بمرچل خواجه محب علی بخشی که برادر خواجه
میرک بخشی حضرت جلال الدین محمد اکبر بادشاه بود که متصل دروازه
دهلی بود در رفته بود جاسوسان بایزید از بیرون خبر آوردند
مقدم کوکه در باغ شهرآرا بطالب علمان صحبت دارد به بالاخانه
[illegible] یک سه مولانا عبدالخالق اخوند مرزا کامران که متصل بخانه

شده ایستاده بود شاه حسین ده افغانی او را شناخت
که از مخالفانست سپر او را از گردن گرفته دو سه دیگر از اطراف
و جوانب او چسپیده از اسب فرود آورده بدروازه
دهلی که منعم خان دران دروازه بود آوردند مشارالیه را زولانه
کرده سپردند چون این جوانان زخمها داشتند و مردانه
رفته بودند دیگر منعم خان را محل احتراز نماند که چرا بی
رخصت رفته بودید همه را اسپ داده نوازشها نموده وعدها
فرمودند بعد از ان منعم خان کلیدهای دروازهای قلعه را به
بایزید سپرده فرمودند که از سوار و پیاده مرد و زن بی حکم
من بیرون نگذاری و کلیدهای دروازه تا آن روزی که محمد قلی
خان برلاس که بکومک آمده بود و کابل را از منعم خان قبول کرد
و خان مذکور برآمده تمان و نیک نهار رفت و بایزید را بجهت مهمات
بسائی در قلعه گذاشته بودند و بعد از ان کلیدهای دروازها را
بنواب محمد قلی خان سپرده مردم را فرمودند که بر چلیها خود
بروند روز دیگر مرزا سلیمان درویه بود در خانهای خواجه [illegible]

ملازمان خان بیر در جدل تقصیر نکردند و هیچ کس نبود که از
تیغ و شش زخم شمشیر و گرز و کستن نداشته باشد و
محمد خواجه خضری یکی از مخالفان رو برو شده هر دو یکدیگر
را در بالای اسپ بغل گرفتند نور محمد از اسب جدا شده اسپ
او بجانب غنیم رفت و مشار الیه غنیم خود را زبون ساخته
اسپ او را سوار شده پیاران خود ملحق شد چون غنیم از گشته
بچار دیوار یها که کهنه در آمدند و تاریک بود و مردم قلعه نیز
گشته در پای درخت نحاس ایستاده بودند چندی دیگر از مخالفان
از راه خوجه خضر نحاس در آمدند و اول ندانستند که اینها مردم
قلعه اند چون حاضر شدند رو بگریز کردند چندی ازین مردم آنها
پیش انداخته تا قنبر ببر تردی کاو دنبال کردند آن مخالفان
هم رفته بمرزایان همراه شدند باز اینها آمده بیاران خود
ملحق شدند چون بی رخصت منعم خان آمده بودند مطالبه
رفتن قلعه میکردند تاریک شده بود میر کمال برادر میر شاه
در کالا جسم در محل جدا شدند نادانسته در میان مردم قلعه

بود ایستادند و تولک قوچی و تاش بیک و دوست محمد بابا
دوست و سی نفر از ملازم نواب منعم خان دو کاهای پیر نحاس
را پناه خود ساخته کمین کردند چون نماز شام نزدیک شد
اینها دانستند که از قلعه کسی بدر نیامده پاره در پسرای
تردی کاو در آمدند و پاره بجای خود ایستادند و یازده نفر از
سی نفر از ملازم منعم خان مع تولک قوچی و تاش بیک و دوست محمد
بابا دوست که جمع چهار ده نفر شدند خواجه کلان و بایزید
و بابا دوست خوجه مسافری و ابدال بلخی و نور محمد خواجه خضری
و طالبی برادر خادم بلتچاپی و شاه حسین دیه افغانی و امین صالح
و سلطان قلی قرابولی و رستم علی بی بی ماه روی ملازم نواب
منعم خان عهد و شرط کردند و سوگند خوردند که تا به غنیم دست
نرسانند بر نگردند بعنایت الهی و بدولت حضرت تکیه کرده
تاختند و از بالای قلعه صورن انداختند و سه دفعه به
غنیم همراه شده چپقلشهای مردانه نمودند و کمال مردانگی در
سرداری را تولک قوچی بجا آورد و تاش بیک و دوست محمد

نقاش شد و مرزا سلیمان از جانب خواجه عبد الصمد کابلی بکوه عقابین
آمده بخواجه خضر فرود آمدند پدر و پسر در نمازگاه خواجه خضر
ملحق شدند و همراهان ایشان مثل مقدم کوکه و میر شاه و شاه طاهر
میر زین العابدین و محمد قلی شغالی و علیقلی چولاق و غیره در نخاس
در کاروان سرای نزدیک آمده ایستاده بودند و مردم
قلعه در برج و باره تماشا میکردند که از دروازهٔ آهنی بابوس
مقیم ولد پیر محمد عرب و تولک قوچی و بابا دوست بخشی و شیخ
بهلول جولی و تاش بیک مغل و دوست محمد ولد بابا دوست و از
ملازمان منعم خان قریب لبی کپس برآمده متوجه نخاس شدند و از
پیادهای قلعه هم قریب به پنجاه شخص از دوکان میر زرگر که در
نخاس که متصل به بابا دشتی است بالا رفته پیادهای بدخشی که آنجا
بوده بودند جدل کرده پیادها را پیش انداخته بمزارهای که جانب
خواجه خضر است فرود آوردند و خانهای که در بابا دشتی بود
خود ساخته با ایشان جدل میکردند و سواران قلعه بابوس و مقیم
و بابا دوست بخشی و شیخ بهلول در ته برج اسیر کردن که بازا...

و خبر یافتند که ابو المعالی خیال مخالفت کرده در مجلس تولک
قوچی امر شد که او را گرفته مقید ساختند و مشار الیه را بتولک
ذو القدر سپردند و بعد از آن بدولت و اقبال چون در پرگنه
کلانور بتخت سلطنت جلوس فرمودند اول کسی را که نوازش فرمودند
منعم بیگ بود که حضرت جنت آشیانی در کابل اتالیق ایشان
کرده بودند کابل را بطریق در دست مشار الیه عنایت فرمودند
و بجامه داقو و قبیل ممتاز فرموده بخطاب خانی و بمنن توغ و
نقاره سرافراز فرمودند و شاه هاشم برادر ابو المعالی که
حاکم غوربند بود منعم خان در کابل مقید ساخته به بایزید سپردند
و مشار الیه تا آخر قلعه بندی مرزا سلیمان در بند بود و چون خبر
جان سوز حضرت جنت آشیانی در بدخشان بنواب مرزا سلیمان
رسید چون از مشار الیه مسن تری در سلسله صاحب قران
اکبر نبود مشار الیه را بخاطر رسید که سکه و خطبه در هند و کابل
بنام من باشد با ولد خود مرزا ابراهیم قریب بده هزار کس از
سپاهی و ایماق و احشام که در بدخشان بودند در سنه ۹۶۳

جا بل مدد وفصل نوبه در آمده بود و قلعه کابل کم ذخیره وسپاهی
بود تنگ قبل کردند ومنعم خان که حضرت جنت آشیانی او را اتالیق
بنواب مرزا سلیمان رسید چون از مشار الیه حاکم کابل ساخته
بهند متوجه شده بودند در قلعهٔ کابل بود و هنوز از همشیرها
و فرزندان وحرمهای حضرت جنت آشیانی وزنان امرا
هیچ یک بهند نرفته بودند وهمه در تعزیت بودند واز دشمن
بیخبر و اول بخاطر رسید که بتعزیت پرسی آمده باشند آخر معلوم
شد که خیال دیگر داشته اند با آنکه در قلعهٔ کابل ذخیره و توپ
نبود سپاهی از ملازم حضرت وخان مذکور قریب بصد بیجا
پس بودند همان زمان برج وبارهٔ قلعه را مرچل قسمت کرد
سپاهی ورعیت را بمرچلها فرستادند وگرد قلعه
کاهها و چار دیوار که بود هموار ساخته چوب واسباب
را بدرون قلعه در آوردند از زنان امرا وغیره هر کس که اسم
رسمی داشت از مرد و زن همه را بقلعهٔ کابل در آورده استحکام
نماز دیگر مرزا ابراهیم با جمعیت بسیار از جانب کلکته

تعین فرمودند چون همگی همت ایشان برین بود که خود را از دنیای
دون بکنار انند عهد استرط کرده بودند که ولایت هند که موروثی
ایشان بود که بجهت مخالفت برادران از دست رفته بود بدست
آرند و بعد از ان خود را از همه کنار کشیده سلطنت را بحضرت شاهزادهٔ
عالمیان جلال الدین محمد اکبر مرزا سپارند و خود بدرویشان وعلما
وفضلا صحبت دارند حق سبحانه وتعالی بجهت پاکیزگی طینت ایشان
نخواست که دیگر درین خاکدان تیره وچرخ بیوفا باشند
قبض روح مطهر ایشان نموده که در بهشت جلوه نمایند واین
مصیبت در اواخر ۹۶۲ سنه واقع شد و پادشاهی وسلطنت بفرزند
ارجمند ایشان حضرت جلال الدین محمد اکبر مرزا قرار یافت
ازان بیرم خان را اتالیق ایشان ساخته بر سر اسکندر
عاقبت که در قلعهٔ مانکوت در آمده بود تعین فرموده بودند
و شاه ابو المعالی را با جمعی کثیر دیگر بکمک مرزای مذکور گذاشته
بودند و درین اثنا این خبر جانسوز را با التوییک تواچی بیگی
مع کوکبه واسباب پادشاهی بشاهزادهٔ عالمیان رسانید

و میرم قلیچ و جان قلیچ و برادران جانه سر بابی و محمد امین دیوانه
ولد خالق بردی و محمد قاسم کوه بر و محمد جان ترکمان و ولی بیک
مع برادران و محمد قلی شیخ کمان و حسین قلی افشار و سید محمد
پکنه و ساقی شیخ کمان برادر مشار الیه و کلانتران ایماقات
و احشام هیچ یک نبود که در جنگ سهرند کمال تردد و مردانگیها
بجا نیاورده بخصوص خضر خوجه سلطان و نواب بیرم خان
و تردی بیک اتاوه و علیقلی شیبانی و اسکندر یک ماه بلکه
بیشتر کمال سعی که در سپاهیگری بود بجا آورد چون صاحب
دولت نبود شکست بمشار الیه آمد از فیلان و اسباب پادشاهی
او بدست لشکریان نصرت ماثر در آمد و او با معدودی چند
بجانب قلعه مانکوت و دامن کوه لاهور رفت و حضرت بدولت
و اقبال کوچ بر کوچ متوجه حضرت دهلی شدند بفتح و فیروزی
در تخت حضرت دهلی جلوس فرمودند تردی بیک اتاوه را با جمعی
بجانب الور تعیین فرمودند و اسکندر سلطان قزاق را با جمعی
باکره و علیقلی سلطان شیبانی را با جمعی بجانب سنبل و الکه

دخضر خان هزاره

را بعنایت الهی و بدولت حضرت در هم شکستند و فیل و اسپ بسیار
بدست لشکریان ظفر قرین در آمده صباح یکپاره فیل و سر که
بدست آورده بودند بمحبت خان غزنوینی سپردند که در محل شکست
حضرت که از هند بدر رفته بودند او در میان افغانان مانده بود
و از ایشان جدا شده بیرم خان را دیده بملازمت حضرت فرستادند
و عرضه داشت نمودند که مناسب اینست که حضرت هم از لاهور
بر آمده بر سر اسکندر متوجه شوند چون فیل و سر و عرضه داشت
رسید و محبت خان هم آنچه از افغانان میدانست بعرض رسانید
در روز بروز فتح و نصرت از صبح افق دمیدن گرفت حضرت
مهتر سکهائی را خطاب نزهاد خانی داده در لاهور حاکم گذاشتند
و خود بدولت کوچ کرده متوجه حضرت دهلی شدند جمیع لشکرهای
پیش و آنچه عقب مانده بود همه باردو ملحق شدند چون بسهرند
رسیدند اسکندر هم از آنجانب پیدا شد یک لکه افغان و فیل
بسیار جمیع لشکر بندگان حضرت از مغل و زمیندار و لاهوری
قریب بده هزار کس شده بودند بلکه کمتر هم بندگان حضرت در

...پر سند نزول فرمودند و پیشکندر هم در برابر خندق زده
...راست کرده فرود آمد چون چند مرتبه از جانبین جنگهای
...انه شده و ترمتی خان قرابت بیرم خان و باقی پروانچی که
...جانوکر مرحومی مرزا هندال بود جنگهای مردانه نموده بشهادت
رسیدند و خضر خواجه سلطان و نواب بیرم خان و تردی بیک
...تکپتانی و علیقلی شیبانی و خضر خان هزاره و اسکندر سلطان
و عبد الله سلطان قزاق و لعل بیک بدخشی و حیدر محمد اخته بیکی
و خالق بردی و میرک کولابی و خاک علی ایلات چوق و شاه بابا توکچی
و قربان قراول و میرم طوغبای و برادران و مجنون قاقشال
و بابا و مرزا بیک و محب و برادران و سلطان محمد کان لعل و سلطان
محمد قراول ملقب بقبق و چیقون جلایر و قنبر علی سهاری
و برادران و محب علی و ناصر علی پیشخچی قوچی و قبول پروانچی و دوست
سهاری و سلطان حسین سلطان بایزید و سلیم خان الغ مرزا
و کاکر علی پسید علی بیک و تولک قوچی و بابا محمد بیک و شاهم
بیک و مرزا محمد بیک ... جان محمد و سلیمان علی خازن ... قلی

وجمعی دیگر از امرا و یکه جوانان مردانه را به خان مذکور رسیده
و از لاهور رخصت یافته متوجه غنیم شدند به آب ماجهی واره
رسیده خبر یافتند که تاتار خان بسی هزار کس آن طرف آب
فرود آمده پیش از آنکه خبر بافغانان رسد نماز دیگر همان روز بود
که بیرم خان با جمعیت که همراه داشت از آب گذشته و افغانان
حاضر شده کوچ کرده متوجه خان مذکور شدند چون شام نزدیک
بود در لب آب دیهی بود افغانان خود را در عقب دیه کشیده
پناه خود ساختند پیادهای که بآن دیه در آمده بودند بجهت گرفتن
غله و غیره یک کدام نادانسته آتشی بر چپری زده اند همان زمان
باد تند شد بهمه چپرهای آن دیه آتش در گرفته از روشنی آتش لشکر
افغانان نمایان شده بیرم خان و سرداران دیگر از اطراف و جوانب
افغانان را در میان گرفته و بشیوهٔ تیر نجاکدان دهرانداخته
اکثری دیگر را زخمی ساختند و آواز مرزا خضر خان هزاره را اکثر
لشکریان می شنیدند که فریاد کرده میگفت که می لسه نزاه کوهه
... بستاربند اند ... همون یک ... اشتی ...

متعاقب روانه سازند و در همان چند روز جناب سیادت
مآب میر عبد اللطیف قزوینی که قاضی جهان وکیل شاه خود را
قرابت میر مذکور مسکفت شد بهمراهی فرزند خود که میرزا غیاث
الدین علی نام داشت و ثانی الحال بندگان حضرت جلال الدین
محمد اکبر بادشاه در هند بخطاب نقیب خانی سر افراز فرمودند
بکابل تشریف آوردند و چون منعم بیگ خبر یافت تا بنی ماه رو
ایشان را استقبال نمود و در بهترین منزلهای کابل فرود آوردند
چند روزی بجهت این که اسپان ایشان بیاسایند میر مذکور
اقامت نمودند و چند مرتبه دیگر منعم بیگ بجهت ملاقات
بمنزل میر رفتند و میر هم چند مرتبه بخانه بیگ مذکور که در برج قاسم
برلاس می بودند تشریف آوردند و بعد ازان بخرجی مناسب
که در سفر هند بکار آید و اسپان لایق بمیر و فرزند داده و عذر
خواهی بسیار فرمودند و به بیگ محمد اخته بیکی که جمعی از
ترک و تاجک کاروان عظیم جمع شده بود سفارش نموده
روانه ملازمت حضرت نمودند و حضرت بدولت و اقبال کوچ بر

کوچ چون بدار السلطنت لاهور نزول فرمودند جمعی از افغانان
مثل شهباز خان و نصیر خان وغیره قریب به بیست هزار کس جانب
پرگنه دیپالپور جمعیت نموده بودند چون این خبر بحضرت رسید
شاه ابو المعالی و علیقلی سلطان شیبانی و عبد الله سلطان قزاق و ا
قاسم برلاس و جمعی دیگر از امرا و یکه جوانان را بر سر افغانان
مذکور تعیین فرمودند چون لشکر ظفر قرین بانجماعه مردود الآخر
رسیدند باندک زد و خوردی بدولت حضرت فی الفور آنها را درهم شکسته
سر و فیل بسیار بدرگاه فرستادند و از زر و اسباب و اسپای
ایشان بسیار بدست مردم لشکر ظفر اثر افتاد و لشکر بفتح و فیروزی
برگشته باردوی ظفر قرین ملحق شد و خبر آمد که تاتار خان کاسی
بسی هزار کس از اسکندر سور که دران ولا پادشاهی هند باد قرار
گرفته بود در حضت یافته متوجه جنگ حضرت شده بندگان
حضرت نواب بیرم خان و اسکندر خان و خان قزاق را و مرزا خضر خان
خ [illegible] جابک [illegible] تلبه بیکی و مبرک کولابی
خالق بردی و انالماق و احتشام که به اوقی [illegible] بهت [illegible]

وعلیقلی جون در بنجاک فروز آمده بود وپسر اولان مشار الیه بجهت
بایزید پیش منعم بیک آمدند میر مذکور گفت که میان ما وکیفیت
لغ نپ ... آ ... قدر هست که یک ملازم او ما را خوش آمده است
رخصت نمی بینیم سر اولان گفتند که بس باین مضمون ما را یک
نوشته بدهید میر مذکور نوشته داده باین تقریب بایزید را
نگاه داشتند وعلیقلی جون دانست که بایزید را نخواهند گذاشت
روز دیگر مشار الیه متوجه هند شد و در سه چهار منزل باردوی
ظفر قرین ملحق شد و ملا علاء الدین لاری که قبل ازین ملازم
حضرت بود وچند سال بجهت تحصیل بسمرقند رفته بود از سمرقند
مراجعت نموده ... وقتی که بندگان حضرت در بنجاک تشریف داشتند باردو
آمده بملا الیاس و ملا نور الدین ترخان و ملا عبد الباقی صدر و بسیار
ارکان دولت که قبل ازین آشنا بوده ملاقات نموده بهمه
گفت که درین مرتبه چشم داشت تعظیم از حضرت دارم اراده
او در همین منزل به بندگان حضرت رسید بندگان حضرت
بهمه فرمودند که ملا ملازم ما بود وهرگز ما را تکلیف تعظیم نکرده بود

وحالا انچه تقریب تعظیم می طلبد واهانتی که از ملا شنیده بودند
عرض کردند که میگوید که من بسمرقند رفته تحصیل بسیار کرده ام
وعلم من بجائی رسیده که حالا حضرت بمن تعظیم می توانند کرد
حضرت فرمودند که هرگاه او در سمرقند علم تحصیل نموده باشد
ازکجا که ما هم در کابل سبق نخوانده ایم وعلم ما زیاده نشده
پس جماعه که بملا آشنا بودند همچو صلاح دیدند که فردا که حضرت
سوار می شوند شما هم سواره بیائید و در بالای اسپ دریابید صلاح
که حضرت سوار شدند ملا هم بهمین قرار داد سوار شده آمده
بودند که دریابند چون چشم مبارک حضرت بر ملا افتاد فرمودند
که ملا فروز آئید و بادر یاپید لایق است چون حضرت بادشاه
عالیشانی بودند دیگر ملا را محل چون وچرا نماند ملا فی الحال از اسپ
فروز آمدند وعلی دوست یساول که دران زمان ایشک آغا
بود کتف ملا را گرفته نزدیک برکاب حضرت رسانید وحضرت
از بالای اسپ دست مبارک به پشت ملا نهادند وحکم شد که
مراجعت نموده بکابل روند ومنعم بیک که حاکم بود مهمانی ملا نموده

ده مردم را از دنبال می فرستادند چون خانه بایزید در دراز
قلعه در همسایگی برج قاسم برلاس واقع شده بود و دران اوان
در برج مذکور منعم بیگ حاکم کابل تشریف داشتند و بایزید ترکش
باز کرده و ترکش بسته پیش میر مذکور آمده که رخصت حاصل کن
و آن روز چهارشنبه سوری بود میر مذکور فرمود که
درین نوع روزی کسی بسفر نمیرود و شیمت لغ که نواب بیرم خان
باشد و کیفیت لغ که علیقلی شیبانی و خواجه سلطان علی و غیره
که جهت دارم کتابتها خواهم نوشت تو برده گذرانده جواب
خواهی فرستاد و حالا ترکش وا کرده امروز در صحبت ما باش چون
امرای کلان بود و بایزید هم خواست که در ساعت نیک متوجه شود
بغو موده ایشان عمل کرد و آن روز باشید و روز دیگر رخصت
آمد فرمودند که اصل غرض ما اینست که ترا نگاه داریم از زمانی
که نوکر حسین قلی سلطان مهردار بودی و تا امروز که در پیش خواجه
جلال الدین محمود و کیفیت لغ بودی خواهان این بودیم که تو در پیش
ما باشی فرداً از راه قلعه را محافظت کرده که بایزید مذکور را نگذارند

استاد یوسف تنبوره
غوغاسی طاهر
مملو علی اللد صاحب
گوسده
قیچی چابر
اباع سلی
... لنگ برای
از ملازمان حضرت
... ابن ... صالح مشرف اصطبل
محمد امین
دیوانه ولد مشارالیه
از ملازمان حضرت
قلندر
... مکمل بیگ
... حاجی لنگ
... فرید و تالاب
مشهد بود ...
... حسین ...

و جمعی دیگر از ملازمان حضرت و شاهزاده عالمیان و از نواب
نواب بیرم خان بهادر لو قریب به پنجهزار کس در ملازمت
حضرت بودند که متوجه هندستان شدند و علیقلی شیبانی
بجهت گذراندن کاروان رخصت یافته به نبکش رفته بود
... دران زمان ملازم خواجه جلال الدین محمود بود بجهت
رنجشی که از برادر خواجه جلال الدین محمود داشت از خواجه بی رخصت
... پیش علیقلی شیبانی که در تبریز در خورد یها همسایه بودند
بان نسبت رفت و چون بدرقگانه کاروان را گرفته از محل
... گذرانده بکابل آمد و تا آن زمان راندگان حضرت تمام
نیک نهار رسیده بودند و سلطان مشارالیه در همون چند روز
برآمده در پنجاک منزل کرد و سزاولان سلطان مذکور در شهر اهتمام

مولانا پیر محمد شیروانی	ترسون محمد خواهرزاده سیف الملوک که حالا برادر ... شده بودند	ولی بیک ذو القدر
محمد بیک قرابت بیرم خان	شاه ... بیک قرابت ایضا	حبیب علی
حسین بیک ولد محمد علی ... دار فردوس مکانی	شاه قلی محرم	بابای زنبور برادر ایضا
حسین قلی بیک ولد ولی بیک ذو القدر که حالا ... حاکم ... شده	اسمعیل قلی برادر ایضا	حاجی محمد سیستانی
	... بابر والد محمد صادق	احمدی و محمودی
محمد صادق ولد خواجه باقر بلازم قاسم حسین خان شیبانی همشیره زاده بیرم خان	قنبر طاق غلام ابراهیم قلیه	خواجه مظفر علی دیوان که ... حالا ...
خواجه ... محمد دیوان که حاکم ...	مقصود علی کورنش	شاه بکاول
محمد ... غلام بیرم خان	زاهد غلام خان مذکور	جالی ... ایضا
حاجی قره ... بیگی	حاجی عارف	...

قنبر دیوانه برادر میر مجتبی مرزا کامران	خواجه سلطان محمد مستوفی که جلال الدین محمد اکبر بادشاه در هند خطاب منصفی ... داده بودند	دوست شهاری
قنبر علی بهاری	منعم ارغون ولد عاشق حاکم قلعه بست	ابو الحسن دیوانه قرابت قرچه خان
خان خدمت بار بیگی ...	بابای قاقشال	حبیب قاقشال
... کلان آخوند	ملا محمد ... برادر ...	... جلال الدین ...
شاه حسین مغل قرابت حاجی محمد بابا قشقه	شاه علی ایشک آغا	ملا ... جلال الدین اکبر ...
ملا قاسم کاهی	جاسم دیوانه خواهرزاده ...	...
میر کلعلی ...	... محمد ...	

ملازمان نواب بیرم خان بهارلو که در رکاب همیون بودند.

... خان قرابت بیرم خان	محمد سعید ولد یعقوب بیک برادر جهان قلی بیک	عبد الرحیم برادر ایضا
مخصوص برادر ایضا	محمد قره سلطان	محمد قاسم نشابوری

میر شاه محمد غزنوی برادر ایضا | میر [illegible] محمد بسر میر محمد غزنوی | میر [illegible] محمد برادر ایضا

نورنگ محمد ولد میر قطب الدین محمد غزنوی | بازبهادر ولد میر شریف محمد | کوجک ولد میر قطب الدین محمد

میر ابراهیم بدخشی مهردار | میر عبدالله صدر ترکمنی | خواجه امینا بدخشی بیکی هریوی

کر خواجه جهانی اتراری

خواجه معین قرابت خوجه نظام الملک دیوان میرزا سلطان حسین بای قره | خلیفه عارف از اولاد خالد ولید | میر ثانی هریوی

دستم | حسین علی ترکمان اخته بیکی که در هند حضرت جلال الدین محمد اکبر بادشاه قلعه چنار را به او عنایت فرموده بودند | میر [illegible] محمد ولد بیک محمد اخته بیکی

بیستی قورچی | قبتلو قدم کابلی چارسپاهی | جلال الدین مسعود دیوان

کمال الدین حسین دیوان ولد خوجه مقصود علی دیوان میرزا کامران | محب علی قیچی | ناصر علی قیچی

مولانا سپهری البسبی خوجه محب علی بخشی | مولانا بزمی شاعر مصاحب ملا سپهری بوده در مجلس حضرت اکثر اوقات به ندیمی و مقلدی شهرت داشتند | مولانا میرجان بیوندی جلایران ملقب به ضرب زن

مستقر بیک بکاول بیک | [illegible]
علی هوش [illegible] | علی [illegible]

بملازمان شاهزاده عالمیان جلال الدین محمد اکبر میرزا که در رکاب ظفر قرین بودند بموجب تفصیل ذیل

میر شمس الدین محمد غزنوی اتکه | مولانا عبدالقادر اخوند هریوی | تخته باقی کوکه

یوسف محمد کوکه | ادهم کوکه برادر محمد باقی کوکه | عزیز کوکه برادر یوسف محمد کوکه

سیف کوکه | زین کوکه برادر سیف کوکه | سعادت یار کوکه

چیچون کوکه | قطب الدین محمد غزنوی برادر شمس الدین محمد اتکه | میر شریف غزنوی برادر ایضا

678

مهتر سهاکه رکابدار | تیمور شربتی | مولانا شاه بلال کتابدار

محب سرنائی | رفیق خوزاده پیکم ملقب بچهار منصب | مهتر هریه آبدار

مهتر رفیق طوپنکچی | مهتر آتش توپچی | مهتر کشمش رکابدار

هواداد ولد عبدالله

مهتر جوهر افتاوچی | مهتر کوچک فتح | و از گویندها و سازندها

بدین موجب | مهتر سید علی چنگی | استاد محمد جان قانونی

چنگک چنگی | قاسم جنگی غلام خسرو بادشاه شاگرد استاد غیب احمد جنگی حضرت شاه | مخلص قبوضی

طوفان نی | عرب نی | حافظ سلطان محمد رخنه که در سفر عراق در ملازمت حضرت بود

حافظ طاهر

حافظ کمال الدین حسین | حافظ مهری که به نکاولی هم سرافراز شده بود | حافظ ناظر برادر ایضا حالا در مکه متوطن است

679

حسن علی موجی | عزیز بکاول | سلطان حسین بیگ ولد سلطان بایزید بیگ امرای حضرت فردوس مکانی

ملا احمد اعوبلو میر ... منشی | بکا بیگ طوغبائی

کا سیر علی بیگ ولد سید علی بیگ از امرای حضرت فردوس مکانی | محمد بیگ جلایر ولد بابا جلایر | شاهم بیگ ولد بابا بیگ جلایر

مرزا محمد بیگ جلایر | جان محمد بیگ ولد شیخ علی بیگ جلایر | سلیمان قلی بیگ برادر ایضا

تولک قوچی | عطاء الله بیگ برادر مشتار | سلیم ... الغ مرزا

سید ... میرزا ... دکار | ... در دهلی در جنگ همون ... | ... برادر ... باقر سوفرچی

محمد جان ترکمان | لطفی سرهندی | سعید محمد یگینه

هواخواه عبدالله ... | هواخواه محمد صالح برادر مشتار الیه | ابو سعید تربتی

ساقی شیخ کمان برادر ایضا | محمد قلی شیخ کمان افشار | حسن قلی افشار

قیتمش و خلیل الله دو ولدی | درویش محمد اوزبیک

محمد عارف طوپنکچی | مهتر سکائی طوپنکچی | مهتر دکیله

مهتر واصل | مهتر انیس خزینه دار | مهتر سنبل میر هزار

تنک محمد چیچاق ملازم میرزا مراد خسرو با سعید قبچاق	محمد علی رکاب دار حضرت فردوس مکانی کابلی خواجه بسته	کوچک ولد ایضاً
میرکی جنگجنگ که در هند بدولت حضرت جلال الدین محمد اکبر پادشاه حاکم سرکار [illegible] شده بود	التون قلیچ جانه قربانی	میرم قلیچ برادر مشار الیه
جان قلیچ برادر ایضاً	یادگار محمد ولد محمد قاسم موجی	پاینده محمد خلیق قرابت حاجی محمد خان با [illegible]
شادمان برادر ایضاً	سلطان محمد داروغه کان لعل بدخشان که در سفر عراق هم در ملازمت بود	باقی طوق چیلکی
محمد مومن خوستی میر منزل	میرک قار[illegible] بیک آغا محمد الف آغا	علی محمد قندوزی ولی محمد برادر ایضاً
خواجه سلطان محمد تربتی برادر خواجه سلطان علی دیوان	محمد باقر ولد خواجه سلطان علی دیوان	خاک علی کلانتر ایماق [illegible] پنجق
میرم طوقبای کلانتر طوقبایان	قربان قراول قراول [illegible] اپک خان	بخشی بخشی قرابت محمد یحیی حضرت فردوس مکانی
[illegible]	جان محمد [illegible]	سید محمد [illegible]

خالق بردی	شیخ یوسف چولی	محمد علی میر خاک	لعل خان بدخشی از امرای میرزا سلیمان بود که در سفر [illegible] در ملازمت حضرت فرستاده بودند

قنبر علی بیک ولد سلطان ادریس کولابی	خنجر بیک قرابت تردی بیک اتاوه	حکیم زنبیل
هاشم جنبی برادر [illegible] ابوالمعالی	ابوالقاسم ایشک آغا	علی دوست ایشک آغا
باقی بغلانی	باقی برادر تردی بیک اتاوه	بابا پرواچی
عارف بیک	امیر ولد چمیل بیک	وزیر برادر مشار الیه
شاه قلی قرابت نارنجی سلطان	باقی بیک پرواچی میرزا هندال که مقبول نظر حضرت شده در جنگ به شهادت رسید	باقی لنک برادر مشار الیه
صالح داماد ملا کتابدار	جان محمد کتاب دار	قاسم مخلص ترکچی میر آتش مرزا کامران داماد محمد قاسم موجی

محمد حسین کپک یکه حضرت فردوس مکانی با برادر شاه

بسم الله الرحمن الرحیم

میرزا خضر خان هزاره — قاضی صبی نوابس قاضی اردو — عبد الرحمن ولد مؤید بیگ

محمد قاسم ...ده بر ولد احمد ولی ...مرای حضرت بابر پادشاه — میر شهاب نشابوری میر سامان — قیس بیگ بابر بیگی قاشوزی

میرزا جلال الدین ولد میرزا حسین میر برکه — شیروه ولد شیرافکن نبیره قوچ بیگ اندجانی — محمد مراد ولد امیر بیگ نبیره بیگ میرک مغل

محمد دیان برادر مشار الیه — میر محمد غزنوی برادر شمس الدین محمد اتکه — بابا سعید قبچاق

محمد طاهر ولد میر بود بیگ از امرا حضرت فردوس مکانی بابر پادشاه — مولانا نور الدین محمد ترخان — میر محمود منشی

میر محمد حسین سمطی — خواجه جلال الدین محمود ادبی — حیدر محمد اخته بیگی حاکم قوربند

خواجه سلطان علی دیوان که در هند حضرت جلال الدین محمد اکبر پادشاه بخطاب خانی سرافراز فرموده بودند — خواجه میرزا بیگ مروارید علی سلطان که در ان مرتبه در هند دیوان بندگان حضرت بوده — محمد موجی که در راه عراق و کابل بخشی بیگی حضرت بوده

اصل

خواجه نعمت علی بخشی برادر خواجه ... بخشی بیگی جلال الدین محمد اکبر میرزا — خواجه عبیدی بخشی — خواجه مقصود علی دیوان میرزا کامران

خواجه قاسم علی برادر مشار الیه — خواجه ابو القاسم مشهدی دیوان میرزا کامران داماد محمد قاسم موجی — خواجه نور الدین محمد بجستانی دیوان میرزا کامران

خواجه قاسم بیوتات دیوان میرزا کامران که در کابل دیوان حضرت هم شده بود — خواجه غازی شیرازی که حضرت شاه در تخت سلیمان دیوان حضرت ساخته بودند — خواجه محمد حسین ناظر که بندگان حضرت خطاب لشکرخانی داده بخشی بنگاله کرده بود که در جنگ دهر پور که خان خانان بدا و دیگر مشار الیه کشته شد

خواجه روح الله مستوفی — خواجه عبد المجید مستوفی که بندگان حضرت جلال الدین محمد اکبر پادشاه خطاب آصفخانی داده بودند

خواجه سلطان علی برادر مشار الیه که بدولت حضرت جلال الدین محمد اکبر پادشاه در هند منصب دیوانی یافته حاکم احمدآباد هم شده بود — میر سید محمد منشی دار العدالت — نظر شیخ جوی ترکستانی که بدولت حضرت بعد از فتح هند میر عدل شده بود

خواجه محمد طاهر بجستانی که بدولت حضرت جلال الدین محمد اکبر پادشاه متوطن مکه شده بود — میر هاشم برادر قراب شهاب خان — خواجه عطاء الله یزدی دیوان خاک

خواجه عطاء الله بجستانی مشرف باورچیخانه — مولانا اسد مشرف — میرزا قلی برادر حیدر محمد اخته بیگی

مجنون قاقشال — میرزا قلی جولی — بابا دوست جولی که در راه عراق بخشی حضرت بود

پادشاه

عاقل سلطان

مولانا الیاس

مولانا پیکسی

مولانا سید علی مصور که بدولت حضرت جلال الدین محمد اکبر طوف حرمین نموده در نجف فوت شد

مولانا عبد الصمد مصور

مولانا دوست مصور

خواجه عبد الله ولد خواجه محمد ذکریا

میر عبد الله بخشی خش برادر میر عبد الحی

خواجه حسین مروی

مولانا عبد الباقی صدر ترکستانی

نواب بیرم خان بهارلو حاکم قندهار قرابت جهان پادشاه

قاسم برلاس

تردی بیگ ترکستانی حاکم اتاوه

قیای کنگ

علیقلی سلطان سوزچی ولد حیدر سلطان شیبانی

بهادر سلطان مهردار برادر مشار الیه

تونذق سلطان برادر بیرم اغلن

قنبره بهادر مرزا قرابت مرزا حیدر کشمیری

محمد قلی برلاس داماد قاسم برلاس

مصاحب بیگ ولد خواجه کلان بیگ اندجانی

محب علی بیگ ولد میر خلیفه اندجانی وکیل حضرت فردوس مکانی بابر بادشاه

اسمعیل بیگ احمد جانی

میر اصغر منشی

دولدی بالتو بیگ تواچی باشی

شاهزاده عالمیان جلال الدین محمد اکبر مرزا

مرزا ابو القاسم ولد مرزا کامران

خواجه معظم تغائی مرزا جلال الدین محمد اکبر

خضر خوجه سلطان مغل داماد حضرت فردوس مکانی بابر بادشاه

اسکندر سلطان قزاق حاکم پشور

محمد یار سلطان برادر ایضا

مرزا عبد الله مغل داماد خان خانان منعم خان

عبد الله سلطان قزاق داماد قاسم برلاس

شاه ابو المعالی

خواجه عبد المنعم قزاق ملقب بخوجه بادشاه

خواجه محمد ذکریا ولد خوجه دوست خاوند

سلطان خوجه برادر مشار الیه

شاه خوجه بشرح ایضا

مرزا شاه قرابت میر برکه

مرزا حسن خان برادر میر برکه

مرزا نجابت برادر ایضا

میر عبد الحی

مولانا علاء الدین لا... بدولت حضرت بطواف حرمین مشرف شده در یمن فوت کرد

شیخ ابو القاسم استرابادی

فروز آوردند و آن بهار و تیرماه را بدولت و اقبال در ارته باغ به
عشرت گذرانیدند و آن سال سنه ۹۶۱ بود و دران بهار دو شاهزاده
تولد شده هر دو در یک ماه یکی نواب محمد حکیم مرزا والده اش ماه
چچک بیگم و دیگری محمد فرخ فال والده اش خانش نام داشت
دختر چچکی مرزای خوارزمی بود و محمد فرخ فال مرزا در همون چند
روز رحلت فرمودند و ذی الحجه همین امسال بدولت و اقبال
برآمده در باغ میر اصغر منشی که متصل کلکه سیاه سنگ نزدیک
... ان پسرای مهتر دوست ولد مهتر کیپه واقع شده فرود
... و آتش ... عاشوره سنه ۹۶۱ دران باغ داده و منعم
... را حاکم کابل ساخته بدولت متوجه هند شدند

دفصل چهارم در آمدن بهندوستان و فتح اکثر ممالک هند
و جماعه که در رکاب میمون بودند شاهزاده عالمیان جلال الدین
محمد اکبر مرزا مع ملازمان و نواب بیرم خان مع ملازمان و خوانین
و سلاطین و امرا و دیوانیان و بخشیان و بیکچیان و دیگه جوانان
وغیره بموجب تفصیل ذیل دفعهٔ ملازمان حضرت

مهمانی نگاه داشته اسپ و گوسفند و سک انسانیت کرده
رخصت نمودند و شب درمیان بنور رسیدند که کول لیست
که چهار طرف او جلکه دارد و کنارهای او بکوه متصل است
که جمیع نهارها در هوای گرم مع بسائی و روانات آمده
در کرد این کول فرود می آیند و جو در و بود که ایلچی
آنجا فروز آمده و از سرما زمینها شاخ شاخ ترقیده بود و اطراف
و جوانب این جلکه کوههای عظیم افتاده و از انجا بغزنی
شب درمیان رهست چون ایلچی بغزنی فروز آمد .
پیشتر از ایلچی متوجه ملازمت حضرت شد و حضرت
در ارته باغ ملازمت نمود و آن ایلچی و اسپان و اسباب
شاهی را بعرض رسانید و چون دانسته شد که بایزید بقید ...
رفته و مقید به اسپ و سپر بابی بیرم خان نشده
همون زمان اسپ و سپر پایه او عنایت فرمودند و بعد از
چند روز ایلچی به پابوس سرافراز شد و اسپ و اقمشه که
آورده بود بنظر اشرف گذرانید ایلچی را در جای مناسب

شد وخان وبها درسلطان بالغار متوجه قندهار شدند که شب
دیکر پیش از نماز خفتن بقلعه قندهار در آیند که بعد از نماز
خفتن کفتند که ساعت بد می‌شود وایلچی وخواهرزادهای
خضرخان وبایزید آن شب در قلعه قلات بودند وصباح
ازانجا متوجه اجورستان شدند که خانهای علیخان وخان
محمد بودند صباح بجلکه خرمی لصقائی رسیدند که [illegible] دیکر اینها
نام داشت ایلچی را فروزاد آورده هردو مرزاده هزاره
بجاهای خود رفتند پاره اسپ وکوسفند وسکی چند به ایلچی
وبایزید انساینت کردند وازانجا کوچ کرده متوجه مالپستان شدند
ودرمابین هردو منزل بچشمه کرمی که کرکابه می‌کفتند رسیدند
چنانکه از کرمی بصد محنت دست برآب میکردند وروز دیکر
بمالپستان فرود آمدند که خانهای مرزا خضرخان ومرزا
پنجر بود وهمون زمان مرزا خضرخان که از حضرت
[illegible]نه بود واسپ بوزکدا ارغون را به او عنایت کرده
بودند رسید ودو سه روزی ایلچی واین جماعه را بجهت

قهر قلات میکوند فرود آمدند خبر یافتند که افغان
ابدالی نزدیک نشسته اند بها درسلطان را باتبلغ کرد حبیب علی
وشاه قلی محرم وبابای زنبور وحاجی قنبره وتیمور بکه وحسینی
قلی بیک ببر وولی بیک ذوالقدر که دران زمان ده یازده ساله
بود رخصت کردند که ابدالی را بتازند ونماز دیکر اسپان
خود را دانه داده روز دیکر بچاشت بقبیلها رسیدند
وبایزید هم دران لشکر بود وسپاهیان وافغانان جنکهای
مردانه کردند آخر الامر چون دولت حضرت قوی بود
وبها درسلطان خود تاخته افغانان را برداشته واز
کوسفند وروانات آن مقدار کرد قلات آورده بودند
که ازانجمله آنچه توانستند بقندهار بردند وباقی را رعیت
قلات وهزاره که دران نواحی بود بردند وخان محمد و
علیخان خواهرزادهای مرزا خضرخان همراه بودند ایلچی را
بانهاسپرده براه اجورستان ومالپستان رخصت
کردند وبایزید هم نیز رخصت خان وبها درسلطان متوجه بلار

سال تاریخش طلب کردم ز عقل
گفت [illegible] سلطان بایزید
فیضی [illegible] از اشتیاق
[illegible]

به بیرم خان برسان و باقی پروانچی که سابقا پروانچی نواب
مرحومی مرزا هندال بود در ملازمت نزدیک ایستاده بود فرمودند
که همراه بایزید رفته بمرزا خضر خان هزاره و منعم بیک که
چنداول اند پروانه برسان که مردم اعتمادی به او همراه کنند
که بیرم خان رسانیده بازبارد و رسانند و بایزید رخصت
یافته خضر خان و منعم بیک بموجب حکم عمل نموده میر احمد نام
اغولغ مرزا خضر خان را بجهت بدرقه همراه کردند و بتعجیل از
دنبال بیرم خان روان شد نماز دیگر تنگ در کوی شادی و تازی
بچنداولان خان مذکور رسید بشاه بردی بیک که چنداول
بود خبر کرده که کتابت حضرت والش میوه دارم و اسپان
من مانده شده بخان مذکور خبر کنید که با پشته یا سیکی تر
روند و بایزید جون بخان رسید بجانب قندهار رفته
بعد از ان برگشته به جمیل خان متوجه شد از اسپ فرود
آمده و خان مذکور بهمراهی بهادر سلطان سواره می آمدند
و بایزید ایستاده خان فرمودند که چرا نمی آیی بایزید عرض

کرد که خط حضرت پادشاه والش میوه دارم بیرم خان
خود را از اسپ انداخت و بهادر سلطان و جمیل از اسپ
فرود آمدند و خان مذکور به بایزید گفت که جون خبر
کردی که خط حضرت داشته مشار الیه گفت که من بشاه
بردی بیک گفته بودم ظاهرا او خبر نکرده باشد بعد از ان
خط والش را گرفته بجانب حضرت تسلیمات بجا آورده سوار شدند و
اسپان بایزید مانده شده بود از انجا نتوانست مراجعت
نمود و مشار الیه را بقندهار برده رخصت فرمایند و آن
شب در مابین هر دو کوه بجهت ملاحظه شبخون هزاره
بیرون ارد و باشیده صباح از انجا جماعه را چنداول گذاشته
متوجه قندهار شدند جون بگنبد پیر والز رسیدند الغ بیک
بسر بهلول سلطان ایلچی حضرت شاه رسیده و چند اسپ خوب
و پارچه اقمشه یزد و کاشان وغیره که شاه طهماسپ بجهت
حضرت فرستاده بودند جون راه مخاطره بود ایلچی را مع
و اسباب برگردانیده در قلات در پیش قلعه جشمه ایست که آن را

و خان مذکور هم
میخواستند که

[illegible]

692

حضرت محض از برای این بوده که دیگری بجای او نصب کرده
او را بکابل برند چون قرار یافته است که در زمستان سنه ۹۶۱
بدولت متوجه هند شوند و بیرم خان در ملازمت باشند وقتی که
بجهت لشکر هند بکابل برسند و خان مذکور بیاید آن زمان
مرا یا دیگری را یقین خواهید فرمود لایق دولت می نماید
و این هم یافته بود که قندهار جای بی مدارسیست آخر
قزلباش بر سر قندهار خواهد آمد و چون حضرت هم در محل
ملاقات حضرت شاه به ایشان گذرانیده بود خواسته که در
قندهار باشند و بیرم خان را هم منت دار ساخته اسپهار
اسبابهای خوب گرفت و این کنکش بحضرت پسندیده افتاد
و تا در منزل مغر بیرم خان رکاب ظفر قرین آمد و دو سه روز
آنجا مقام کردند و هزاره چند که درین چند روز بدزدی به اردو
آمده بودند گرفته روز کوچ بقصاص رسانیدند و زمین داور
را از تردی بیک اتاوه تغیر داده به بهادر سلطان شیبانی
عنایت کردند و نواب بیرم خان و سلطان مذکور را رخصت

قندهار و زمین داور فرمودند و بدولت کوچ کرده متوجه کابل
شدند و بایزید ملازم خواجه جلال الدین محمود را که حضرت شاهزاده
عالمیان جلال الدین محمد اکبر میرزا سیب و انگور در کنکنه
چند برای حضرت فرستاده بودند و مشار الیه از غزنی بقلعه
پنکین آمده بود در روز دیگر از قلعهٔ پنکین ایلغار کرده
در دو سه کروهی مغر پابوس رسید و میوه ها را بنظر اشرف در آورده
رکیبی طلبیدند حضرت در بالای اسب ازان میوه ها نوش جان
فرمودند و بشاه ابو المعالی هم الش عنایت کردند و درین اثنا هاشم
جنی که داروغه کتابخانه بود بعرض رسانید که جزوی در علم هیأت
به بیرم خان حکم شده بود در محل رخصت مشار الیه فراموش
شده حضرت فرمودند که پیار مشار الیه شتر کتابخانه را در
اردو یافته از صندوق گرفته آورد و حضرت در بالای اسب
تا ده دوازده سطر در پشت آن جزو به بیرم خان خط نوشته
و فرمودند که این میوه را هم به بیرم خان الش می فرستیم
بایزید حکم فرمودند که جزو را و میوه را چون تو آورده

واز خواجه جلال الدین محمود داین مردم که در عقب کوه نجی
کرده بودند خبر نداشتند بسبی و روانات خود را بجانب
پسر دیه و قره باغ و قلعه پشنکین فرستادند و خودها
جریده متوجه لشکر غزنی شدند و خواجه جلال الدین محمود از
عقب هزارها متوجه شدند و هزارها چون خبر یافتند که
از هر دو جانب لشکر پیدا شد خود را بجانب بسی و روانات
خود کشیدند و امرای غزنی و خواجهٔ مذکور بیکدیگر ملحق شده
با هزارها جنگ پیوست از پیادهای غزنی آن مقدار آمده بوده
اند که هر چند کس را یک خرگاه رسید و اندک غله و پارهٔ روانات
لاغر ایشان که نتوانستند ماند بود بدست انداز بردند و تا
نماز دیگر چند مرتبه هزارها ایشان را بر داشتند و چند مرتبه
دیگر سپاهیان هزاره را بر داشته از جانبین کس و اسب
بسیار زخمی شدند و چون شب شد هزارها بر سر بسی خود رفتند
و سپاهیان بغزنی در آمدند و شاهزادهٔ عالمیان در ارک
غزنی تشریف داشتند و چون بندگان حضرت یک منزلی قندهار

رسیدند بیرم خان با لشکر قندهار آمده پابوس نمود و حضرت
در ارک قندهار نزول فرمودند و دران زمان مولانا زین الدین
محمود کمانگر دایی که غوث زمان خود بود با حضرت ملاقات کردند
و حضرت جنتی که با درویشان داشتند در مجلسی که آش رسول
میدادند آب بدست ایشان ریختند چند مرتبه بسیر باغ غلچک
و بابا حسن ابدال تشریف بردند و تمام زمستان سنه ۹۶۱ [illegible]
و عیش گذرانیدند و بیرم خان از اسب و اسباب آنچه لایق
بود پیشکش گذرانید و قندهار را حضرت بمنعم بیک پسر میرم بیک
که سابقا میرم بیک در حینی که اتکه میرزا عسکری بوده داشته است
و محلی که همراه میرزا بکابل می آمده هزارها ما بین قندهار و غزنی سر راه
گرفته اند و میر مذکور دانسته که هر دو بیرون نمی توانند
رفت بمیرزا گفته است که من بجنگ می شوم شما بدر روید میرزا
برآمده بغزنی آمده اند و میر مذکور در همان جنگ بشهادت
رسیده عنایت فرمودند و مشار الیه تسلیم کرده به عرض رسانید
مردم گمان خواهند کرد که بیرم خان از قندهار بدر نمی آمده آمدن

روبروی شوند که بایشان علبه میکنند و خواجه جلال الدین
محمود در جواب عرضه داشت مردم غزنی وارکان دولت
میرزا نوشتند که ما پیش از آفتاب بعقب پشته که مابین تا بیان
موضع رامک واقع شده آمده آنجا بخی خواهیم شد و شما از غزنی
مع لشکر درون و بیرون برآمده نقاره وعلمهای شاهزاده هم
همراه بیارید و خواجه مذکور اول شب از بوهان که از مواضع
گردیز است تا پشته قرارداد راه بسیار سیت متوجه شدند
ونیم شب بود که بموضع کلالکو که دران زمان ملک علی پدر ملک
کوچک علی ملک گردیز بود و این دیه تعلق باو داشت رسیدند
ملک کوچکعلی و ملک بندعلی هر دو برادر راهبر شدند صبح دمیده
بود که درعقب آن پشته که در بالا گذشته درآمدند از بالای کوه
پیاده شده خرگاه هزارها را قراولی میکردند و انتظار لشکر
غزنی و علم نقاره داشتند چون دو سه گری روز گذشته بود
امرای غزنی برآمده علمها را همونجا واکرده نقاره کوفته می آمدند
و هزارها از آواز نقاره خبر یافتند که جمعی بر سر ایشان می آیند

شاهزاده عالمیان خواجه جلال الدین محمود در مردم غزنی از نیم
کروهی منکیر رخصت فرمودند و آن روز بقدر برفی هم
باریده بود و دران سال علیقلی اندرابی را حاکم کابل ساخته
رخصت فرموده بودند و خواجه جلال الدین محمود که جاگیر
دار گردیز بود بجهت تحصیل مال بنگش و نغز که بپاییان
حضرت مرزا رساند رخصت فرمودند مشار الیه در اندک زمانی
تحصیل آن دو محال رابی باقی کرده چون بگردیز مراجعت نمود
عرضه داشت مردم غزنی رسید که هزاره چار پا سر برآورده
بنیاد متمردی کرده اند و در ادای مال بجاگیردار را اهمال مینمایند
و جاگاههای ایشان مابین موضع تاسان و موضع قلغاج است
و از قلعه غزنی چهار پنج کروهی باشد و کلانتران آنجماعت
پستی و قوچ بیک و جبی بودند و یکمرتبه که ناصر مرزا غزنی
را داشته این جماعت را تاخته بوده است و بعد از ان
باین جماعت کسی دست نیافته سه از پانصد خانه بیش نمیشد
اما روز جنگ و مردانگی بده هزار خانه که بمرزا مراد تعلق داد

ادرد

تا چه فرموده‌ایم او در جواب گفت کسی داند که اشتری چراند فهم
شاهم از آن روز باز بر مردم بیشتر ظاهر شد با آنکه نمیخواستند
به بابا بلاس ملاقات نمایند و بعلی دوست ایشک آغا فرموده
بودند که راهی پیدا کن که نزدیک منزل بابا باشد مشار الیه از محله که دور
تر از خانهٔ بابا بود پیدا کرد و مریدان مشار الیه خبردار شده
بابا را بر داشته به نزدیک دروازه که بغتهٔ ما رمی روند آورده
نگه داشته‌اند چون حضرت یک تیر انداز به بابا مانده بود و کوچ
راستی بود چشم مبارک حضرت چون به بابا افتاد بدولت
از اسب فرود آمدند و عصا گرفته پیش بابا رفتند مریدان
بابا را خبردار ساختند که حضرت تشریف آوردند بابا گفتند که
همایون خوش آمدی آه چرا حاجی محمد را کشتی معن گفتند
چون گناه کرده بود خوب کردی که کشتی حالا تعبد ما ری رو
حضرت گفتند بلی بابا گفتند برو خدا همرا د ترا بده و حضرت
بسیار مسرور شدند و چند مثقالی بطریق نظر ببابا داده از
دروازه برآمده بدولت سوار شده متوجه شده‌اند حضرت

جلال الدین محمود و مع اکابر غزنین و خادمان روضهٔ سلطان
محمود غازی و لشکر و ملکان و رئیسان همه در ملازمت شاهزاده
عالمیان به پابوس سرافراز گشتند و از آنجا بطواف مزار خواجه
عثمان هر به بادی که صاحب کتاب کشف المحجوبست تشریف برده
وارد و مابین قلعه و مزار مذکور فرود آمدند و روز دیگر از آنجا
کوچ کرده در منکیر در خانهای رئیس فخر الدین و رئیس شمس الدین
فرود آمدند یک دو روز آنجا مقام فرمودند و روز سیم کوچ کرده
متوجه هند ما رشدند در حینی که بندگان حضرت میخواستند
که از خانه رئیس شمس الدین بدولت سوار شوند زمانی مکث
فرموده به شاه ابو المعالی صحبت داشتند و بشاهم بیسر
حیدر بیک ساربان که یکی از تورچیان حضرت بود فرمودند
که تو همچو والیست که اگر سخن بگذرد نشنوی و از آن جانب
مردم پسر دیوان دانند که تو بطریق خدمت ایستاده‌ی در
اثنا سخن فرموده‌اند که شاه ابو المعالی بعرض رسانید که شاهم
این سخن را شنیده و حضرت فرمودند که شاهم تو داشتی که

ادا نموده باز بخواب رفتند و یکپاس روز از خواب بیدار
شدند و جواب عرضه داشت خواجه جلال الدین محمود را نوشته
مع اسپ و سرپا پایه بایزید عنایت فرمودند تا نماز
دیگر بایزید بجهت جواب کتابتهای ارکان دولت در اردو
توقف نمود از همه جواب گرفته نماز شام متوجه کابل شده
پانزدهم شعبان اواخر ۹۵۹ سنه بود که هنوز چراغ شب برات
مردم کابل روشن نکرده بودند که بخدمت خواجه رسید
سپاهیان کهنه همه ایلغار او را پسندیدند و راه ما بین
ادینه پور و کابل هم مخاطره بود و او تنها آن راه را آمده
بود و بنوعی که حضرت فرموده بودند اسباب طبخ در ارته
باغ برده از طعامها و کباب ششله و سیب کاج و غیره چون
بایزید میرسامان خوب بود همه را مهیا کرد چون شب در میان
نماز پیشین بدولت حضرت در ارته باغ نزول فرمودند
طعام مهیا شده بنظر اشرف در آورده و حضرت بتماشا رالیه
فرمودند که دسترخوان خاصه را بچیند از کباب را جدا کن یک

قتل

قتل قبرغه برای خاصگی جدا کرده ما باقی را بخواجه عنبر فرمودند که
برای بیگمان ببرد بموجب حکم عمل نمود و از آن قتل قبرغه و سیب
کاج پاره شاول فرمودند و انچه هم به بایزید پرپا عنایت
کردند و بعد از چند روز شاهزادهٔ عالمیان جلال الدین محمد اکبر
همراه خوانین و اردو که عقب مانده بود تشریف آوردند و بعد از
چند روز دیگر [illegible] و خواجه جلال الدین محمود را اتالیغ دیگر ساخته
مرزا را بحضرت غزنی فرمودند و جمیع ملازمان مرزا هندال که حکم
شده بود که در ملازمت مرزا باشند متوجه شدند و منعم بیگ را
قبل از این بچند وقت اتالیغ مرزا ساخته بودند اما بجهت مهمات
در بخانه نگاه داشتند و در همون زمستان ۹۵۹ سنه بندگان
حضرت از راه چرخ و خروار و غزنی متوجه قندهار شدند و آن
شبی که اردو در خروار فرود آمده بود از برف و سرما چه توان
گفت و نوشت و خروار خنک ترین قلمرو کابل و غزنی است
و با وجود منعم بیگ آن روز سه مرتبه در جا در پیر تراشید و روز
دیگر چون بموضع شنیز رسیدند نواب جلال الدین محمد اکبر مرزا معه

که بس درین صورت در ارته باغ طعام ترتیب دهند و تو
همراه باشی جواب عرضه داشت نوشته میدهیم فرمودند که اشتر
یخ را جائی که غسل می کنیم بیار بایزید و محمد حسین ناظر سر
صندوق را وا کرده جون صندوق را در نمد گرفته و سبوس انداخته
بودند با وجود گرمای جلال آباد در یخ تاثیر نکرده بود و حضرت
بدولت یکبار جه بدست مبارک گرفته در آب فرو برده شیشد
و نوش جان فرمودند و اظهار شوق می کردند و یک پارجه
را هم آبداران شکسته در کوزه خاصه انداختند و تا آن زمان
بهادر سلطان ولد حیدر سلطان شیبانی و مرزا عبد الله
مغل داماد منعم بیک و قنبر علی پسر سلطان اویس کولابی
رسیدند و محمد حسین ناظر فرمودند که به امرا بگوی که
میخواستیم که الش یخ بشما عنایت کنیم جون هوا گرمست
و امساک یخ ضرور است در راه که یخ آب بخوریم بشما هم الش
خواهیم داد و بمحمد حسین فرمودند که از داروچه و
رواج و آب لیمون و قند بطریق الش بایشانان فرستید

و بایزید را فرمودند که سر صندوق را بسته و بر اشتر بار کرده
همراه باشی که خبر کابل و بلخ و غزنی و قندهار و بیرم خان وغیره از
تو خواهیم پرسید و بدولت بغسل مشغول شدند بایزید خود در صحبت
جماعه که در بالا ذکر کرده شد رسانید جون همه به اوالتفاتی
داشتند اخبارات از وی می پرسیدند و حضرت مابین
شام و خفتن بدولت سوار شده متوجه آدینه پور که موضع تمام
نیک بهارست که حضرت فردوس مکانی بابر بادشاه باغی
طرح کرده او را باغ وفا نام فرموده بودند که الآن باغ یاد از
روضه رضوان میدهد شدند و بایزید را طلبیده رست
تا باغ مذکور که فرو آمدند از و از پیر محمد خان حاکم بلخ و مرزا
خضر خان هزاره و نواب بیرم خان و قندهار و پسر قند نجارا
وغیره خبر می پرسیدند مشار الیه آنچه از هر محل معلوم کرده بود
بعرض رساند جون آخر شب بدولت در باغ فرو آمدند فرمودند
جائی نزوی که جواب عرضه داشت خواجه جلال الدین محمود
را خواهیم نوشت و بدولت بخوابگاه متوجه شدند نماز بامداد

ویک خروار استر کی یخ ویک خروار دیگر داروجه وردواج و
وآب لیمو وقند همراه داشت که هر جا حضرت را ملازمت
کند اسباب شربت مهیا باشد وحضرت مشار الیه را از
دور شناختند وناصر علی را فرمودند که ببین که چه چیز در
استرها بار دارد گفتم که در یک استر یخ است وحضرت
به آن مقید نشدند که استر دیگر چه بار دارد واسپ بوز
که از ارغون که در جنگ قلعه بندانی مرزا کامران بدست آمده بود
سوار بودند پیش جهاندند وخوشحالی بسیار فرمودند وباز نیز
هم پابوس سرافراز شده عرضه داشت خواجه مذکور گذرانیده
مضمون عرضه داشت آنکه چون بدولت بکابل تشریف می آرند
طعامی برای نزدیکان ضرورست در ارته باغ یا ارک یا منزل
بنده هر جا که حکم شود مهیا سازد حضرت فرمودند که خواجه
جلال الدین محمود همچو غلام ماهست که در منزل او می توانیم
فرود آمد اما چه وقت کابل است با نیز پیر بعرض رسانید
که گل پیاده باغ شهر آرای یکه یکه وا شده است حضرت فرمودند

قسمت کنند وقلعه را مرمت نمایند چند روز در گرد قلعهٔ مذکور
بودند چون از مرحلهای بعضی اندکی مانده بود وهوا گرم شد تردی
بیک اتاوه ومنعم بیک را در ملازمت شاهزادهٔ عالمیان جلال الدین
محمد اکبر مرزا بجهت اتمام قلعه گذاشتند وبه اسکندر خان
قراق جاگیر کردند تا آن زمان که قلعه باتمام رسید ذخیره هم
در آمد بعد از دو روز بدولت در قلعه جو شاهی فرود آمدند
که حالا او را جلال آباد گویند منعم بیک راست کرده که قاسم
ارسلان تاریخ آن قلعه را بانی او منعم خان یافته چون خان مذکور
بعد از ده سال پل جونپور را راست کرده بود در اگره تاریخ
پل را هم بانی این منعم خان یافته غنی بیک ولد منعم بیک
فراخور احوال مهمانی نمود چون بجاگیر پدر او بود ونماز دیگر بدولت
از قلعه بر آمده نیم کروه بالا آب از برای ایشان جای غسل راست
کرده بودند محب علی وناصر علی که سابقا از نوکران مرزا هندال
بودند در ملازمت حضرت بودند وبا نیز پیر ملازم خواجه جلال الدین
محمود معه عرضه داشت خواجه مشار الیه از کابل رسید

ببین قاسم ارسلان

بل

که اول باستقبال آورده بود رسانند و بعد ازان که حضرت
بدولتخانه تشریف آوردند مرزا بهای های گریه میکردند چنانکه
مردم در جادرها آواز گریهٔ مرزا می شنیدند در روز دیگر
چلمه کوکه که در ثانی الحال حضرت جلال الدین محمد اکبر بادشاه
اورا بخطاب خان عالمی سرافراز فرمودند و مشار الیه در جنگ
دهپور که بداود جنگ کردند سردار هراول منعم خان خانخانان
بود بشهادت رسیده ایستاده بود حضرت فرمودند که در ملازمت
ما می باشی یا همراه مرزا بمکه میروی مشار الیه بعرض رسانید
که همراه مرزا میروم حضرت فرمودند که رحمت برتو و فرمودند
که اسبابی که بجهت سفر مکه به مرزا جدا کرده ایم بیارند و بمشار
الیه بسپارند اسباب را آوردند و بچلمه کوکه سپردند و مرزا
کوچ کرده متوجه مکه معظمه شدند و حضرت متوجه کابل و آن بی
سعادت بیک ملوک چند منزل که همراه مرزا رفت بی رخصت
جدا شده آمد بندگان حضرت را بغایت ناخوش آمد و ازان بیوفائی
که بمرزا نموده بود با وجود مقبولی مردود خاص و عام شد

واین

واین بیت مناسب احوال نوشته شد

بیت

بیوفائی شیوهٔ محبوب میدانیم ما ﴿ نیست خوبانرا وفائی خوب میدانیم ما

و در لب نیلاب که بجانب هند بوده دوازده پیاده قراولان
گرفته آوردند حضرت فرمودند که آن طرف آب بیارند تا تحقیق
نموده آزاد کنیم ملا علی برادر مولانا عبد الباقی صدر ترکستانی
سپردند چون اردو از آب عبور کرده مشار الیه تنها وایشان
دوازده نفر بودند مشار الیه از ترس همه را گردن زده و سرهای
ایشان در تبره انداخته بدرگاه آورد و این معنی به بندگان حضرت
رسیده به او و مولانا عبد الباقی اعتراض بسیار فرمودند و
چون بی رحمی او را دانسته شد فرمودند که ازین تاریخ منصب
جلادی اردو باو متعلق باشد و این نوع بی رحمی که ازو واقع شده
بود بعد از مدتی در این نوع هندی که دیده شد نان خوردن و جامه
پوشیدن نمی یافت و بشرهٔ او هم فرنگی مانند بود چشمهای
ازرق و بروتهای کبود داشت چون حضرت به پشور رسیدند
که قلعهٔ بکرام گویند به پهلوان دوست میر بر حکم شد که به اتمام حل

پروانهٔ رخصت مکهٔ معظمه بمرزا رسید التماس کرد که مرا به پیشند
و رخصت فرمایید و تا دو روز دیگر این گفت و گو در میان
بود و حضرت اینمعنی را قبول نمیکردند آخر اینجا هم منعم بیک
زور آورده حضرت را راضی ساخت که مرزا را دیده رخصت
فرمایند اما باین شرط که در محل ملاقات مرزا گریه نکنند مرزا
این معنی قبول کردند و نصف شب بود که حضرت بیک فانوس
و پنج ششی از حضار مجلس متوجه چادر مرزا شدند منعم بیک
کس فرستاده مرزا را خبر کرد که حضرت تشریف می آرند
یوسف قرنجی که قورچی مرزا بود دست مرزا را گرفته تا طناب
چادر آورد و چون چشم حضرت بر رومال که مرزا بر چشم
خود بسته بود افتاد بی اختیار در گریه شدند و مرزا چون
عهد کرده بود که حضرت را دیده گریه نکند سکوت ورزید و
حضرت بچادر مرزا درآمدند و چون کفش را کنده متصل به کفش
گاه نشستند و به یوسف اشارت کردند که مرزا را بالا برد
و روی بروی حضرت نشست و چندی که همراه بودند بچادر

درآمده

درآمده بودند همه اشارت کردند که بنوعی که ایستاده اید
بنشینید و حضرت گریه میکردند و مرزا این بیت را خواندند

بیت کلاه گوشهٔ درویش بر فلک فرسود ** که سایه مثل تو شاهی فکند بر او

و بعد از آن این بیت را نیز فرمودند بیت

بر جانم از تو هر چه رسد جای منت است ** گر ناوک جفاست و گر خنجر ستم

مرزا از یوسف پرسیدند که کیان درین چادر اند گفت میر تردی
بیک و منعم بیک و بابوس بیک و خواجه حسین مروی و میر
عبدالحی و میر عبدالله و خنجر بیک و عارف بیک مرزا بعد
از آن گفتند که همه گواه باشید که آنچه بمن رسیده همه از
بدی و بدعهدی های من بود اگر مردم دانند که حضرت نظر
بمن بی التفاتی فرموده اند من بحل کردم حضرت در اثنای
گریه کردن فرمودند که فاتحه بخوانیم و بعد از آن مرزا سفارش
فرزندان و متعلقان خود نمودند و حضرت فرمودند که از همه
خاطر جمع دارید که فرزندان من اند بعد از آن فاتحه خوانده
مرزا را وداع فرمودند و یوسف دست مرزا را گرفته بجای

که کسی که این مقدار گناه کرده باشد او را چه باید کرد علیقلی شیبانی
نوشت که این نوع کسی را پاره پاره باید کرد و اکثر امرا خط نوشتند
که مرزا را باید کشت و قاضی حامد که قاضی اردو بود او این
نوع نوشت مصراع من نیز برانم که همه خلق برانند ۀ چون
تذکره با تمام رسید و پیش حضرت بردند حضرت فرمودند که
بهر حال برادر است تا کشتن همراه نیستم بالضرورت فرمودند
که چشمهای مرزا را نیشتر زنند علی دوست ایشک آغا و سید محمد
پکنه و غلام علی انگشت و محمد قلی شیخ کمان را فرمودند که رفته
یک چشم مرزا را علی دوست نیشتر زند و چشم دیگر را سید محمد
پکنه و دیگران دستهای مرزا را بگیرند و چون اینها بجا در
مرزا در آمدند مرزا خیال کردند که حکم کشتن شده موافق مسئله
مرزا با اینها مشت کشیدند علی دوست عرض کرد که مرزا هم
حکم کشتن خو نیست چرا همچو میکنید مرزا پرسیدند پس چه حکم
شده است قرار داد را بمرزا گفته اند مرزا تکیه طلبیده
در ته سر خود ماندند و گفتند که بنوعی که حکم شده است بعمل آرید

شش

وان

وآن مردم کمال تهوری که از مرزا دیده بودند بعرض رسانیدند
و همان زمان مرزا چشمهای خود را رومال بسته بمنعم بیگ کس
فرستادند که بیگ ملوک را رخصت گرفته فرستید که بدستور
سابق خدمت من میکرده باشد و حضرت همان زمان بیگ
ملوک را رخصت فرمودند و از کمال محبتی که مرزا را بمشار الیه
بود همان زمان که رسیده دستهای او را گرفته بر چشمهای خود
می مالیده اند و این کیفیت هم بعرض رسیده در روز دیگر
مرزا منعم بیگ را طلبیده فرمودند که شما یان میدانید که من
در کابل بیک نوعی بوده ام و حالا مرا باین حال بکابل می برند
چون می روم من کشتنی بودم چون از خون من گذشتند مرا
رخصت مکه کرده بکابل نبرند والا در راه خود خود را خواهم
کشت دران صورت خونی من خواهند شد چون کیفیت
بعرض حضرت رسید آن روز سه روز حضرت قبول نمی کردند
که بعد از کور کردن او را باین حال چون رخصت دهیم آخر منعم بیگ
و جماعه زور آوردند حضرت برخصت راضی شدند چون

را گرفته است با بهنا بر کهنا و جاگیر ها در سند داده است پس
حضرت بالضرورت بدولت سوار شده بجانب کابل متوجه شدند
جون از برابر بهرماله گذشتند سلطان آدم گکر آمده ایشانرا ملازمت
کرد و مرزا کامران که از بند سلیم خان گریخته بود که بقاشقر در آید
باز رای مرزای مذکور منقلب شده خود را به بهرماله بخانه سلطان
آدم رسانده بود سلطان آدم شفیع شده تقصیرات مرزا طلبیده
و دلاسا کرفت و منعم بیک را تعین کردند که رفته مرزا را تسلی
کرده بیارد جون مرزا دانستند که از خانه سلطان آدم بهیچ
وجه بجای دیگر نمیتوان رفت بالضرورت ملازمت حضرت
را قبول کرده و همراه بیک مشار الیه نزدیک اردو آمد و التماس
نمود که اگر حضرت از اردو برآمده چند گام بجانب من آیند
باعث سرافرازی میشود و حضرت بالتماس مرزا
از اردو برآمده نشسته بود که قرار داده بودند که حضرت
تا آنجا برسند و مرزا ملازمت کند و حضرت از جای قرار داد
اندکی عقب فرود آمدند منعم بیک بعرض رسانید که قرار داد نیست

تا سرحد ولایت تبت رفته بود

حضرت

حضرت بمنعم بیک بقدر اعراض شدند و سوار شده فرمودند
که روان شو میرزاده هر جا که می بری برویم جون در جای قرار داد
بمرزا ملاقات واقع شد و مرزا را گرفته به اردو تشریف
آوردند منعم بیک بمنزل خود رفت و حضرت دانستند که
بیک مذکور ازان سخن آزار یافته محمد حسین ناظر را که در ثانی
الحال جلال الدین محمد اکبر بادشاه بخطاب لشکر خانی سرفراز
ساختند فرمودند که منعم بیک را طلب جون محمد حسین بموجب
حکم بطلب آمد بیک مذکور بهانه درد دندان کرده نرفت حضرت
فهمیدند که حیلی آزار یافته و میدانستند که خواجه سلطان علی دیوان
را با و جهت تمام است باو فرمودند که رفته منعم بیک را طلب
جون خواجه مشار الیه بخانه بیک مذکور آمده با وجود جهت بسیار
رفتن در بخانه را قبول نکرد و روز دیگر حضرت بخط مبارک
نوشتند که جون رنجانده ایم پا آشتی کنیم میر مذکور همان
خط را بوسه کرده بر جشم نهاده روان شد و همان روز حضرت
کناه بسیاری بمرزا کامران نوشتند و بسر دیوان فرستادند

با وجدان نمایند قلعهٔ رهتاس را بپیر کرده از آب نیلاب بجانب
کابل عبور فرمودند در مابین منارهٔ کجو و سوات فرو آمدند
کنکاش رفتن کشمیر درمیان آمد و همه امرا چون میل رفتن حضرت
دیدند اینسند قرار دادند که از راه منبر بکشمیر در آیند و چون
صباح کوچ شد قلیقچی همه به یکبار رو بکابل کردند و حضرت را اعراض
شد به بیساولان و تواجیان حکم شد که چیزی را بکشند منعم بیک بعرض
رسانید که پادشاه هم کشتن مردم فایده نمیکند به این نوع که
من این مردم را دیده ام بکشمیر نخواهند رفت و درهمین زمان
قربان قراول که از شاه بیک خان مانده بود در آمد که بادشاهم
در چکار اید شما که بکشمیر میروید شاهزادهٔ عالمیان جلال الدین
محمد اکبر مرزا را بکابل می فرستید هیچ یک میسر نمیشود مردم این
صوبه مردم بدی اند حضرت بابر بادشاه و مرزا کامران که دست
باین مردم نکرده اند بنا بر مصلحت گرفتن سنداست که در در آمدن
یوسف زئی و افغانان سوات و بجور چون مردم جمعیت
اند درکاراند و هر بادشاهی که از جانب ولایت آمده هند

و درین ولا قراول حضرت بود

را بسپاهی و رعیت کابل رسانند و بوج قاسم برلاس را که حاکم
نشین قلعهٔ کابل است برای خوجه خالی بسپارد و خواجه
از انجا بر سر نهرارهٔ لاغری که مابین ودق و میدان رستم
کوهها بود فرود آمده بودند تاخت برسر ایشان برد و
جمعی از انها کشته شدند و گوسفند و روانات ایشان
در زمستان بکابل در آمده بعد از سه چهار روز بکابل
آمدند و حضرت و مردم اردو از مابین دنکوت و نیلاب
بگذشته خبر یافتند که پرانه نام زمینداری در یکی
از کوههای بهره سنگر کرده بر سر او رفتند و جنگ شد و سنگر
را شکستند و پرانه دران جنگ کشته شد و ازین جانب
کسی نامی کشته نشد و خبر تشریف آوردن حضرت رسید
بسی هزار نفر افغان که در مابین قلعهٔ رهتاس و سیالکوت
تهانه داشتند آنها را یارای تاختن اردوی ظفر قرین نشد
و سلیم خان نیز خبر یافته بایلغار از اگره متوجه شد چون خبر
رسیدن سلیم خان بحضرت رسید لایق ندیدند که درین مرتبه

رسید

۱۲۰

…ی که از دیهار پایین بنکش باشند نزول فرمودند بار روانات
و اسبابی که بدست درآمده بود متوجه اردوی ظفر قرین شدند
و منعم بیک هم با آن اسباب فتحشاه آمده بپا بوس مشرف شد
و از اسبابهای لایق او آنچه بدست درآمده بود پیشکش حضرت
و شاهزاده عالمیان جلال الدین محمد اکبر مرزا نمود و در همین
منزل خواجه جلال الدین محمود را حاکم کابل ساخت علیقلی
بعلی که قاتل محمد علی تغائی حاکم کابل و از قورچیان مرزا کامران
بود سپردند که بند نماید و حضرت بدولت مع شاهزاده عالمیان
جلال الدین محمد اکبر مرزا و لشکر نصرت مآب متوجه هندوستان
شدند و خواجه جلال الدین محمود از اردو جدا شده نماز
دیگر در کوتل تنهٔ زخمی که سرحد دیهای بنکش بالا بود
فرود آمدند و از آنجا کوچ کرده براه درهٔ ارباب در
قلعهٔ سفید کاه که بکریز تعلق دارد فرود آمدند و از آنجا
کوچ کرده در چشمهٔ تره که ته کوتل کردیز است بجانب کابل
فرود آمدند و از آنجا بازبدار رخصت دادند که به آمدن

درگاه بایزید هم در آن لشکر بود سحری بیکه به در سمندر رسیده
مردم موضع مذکور خبردار شدند و در دامن کوهی واقع شده
که یک جانب او تیراه است و یک جانب بنکش و جانب دیگر
دور و پنبله و جانب دیگر ذنکوت از هر جانب آمده صورت
انداختند و آن جماعت علاج دیگر نیافتند بسائی خود را پیش
انداخته چون راه نبود برکوه برآمدند و خود برگشته جنگ کردند
و چند کس از غنیم کشته شد و سرها بریدند و بعضی از سپاهی
ایشان خود را از کوه برتافتند و از کوه فرود آمده مردم
از روانات و اسباب و غیره آنچه بود همه را بتصرف خود در
آوردند و سه روز آنجا نشستند شاه ابو المعالی و لشکر که عقب
مانده بود آمده ملحق شدند و منعم بیک که تمان بنگ نهار نجایک مشار الیه
بود براه تیراه متوجه اردوی ظفر قرین شده بود چون به تیراه
نجانهای فتحشاه که مذهب چراغ کشان داشت رسید مشار الیه
خبر یافته گریخته اسباب و آشیای او را سپاهیان غنیمت
گرفتند چون این مردم خبر یافتند که تبه کان حضرت در بوکه

قلیقلی و کاکر علی رسید و سعد بن شاه که یکه باد شاه بود به
بو المعالی سپرده بودند زخمهای منکر خورد و از افغانان
جمعی کشته شدند و پاره دیگر زخمی گشتند اما مواشی و روانات
و اسباب ایشان بدست نیفتاد و خواجه جلال الدین محمود
به امرا گفت که از پیش فرستادن مایان مقصود این بود
که یکبار ره گوسفند و روانات به اردو درآید و غله هم
جدا شود دست خالی به اردو برگشتن لایق نمی نماید در سمند نام
جائیست مردم آنجا خبر نیافته اند اگر جماعه را بمن همراه میکنید
رفته ایشان را می تازم و همه خواهان این بودند که به اردوی
ظفر قرین چیزی درآید همه امرا سخن مشارالیه را قبول کردند
مثل اسکندر سلطان قزاق و عبدالله سلطان قزاق و اسمعیل بیگ
دولدی و بابوس و ابوالقاسم ایشک آغا و جمعی دیگر از یکه جوانان
مغل غنجیان و قربان و برادران قرادل و جمعی دیگر را لختی
در همان مجلس نوشت و تواچیان خبر کردند و نماز دیگر
که از انجا اسپان دانه داده متوجه در سمند شدند و بنده

بر اسپ سوار شده بلندی در میانه اردو بود آمده ایستاده
بودند و منعم بیگ در مرچل خود خبر یافته خود را برکاب ظفر
قرین رسانید حضرت را در گریه دید عرضه کرد که سبب گریه
چیست حضرت فرمودند که نشنیده که مرزا هندال بشهادت
رسید منعم بیگ عرض کرد که بلا شما گریه میکنید یک دشمن
کم حضرت گریه را برطرف کردند و بعد از آن سبب سواری را
پرسید فرمودند که بجهت این غوغای مخالفان منعم بیگ
عرض کرد که سواری شما را شنیده مبادا مردم مرچل ها را
گذاشته برخیزند و مرزا کامران و افغانان دست یابند
حضرت را این سخن معقول آمده فرود آمده بدولتخانه تشریف
بردند برگشته الا مرچل مرزا هندال چون نزدیک دروازه بود
افغانان از آنجا بر چلها دیگر نتوانستند گذشت برگشته
بقبیلهای خود رفتند و روز دیگر غزنی و گردیز و آنچه جاگیر
مرزا هندال بود شهزاده عالمیان جلال الدین محمد اکبر مرزا
عنایت فرمودند از نوکران نواب مرزا هندال باقی پرنجی

میشود حضرت را فرصت آن نسبت نشد و بسر میرزا کامران
متوجه شدند چون حضرت در سیاه آب کندمک فرود آمدند
و حیدر محمد اخته بیکی و جمعی را هراول تعین کردند و ایشان از
سیاه آب گذشته فرود آمده بودند میرزا کامران همراه
مهمند و خلیل در کره سو بودند که دامنه سفید کوه است
که آن طرف بنگش است و این طرف جلالاباد چون خبر
تشریف آوردن حضرت را شنیدند از لشکر مهمند و خلیل
جماعه را انجوذ همراه ساخته شبخون خیال کرده بر سر اردوی
حضرت آمد چون اردو آن طرف سیاه آب بود و شب
بود راه نیافتند بر سر اردوی حیدر محمد اخته بیکی که هراول
بود در ریختند و میرزا خود بر سر جا در مشار الیه ایستاد
شاه بداغ و بعضی بیکهای دیگر در جادر درآمده چند شمشیر
بر حیدر محمد انداختند چنانکه دست چپ مشار الیه جولاق شد
چون حضرت نزدیک بودند میرزا نتوانستند بکره سو رفت
همراه افغانان مهمند و خلیل از جلال آباد و بهندال بور گذشته

در باریک آب در قبیلهای افغانان فرود آمدند و حضرت
متعاقب متوجه شده میانه جپیریار و بهندال پور فرود آمدند
و گرداگرد اردو را مرچل بخش کرده خندق کندند و خواجه جلال الدین
محمود را داروغه کابل گذاشته بودند و بنده درگاه بایزید در
ملازمت خواجه مذکور بود بعد از چند روز میرزا کامران و افغانان
اتفاق کرده شبخون بار دوا آوردند و نواب میرزا هندال و
عبد الوهاب یساول دران شبخون بشهادت رسیدند وقتی
که آن افغان حرام زاده دست بریده شمشیر بمیرزا انداخته
میرزا دست چپ خود را بجای سپر بالا برداشته اند شمشیر ظاهرا
برکی بوده است و چرخ کرده بر انگشت شهادت چپ
بنوعی افتاده بود که گویا که پرکار مانده دو نصف راست کرده
بود و شمشیر دیگر بر دهن ایشان بنوعی افتاده بود که از بن
گوش تا آن گوش جدا شده بود و تیری بر دهن عبد الوهاب
خورده که از بس سرش برآمده بود و غوغا و شورش افغانان
بمرتبه شده بود که حضرت بی اختیار از دولتخانه برآمده

توان کرد و بیکم همه را در پیش خود سامان نموده از خواجه سرایان
پاکیزه فرستاده بودند و خواجه اسباب خود را بجهة بعضی ملاحظها
از سود اکر و غیره که بکابل می آمده اند فرستاده بودند چندان
سامانی نمانده بود چنانکه در سطل اسپ طعام میخوردند و شیرکی
اسپ را در ته خود انداخته خواب میکردند باین نوع کرده از
ورطه کرفتن خلاص شد همان شب راست تا کلاوکان خواجه
وبی بی فاطمه آمدند و آزانجا بدره تنک آب که چیقون جلایر و جماعه
جلایران می نشینند و ازانجا بخواجه بندکشا و ازانجا بنارین
به بیرم و زر دآسوان آمدند و ازانجا بچار باغ علیقلی اندرابی
و علیقلی آن زمان حاکم اندراب بود و دو شب خواجه را بجهت
افطار نکاه داشتند بعد ازان اسپ و خرجی بخواجه
و بی بی فاطمه دادند و همانجا خواجه را پدر کفته و ازانجا به
موضع خنجان که در آمدن دره کوتل نواست آمدند و روز
دیکر از کوتل کدشته در خانه مردی وطوی محمد کلانتر قاقشالان
که در دره غوربند که نزدیک بچپار سوخته بود فرود آمدند و

وازنارین

ازانجا

وازانجا بچاریکاران و ازانجا بمعموره در کابل بپابوس حضرت
سرافراز شدند و کیفیت بدخشان را بعرض رسانیده عرضه
داشت مرزا سلیمان و حرم بیکم را کذرانندند مرزا سلیمان
نوشته که اختیار دختر ما در دارد و مضمون عرضه داشت
حرم بیکم آنکه مرزا سلیمان غلام شماست و من داه شما و پسر من
غلام بچه و دختر من داه بچه شماست چون در همسایکی او ز
واقع شده ایم ما را هم ناموسیت و شما پادشاه کلانید اکر خواستکاری
دختر من میکنید امید دارم که از کوتل هندوکوه نقش بکذرنید و
بیکمان و امرای کابل همه در ملازمت باشند و من از برای یک
اسپان خوب بدخشان و کوسفندان و قماشها بجهة پیشکش ترتیب
دهیم و دختر را نکاح کرده بشما بسپارم تا باعث سرافرازی
همه ما شود و دشمنان که در نزدیک نشسته اند دانند که شما این
نوع عنایتی کردید حضرت همه سخنان او را پسندیده فرمودند
که انشا الله همچنین خواهم کرد چون خبر مرزا کامران رسید که
درمیان مهمند و خلیل نشسته و روز بروز جمعیت زیاده

وازمعموره

بدولت

725

میکردند به ازین پسر پاها بود اگر دختر مرا میخواستند
بایستی خواجه دوست خاوند و یا میر برکه را فرستادند خواجه
گفتند که بمن نسبت محرمیت بیشتر خیال کرده بوده اند اگر
اونهارا میخواهید مرا رخصت کنید آنها آیند و بی بی فاطمه در
اندرون پیش بیگم بود و باو هم این نوع احتراز فرمودند که زرا
در کابل تعین کرده اند که دختران مردم را خوش کرده می
بری دختر مرا هم از انجمله خیال کرده چرا از بیگمان و آغاچها
نیامدند دختر من اگر نامی نداشته باشد نام حضرت بادشاه
کلانست مثل شما مردم چون بخواستگاری آمده در نکاح می باشند
بی بی فاطمه هم در جواب گفته که مرا رخصت کنید از بیگمان
هرکرا طلبید بیایند بعد از ساعتی که کیفیت پیش بیگم رسیده
بخواجه الش خربوزه کولاب و انگور فرخار فرستادند و
بی بی فاطمه را دلداریها دادند که آغا پیر علی که بجاید رخصت
خواهیم کرد و از بی بیامان رخصت ایشان شدند و حلقه و
انگشترین و سراپای قماش و قند وغیره که بجهت نسبت

وفرموده

724

نکاح فرستاده بودند همه را تصرف کردند و بی بی فاطمه را
عذرخواهیها کرده گفتند که چون خدمتگاریها بسیار کرده ام
این سخنان بطریق گله بود چیزی بخاطر نرسد که من داه حضرت
پادشاهم و کپک محمد امین شیرازی فرستادند که اسب سیاه
یال درازکه داری گرفته بیا که خواجه جلال الدین محمود از ما
التماس کرده خریده بدهیم بعد ازینه چهار روز آن اسب
را محمد امین گرفته آورد و به پانصد گوسفند از مشار الیه خریدیم
و پانصد گوسفند دیگر معه پارهٔ جوراب و کار دهای راغی و
پوستین شانزده و تحفهای دیگر بدخشان آنچه دران
وقت بهم رسیده بخواجه دادند و به بی بی فاطمه هم از اسب
و گوسفند و مطاعهای دیگر انس بیت کردند و آغا پیر علی هم
از کولاب آمده جواب جاکر علیخان آورد چون دیگر معطل ماند
شب دوازدهم رمضان بود که خواجه را طلبیده روزه وا کردند
و خربزهٔ کولاب و انگور فرخار و پالوده و فرنی
از همه بسیار بمجلس آوردند پاکیزه گی و خوبی آنها چه نوع تعریف

خواجه

و درحینی که مرزا سلیمان متوجه قلعهٔ ظفر شده بودند و در پیرپلی
کشم خواجه را رخصت داده فرمودند که هر مهمی که دارید
به بیکم قرار یافته شما را بیکم رخصت خواهند کرد روز دیگر
بکشم بدر بخانهٔ بیکم آمده رخصت طلبیدند و رمضان نزدیک
بود گفتند که آغا پیر علی نام خواجه سرا را به کولاب پیش جاکر خان
فرستاده‌ایم از انجا که جواب بیاید رخصت خواهیم کرد تا آن
زمان چند شب اینجا افطار کنید بعد ازان خواهی رفت چه
اضطرابست و بعد ازان حیدر علی و پیر داد که ریش سفید در خانه
بود پیش خواجه فرستادند که این حلقه و انگشترین و غیره
که شما آورده‌اید من میخواهم که بدولت حضرت بادشاه در جای جهاز
دختر خود به ازین جواهر بدوزم و یا رجهای دوکانهای
بزاری که بجهت پسر و پای من آورده‌اید من قابل اینها ام و من
و مرزا سلیمان و مرزا ابراهیم خدمتها کرده‌ایم بخصوص در لشکر
اشترگرام که بر سر مرزا کامران می‌رفتیم خود سوار شده
سزاولی کرده فرستاده‌ایم اگر حضرت نیمچهٔ خاصهٔ خود را عنایت

نوشته را هم بایزید بمرزا برده بود در حویلی محل حرم بیکم
قاسم جوزبون را طلبیدند و حیدر علی آمده بر جانب دست
راست او نشست و میر زین العابدین که یکی از امرای کلان مرزا
بود بر دست چپ نشست دستهای او را گرفته کارد را از میان
او گرفتند و مشار الیه را سپردند و بایزید دران مجلس حاضر
بود و کس بحویلی و اسباب او تعین کردند و برادرش خبر
یافته از راه باغی که بود پیاده در میان باغها گریخت چون خط
خواجه جلال الدین محمود بمرزا سلیمان رسید قولکه تواچی باشی
خود را طلبیدند و گفتند که بایزید را بطویلهٔ قاسم جوزبون
می‌بری و یابوی بوز قرغزی بولاق که داشته گرفته بدو
می‌سپاری قولکه همراه بایزید رفته اسپ را همان زمان
به بایزید سپرد و بعد از چند روز مرزا سلیمان خود قاسم
جوزبون را گرفته از ملاحظهٔ که داشت بقلعهٔ ظفر متوجه شده
که او را در خم لنگان مقید سازند دولتخواهان مرزا لایق ندیدند
که این نوع مفتن در بند باشد آخر الامر در آب کلکچه سر دادند

بادشاه که از کوتل هندوکش نمایان شود اول کسی که بملازمت
ایشان میرود منم با وجود این هر شب کپان او آمده این
طرف آب وآن طرف آب کشم خواجه را نگاه میداشتند
معلوم شد که از نگاه داشتن خواجه مرزا سلیمان را خبر بود
و او اظهار دولتخواهی نموده نفاق میکرده و تا یک ماه چهل روز
خواجه را نطلبیدند بعد از آن خواجه عرضه داشت بمرزا نوشتند
که من بشما در مجلس همایون بادشاه خدمتها کرده بودم که اگر
یکباری ببدخشان بیایم بدولت شما فراغت کنم قریب بدو
ماه باشد که آمده ام و هر روز بمن نغمهٔ میرسد که ترا میگیرند و
به خم لنگان که ارک قلعهٔ ظفرست میفرستند و یا در آب کوکچه
می اندازند واین عرضه داشت را بایزید بمرزا سلیمان
رسانید و مرزا همان زمان خواجه را طلب داشتند و مکرر
قسم یاد کردند که این سخن را مردم بتو بغرض رسانده باشند
من غلام حضرتم این نوع امری را چون بعمل می آرم کلام الله
هم در بغل گذاشته همراه برده بودند بدولت خواهی مرزا

سلیمان

سلیمان سوگند خورد که خود را معاف نخواهم داشت مرزا چون
اطمینان خاطر از خواجه بود و درین بیشتر شد خواجه بعرض
رسانید که هر محل احوال کابل را از انجا عرضه داشت میکرده
باشم اگر اینجا از یکی نادولتخواهی شده باشد یا ظاهر شود
بعرض رسانم یا نه مرزا گفتند که بطریق اولا بعرض رساند که
پیش ازین بچند روز قاپچم جوزبون آمده گفت که همچون
که کلهٔ همایون بادشاه از هر جانب که پیدا شود اول کسی که مرزا سلیمان
را ویران کرده بحضرت خواهد در آمد منم مرزا گفتند که انشاالله
از من امری واقع نخواهد شد که حضرت را به بدخشان احتیاج
تشریف آوردن شود که او مرا ویران کرده بحضرت در آید چون
غرض او ازین مقدمات که بشما گفته نفاق است این
نوع منافق را مقید باید ساخت قرار دادند که صباح قاپچم
جوزبون را بگیرند روز دیگر بود که خواجه بمرزا نوشتند که شنیده
شد که آن نادولتخواه را گرفته اند و او یا بوئی دارد بولاق
و من بولاق بمن مناسبت دارد عنایت خواهند کرد و این

تاج

آمده مرزا سلیمان را ملازمت نمودند فرمان و کتابتی که داشتند
بمرزا گذرانیدند و مرزا قرار نمودند که تحمل کنید که بیگم از قندوز
آمده باتفاق جواب داده رخصت کنیم در باغ خوجه معین ولد
خواجه خان محمود که در لب آب کشم بود خواجه را فرود آوردند
و مرزا عسکری را در خانه میر تعاش که متصل بآن باغ و خانه قراکوز
بیگم بود فرود آوردند و بعد از چند روز بیگم قندوز را ابراهیم
سپرده بکشم آمدند این خبر چون بکابل رسید در عوض
قندوز غزنی و کردیز و فرمل و آن نواحی را بمرزا هندال
دادند و چند دفعه کنکاش کردند که خواجه مذکور را بگیرند خواجه
فهمیده مردم خود را متفرق ساخت پاره را بکابل بهر بهانه
برگردانید پاره را با مرای بدخشان که پسرها فرستاده بودند
پسرهای هر یک را به جهار سپرده فرستاد و گفت
که از انجا بکابل روید قریب به بیست کس از خورد و کلان
گرد خواجه ماندند یک روز قاضی جوزبون که حاجی محمد خان
سلیله مرزا سلیمان بود بخواجه مذکور گفت که کله تاج همایون

بمرزا

گروهی کشم باشند رسیدند مرزا ابراهیم و حرم بیگم و حیدر علی
تغائی مرزا ابراهیم پسر سلطان اویس قبچاق قبل از رسیدن
ایشان در موضع مذکور فرود آمده بودند خواجه مذکور مرزای
مذکور را ملازمت نموده و بی بی فاطمه بیگم را معلوم شد که محمد طاهر
میرک ملازم مرزا هندال از قبل مرزای مذکور در قندوز بود
عرضه داشت کرده بمرزا سلیمان قندوز را پیشکش کرده بوده
مرزا ابراهیم و حرم بیگم میروند که در قندوز در آیند خواجه
باندک کسی بودند و خواجه هشتاد جوان خوب مکمل همراه داشت
نوکران همه اتفاق کردند که مرزا را گرفته الغار کرده بکابل
می بریم چون در میان ولایت بود و خواجه مرد تاجک بود این
مهم در حوصله خواجه نگنجید و از انجا خوجه را پیش مرزا سلیمان
رخصت کشم دادند مرزا ابراهیم گفتند که بیگم که از قندوز
برگشته بیایند هر مهمی که داشته باشید مهمسازی شما کرده
رخصت خواهند کرد نیم شب بود که مرزا ابراهیم و حرم بیگم
کوچ کرده متوجه قندوز شدند و خواجه و بی بی فاطمه بکشم

خوج

از مهتر بهاکه رکاب دار شربت لیمون می طلبید و حضرت
هم بشربت لیمون میل تمام داشتند و دران ولا از بلخ کاروان
نیامده بود و آب لیمون کم بهم میرسید و خوجه جلال الدین محمود
جون میرسامان بود بر کیب داران کفت که بمرزا دیکر شربت
لیمون راست مکنید و هرگاه مرزا طلبید بکوئید که خواجه
سر شیشه را مهر کرده اند رکابداران این معنی را کفتند
جون این خبر بمرزا رسید و مرزا انتظار خواجه می بردند
جون خواجه از ارته باغ از ملازمت حضرت بیرون آمد
و چشم مرزا بر خوجه افتاد اعراض شده فرمودند
که ای مردک تو نوکر ما بودی نمک ما خورده چون به رکابداران
فرموده که با شربت ندهند و جون مرزا بسبب بهتانی
بینی خوجه را بریده بوده اند خوجه در جواب کفت که شما کی
نمک داشتید و اکر نمکی هم داده بودید از بینی من بر آوردید
و دیکر سخنان کفتند که لایق این تذکره نبود و این سخنان
را میر عبد الله بخشی اخیس بعرض حضرت رسانید حضرت

خوجه

خوجه را طلبیده فرمودند که آنجه مرزا بشما خطاب کرده و شما
جواب کفته اید تحریر کنید خواجه سخنان که بالا کذشت مکرر
بعرض رسانید حضرت تبسم فرمودند و مردم عاقل که در مجلس
بودند حمل بر بی عقلی مرزا کردند جون مردی را بینی بریده بودند
و در بند او بودند جه وقت کفتن این نوع سخنان بود بعد از ان
مرزا مذکور بخوجه جلال الدین محمود فرمودند که پیش مرزا سلیمان
به ایلچی کری که می روی مرزا آرا همراه ببر تا مرزا سلیمان مرزا
را به بلخ پیش پیر محمد خان فرستند و خوجه جلال الدین محمود به
بایزید بسپردند تا کرکشتم محافظت و خدمتکاری مرزای مذکور میکرد
شاهزاده خانم دختر مرزا سلیمان را هم حضرت خواستکاری
کردند و بی بی فاطمه را از برای این مهم خیر بخواجه مذکور همراه
کرده حلقه و انکشتری و سرپا و قماش و قند وغیره آنجه
اسباب نکاح در کار بود از خواجه مذکور فرستادند جون
از کابل بر آمده کوج بر کوج از کوتل پنجهیر راه اندراب و خوست
بور سک و از ورسک سفر خار و از قرخار جون بکلاوکان کرده

مذکور

نامم بداغ بنده با داغ حیدرم ‖ هر جا شهیست در همه عالم غلام ماست

بعد ازان دیندار بیک و حیدر دوست مغل قاجی و مست علی قورچی
را که در جنگ اشترگرام که بدست افتاده بودند در عقب باغ
صورت خانه در لب دریای کابل بقصاص رسانندند سبب
کشتن دیندار بیک گناهان که درسند ازو واقع شده بود در
حیدر دوست را بجهت فتنه که قرجه خان خیال کرده بود که همه
را او باعث بود و مست علی را بجهت انکه در درهٔ قبچاق فرموده
بودند که بر دم مرزا کامران بتازد در جواب گفته بود که
با بهائی که جبیبهٔ خوب داده اید بتازند چون حضرت
هنوز از گرد راه نیاسوده بودند که خبر آمد که مرزا کامران
بجانب ماهی برکه رفته بوده از راه کوبل بادیج بخانه ملک
مندراولی رفته چون او ملک کلان مندراول بود مردم آن
تومان را جمع ساخته بنیاد فساد خیال کرده اند بهادر سلطان
ولد حیدر سلطان شیبانی و محمد قلی برلاس و قوندق سلطان
برادر پیرم اغلن و جان محمد بهسودی و جمعی دیگر از سپرداران دیگر

جوانان

جوانان را بر سر مرزای مذکور فرستادند مرزا چون هنوز
جمعیت نکرده بودند و این ها زود در رسیدند مرزا تاب
نتوانست آورد لشکر حضرت رو در آورده مرزا را بر داشته
بسر درهای علنگار و علی شنک که بالای مندراول واقع شده
راندند مرزا دانست که جائی نیست که مهم از پیش رود خود را
بمیان افغانان مهمند و خلیل کشیدند و لشکر مراجعت نموده
بکابل آمد یک روزی در پیش دیوان همه از تردد خود حرف
می زدند قوندق سلطان گفت که بهادر نهایتش از ما یک
قدم پیش بود بهادر سلطان گفت که راست میگوید مثل است
که از مردی تا نامردی یکقدم است این سخن به بندگان حضرت
رسید که کار را بهادر کرده جلدو انعام مشار الیه شد بعد
ازان مرزا عسکری که در جنگ اشترگرام بدست افتاده
بود مقید داشتند بخواجه جلال الدین محمود سپردند که
به بدخشان برده بمرزا سلیمان سپارد خوجه مشار الیه مرزا را
در پیش رکابخانه خرگاهی بر پا کرده نگاه میداشت و مرزا هر روز

که ازین کاروان گرفته بود بخواجه داده خاطر جوئی نمود
و بعد ازان همیشه خصوصیت داشتند و آن اسپ را بعد از جنگ
اشترگرام و فتح کابل بایزید را که حضرت بخواجه سپرده بودند
بمشارالیه داده بود و آن اسپ حبقون بود و آن مقدار دو
داشت که در کابل اسپی دیگر با وی همراه نبود چون خبر توجه حضرت
بمرزا رسید بابا چوچک و ملا شفائی را در کابل گذاشته لشکر
را گرفته متوجه آب باران شد و قرچه خان را پدر گرفته سپه
سالار لشکر کرد و شاهزاده عالمیان جلال الدین محمد اکبر مرزا را
دران لشکر همراه برد و چون مرزا بلب آب باران رسید
ازان جانب هم مرزا ابراهیم و مرزا هندال و حاجی محمد کوکی و
جمعی دیگر از هراولان حضرت در بالای کوتل اشترگرام ظاهر
شدند و متعاقب هراولان حضرت و مرزا سلیمان هم رسیدند
و خیال جنگ نداشتند و نماز دیگر همون روز در لب آب بمرزا — جنگ
پیوست چون همه وقت دولت حضرت قوی بود مرزا شکست
یافته بجانب ماهی پر وزاله فرار نمود و قرچه خان دران

جنگ

جنگ بدست ملازمان مرزا هندال زنده افتاده پسر او را بطریق
ترجمان تسلیم کرده بپیش حضرت رسانیدند و حکم شد که برده از — اسپ
دروازه آهنی بیاویزند و سه چهار روز قبل از جنگ بجهت
تشدد پسر اولان ∴ قوندک سلطان و بایزید در دیه نو در
خانه میر شهاب پنهان شده بودند همون سحری که پسر قرچه خان را
از دروازه آهنی آویختند از محنت پنهان شدن و گریختن خلاص
شدند و بایزید چون از خانه که پنهان شده بود در آمد اول کسی که
در خورد ابوالحسن دیوانه قرابت قرچه خان که در محل زیرکی نون
مرزا از لب آب باران گریخته بود و بایزید چون اسپی نداشت
مشارالیه اسپ را به او گذاشته باین تقریب خلاص شد و نیکخواهان
حضرت همه جا مسرور و مخالفان منکوب شدند و شکست قبچاق و فتح
اشترگرام در سنه ۹۵۷ واقع شد مدت هردو جنگ از شصت
روز بیش و هشتاد روز ... نبود و باز بندگان حضرت بدولت
و اقبال در کابل نزول فرمودند و این قطعه مناسب حال واقع شده

قطعه
باز آمدیم و سکه دولت بنام ماست ❀ اقبال یار گشت و سعادت غلام ماست

مرزا ابراهیم ...

اجلال ارزانی

حسین قلی سلطان را سوار شده و تاج مشار الیه را بر سر نهاده
و خنجر او را بر میان بسته ظاهر شد که حسین قلی سلطان را او فرود
آورده پیش میرزا برده بوده میرزا کامران در خانهای آشنا
دوست نقاش فرود آمده که در دامنهٔ کوه عقابین است
و قاسم برلاس که حضرت کابل را با او سپرده بودند و شاهزادهٔ
عالمیان جلال الدین محمد اکبر میرزا هم در قلعه بودند تا چند روز
نگاه داشت قلعه کرد آخر الامر بی دولتی رهنمون او شده
قلعه را بعهد بمیرزا داد و شاهزادهٔ عالمیان را مقید ساختند و میرزا
از پی جمع کردن لشکر شد تا دو ماه سامان لشکر می نمود و حضرت
هم باندراب رسیده میرزایان این خبر ناخوش را شنیده
هنوز بجایگیرها خود نرفته آمده بحضرت ملحق شدند و امرائی
که براههای هند و کوه بجهت محافظت فرستاده بودند همه در
اندراب بپابوس مشرف شدند درین اثنا هزار اسپ از
بلخ برآمده متوجه کابل شده بود و کاروان باشی میر سید
علی سبزواری بود خواجه جلال الدین محمود دو جامه را فرستاده

آن اسپها را آورده بها نموده پیش بابا میان بخش کرد تمسک
نوشته دادند که انشاء الله بعد از فتح جواب گویند قریب
بدو ماه حضرت در اندراب مهمسازی لشکر فرمودند و آب
اندراب را پل بسته شد و علی دوست بیاول را بر سر پل مانده
بودند که کسی از پل بی حکم نگذرد خواجه جلال الدین محمود در رسیده
دیده که حاجی محمد خان با قشقه از پل گذشته سیل میکرده
مشار الیه به علی دوست بقدر اعتراض کرده که هر کس که ازین
پل گذشت مثل است که حاجی حاجی را در مکه می بینند و حاجی محمد
خان ازین سخن بر آشفته رنجیده رنجش خان مذکور بحضرت
رسید حضرت جلال الدین محمود را طلبیده فرمودند که بخانهٔ
حاجی محمد خان رفته عذر خواهی کن که وقت نازک است
و خواجه مذکور عرضه داشت کرد که خان مذکور بی اعتدالی است
بمن بیحرمتی خواهد رسانید حضرت فرمودند که چون ما می فرستیم
ملاحظه خواهد کرد چون خواجه بخانهٔ خان مذکور رفته عذر
خواهی نمود و همون حاجی محمد خان اسپ سیاه الیهٔ یال درازی

می دید از سرکوب سراشیب شده متوجه علمها شد و علمداران
تاب نتوانستند آورد علمها را برتافته فرار نمودند و قاسم
حسین خان بهمون جمعیت که ایستاده بود برگشت و حضرت
با مردم فرار نموده متوجه آن دره که از دو آمده بودند شدند
و بابا نام ملازم مقدم بیگ حرامزاده از دنبال حضرت رسیده
شمشیر بتاج ایشان انداخته چنانکه پس گوش مبارک ایشان
مجروح شد و شمشیر دیگر علم کرده بود که حضرت برگشته خطاب
کردند که ای قلتغچی قلتاق از صلابت بادشاهی نتوانست مرتبه دیگر
شمشیر انداخت و مهتر سکائی توشکچی حضرت هم درین اثنا
درمیانه درآمد آن حرامزاده برگشت و بقرچه خان هم نادانسته
شمشیری در جنگگاه بر سر او انداخته بودند چنانکه یکماه جراحت
او را مرهم می نهادند و حسین قلی سلطان مهردار و تاجی بیگ
زنده بدست افتادند هر دو را میرزا بشهادت رسانید و مردم
شکست خورده به راه رجوع کردند و مردم میرزا متعاقب
پاره از دنبال حضرت بجانب قوربند روان شدند و جمعی براه

کابل

بغضب

کابل و جمعی دیگر بدره که بموضع استالف میرفت و بایزید
درین جماعه همراه بود که با استالف میرفتند و از مردم اعیان
دران جماعه پیر دار بیگ ولد قرچه و ابراهیم ایشک آغای
و خواجه قاسم بیوتات و مست علی قورچی و امام قلی قورچی
و جمعی دیگر و امام قلی و ابراهیم زخمها داشتند و هزارها هم
سر راه گرفته جمعی دیگر ازین مردم زخمی شده اسب و یراق
را هزارها گرفتند روز دیگر چند کس ازین جماعه پیاده به استالف
رسیدند و ظاهر شد که ابراهیم و امام قلی بهمان زخمها از دنیا
رفتند و چون جو در وجود داز گرمی هوا بایزید برگهای جگری را
جامه ساخته بخارهای صحرا دوخته پوشیده خود را باستالف
رسانید رئیس پیر محمد استالفی بایزید را شناخته سرپا و کفش
آورده پوشانیده و روز دیگر به بهزادی که جاگیر حسین قلی سلطان
مهردار بود آمده خبر کشته شدن حسین قلی سلطان و تاجی بیگ
ظاهر شد روز دیگر در کابل بسر خیابان رسیده بابا دوست
یساول میرزا سلیمان که دران ولا پیش میرزا کامران می بود اسب

وارد واز دنبال کوچ کرد و میانه منزل و درهٔ قبچاق یک
کروه فاصله پیش نبود همان زمان بدرهٔ مذکور رسیدند و میر
و بالتو بیک و تاپخچی هم آمده ملحق شدند و آثار هراولان مرزا
هم ظاهر شد چون بندگان حضرت یک تیر پرتاب بدرون
دره درآمدند و یک تیر پرتاب دیگر کوهی در میان دره ظاهر بود
که هراولان مرزا قشل آق سلطان و باباسعید قبچاق و جمعی
دیگر در عقب آن پشته بودند و پیش پشته پلنگ لاچی داشت
حسین قلی سلطان مهردار و قوندک سلطان برادر بیرم اغلن
و مرزا قلی چولی و پیر محمد اخته و فرید و ق تغائی نواب محمد حکیم
مرزا و جمعی دیگر بهراولان مرزا تاختند چون زمین شیخ
بود نتوانستند بهراولان رسانیدن آنها بشیبه تیر کردند
تیری به پیر محمد خان خورده درجه شهادت یافت و اسپ مرزا
قلی بسر رفته های مشار الیه شکسته بود و پسر مشار الیه از
جمله قورچیان حضرت بود بسر پدر خود تاخت که پدر خود را سوار
کند او نیز بشهادت رسید و تیری براسپ حسین قلی سلطان

مهردار

مهردار رسیده از اسپ غلطید پایزید ملازم مشار الیه اسپ
کشیده او را سوار کرده به پیل حضرت ملحق ساخت و حضرت
نیز بدولت بر سر کشته‌ها رسیدند و درین اثنا مرزا کامران بر بالای
پشته برآمده پرکوب شد و عورات و دختران مرزا نیز
دستار بسته همراه مردم مرزا ظاهر شدند و توپچیان که در
جلو بودند غلوله تفنگها نمانده بودند و اکثری از توپچیان مرزا بودند
که در کابل ملازم حضرت شده بودند چون مرزا پرکوب برآمده
بود دو سه دفعه شلپه تیر کردند و اکثر اسپان و مردم
پیل بادشاهی زخمی شدند درین اثنا حضرت بمست علی قورچی
فرمودند که تو جوان مردانه درین وقت چون استاده
آن بی سعادت در جواب گفت که با تنهائی که جبیه خوب
داده اید بتازند قاسم حسین خان آن طرف آب با جمعیتی
خوب ایستاده بود و پیش او جای تاختن بود بهراولان مرزا
نتاخت کوتاهی کرد و دیگر از سرداران بجمعیت همراه کسی نبود
که با مرزا جدل تواند کرد و مرزا چون زبونی لشکر حضرت را معاینه

خودرا

واین خبر بمرزا سلیمان و مرزا ابراهیم که در سر دریا بودند و مرزا
هندال که در قندوز بود رسید همه باتفاق بر سر مرزا کامران
که در تالیقان در آمده بود متوجه شدند مرزای مذکور از
آمدن مرزایان خبر یافت و مقاومت نتوانست کرد از تالیقان
مع بسائی بر آمده متوجه کوتل هند وکوه شد که از راهی که برف
کمتر باشد گذشته از میان هزارجات به بگرو و خود را بمیان
هزاره رساند و از انجا به بگر چون این اخبارات بحضرت رسید
بدولت از کابل کوچ کرده بدرهٔ قوربند در آمدند و مرزایان از
عقب مرزا کامران در آمده حضرت حاجی محمد خان کوکی و خواجه
جلال الدین محمود که دران زمان سپاهی و جمعیت خوب داشت
و جمعی دیگر را براههای ضحاک و بامیان فرستادند و منعم بیگ
را و جمعی دیگر را براه سارو اولنگ بجهت محافظت فرستاد
و تردی بیگ اطاوه و جمعی دیگر را بکوتل پنجهر فرستادند
و قرجه خان و مصاحب بیگ وغیره که از قلعهٔ تالیقان بر آمده
بودند و با انکه لشکر بلخ کشیده هنوز مردود بوده در ارد

بودند

بودند میر اصغر منشی و بالتو بیک را و تاغچی بیک تاشقری را
واقبال بجهت محافظت راه بدرهٔ قبچاق فرستاده بودند و خود بدولت
با جمعی بکوتل تو متوجه شدند نزدیک بچنار سوخته فرود آمده
سوسان بودند که مابین دره قبچاق و راه تو است و قرجه خان جا
برای مرزا فرستاده بودند که هیچ راهی خلوت تر از دره
قبچاق نیست کم برفی کوتل مذکور هم بمرزا رسیده بود از لب
آب اندراب بکوتل قبچاق متوجه شده اند و عرضه داشت میر منشی
و جماعه که در درهٔ قبچاق بودند رسید که مرزا باین دره و کوتل که
بابان ایم متوجه شده اند حضرت دران منزل توقف فرمودند روز
دیگر یکپاس بود که نوکر میر منشی تاخته بنفس سوخته فریاد کرد
میگفت که مرزا رسید چنانکه مردم اردو خیلی برهم خوردند
و حضرت اعراض شده آن مرد را کردنی و کتک فرمودند همان
زمان جیبهای که در قورخانه بود به یکبا قسمت فرمودند
بمست علی قورچی که از غلامان شیخ خوجه خضری بود جبه زبون
رسیده بود مشار الیه نپوشید حضرت سوار شده متوجه شدند

در قلعهٔ قوربند نزول فرمودند و از انجا شب در میان دره
خواجه سیاران نزول فرمودند و از انجا بقره باغ و از انجا
بمعموره نزول نمودند و از انجا که بدولت سوار شدند اول رمضان
سنه ۹۵۶ بود که در قلعهٔ کابل نزول اجلال ارزانی فرمودند
و آن زمستان همین سال را بدولت و اقبال در ارک کابل
بصحبت گذرانده در اول بهار بطریق عادت باره باغ
تشریف بردند و پیکان نیز هر یک بمنزلهای خود درآمدند و در
ماه شوال همین سال حسین قلی سلطان مهردار را خدا پسری داد
و او را ابوتراب نام کردند و بایزید را هم در بیست و هفتم همین
شوال خدا پسری داد و چون حسین قلی سلطان او را سعادتیار نام
کردند و سعادتیار بیک مذکور در بالاخانه حریف بیک ولد
ملا عبد الخالق اخوند مرزا کامران که متصل بخانه اخوند مذکور است
و خانه اخوند در ارک کابل است **فصل سیوم برآمدن مرزا**
کامران و مرزا عسکری از کولاب و خبر یافتن حضرت و برآمدن
از کابل و متوجه شدن بدرهٔ قبچاق بجهت دفع و رفع مرزا کامران

مرزا کامران مرزا عسکری را در کولاب مانده خود برآمده باز یاغی
شده بنیاد فتنه و فساد نمود چنانکه اکثر جاهای بدخشان را
تصرف کرد مرزا سلیمان و مرزا ابراهیم خود را ببر درهای کشیدند
و چاکر علیخان ولد سلطان اویس بیک مع برادران و مردم
کولاب اتفاق کرده بر سر مرزا عسکری آمده کولاب را قبل
کردند و مرزا کامران بکولاب رفته مرزا عسکری را مع اوردو
از کولاب برآورده بخود ملحق ساخته آمده در نواحی آب کلچه
فرود آمده بود که روز دیگر طاول ازبک که بتاختن
بدخشان آمده بودند ناداشته در اردوی مرزا ریخته اند و
مرزا را آن قدر فرصت نشده که اوردو را بخود همراه برد چه ریده
مع مرزا عسکری و مرزا عبد الله با معدودی چند فرار نموده
ازبکان بسائی و اردو را بتمام تصرف کرده بجانب بلخ متوجه شدند
و پیر محمد خان حاکم بلخ خبر یافته بسائی ها را از پیر طاولان جدا
نموده رخصت کرده و اسباب اردو را از پیر طاول چه نوع بوان
گرفت الغرض مخالفتی که مرزا مجد دا کرده بودند بالفور خبر یافتند

سخن بگوش میرسد چنان بخاطر میرسد که کنایت بما میگویند
ازان منزل ها بکابل چپین قلی سلطان دیگر بحضرت نزدیک
نگشت با انکه حضرت مکرر او را یاد کردند چون حضرت نماز
پیشین بمیان دره که مرد رپید نام ایماقات که آنجا قشلاق
نموده بودند از آمدن حضرت اندیشه نموده متفرق شدند بعضی
علفهای ایشان در جاها بود بدست سپاهیان افتاده بنده درگاه
بایزید اندک بادنجانی و کدوی بدست آورده زین استر که
دران منزل برده بودند شناخته از برادر شاه ولی انکه گرفت
و زین کهنه که از برادر زلو خان گرفته بودند بعد از نهار
هشت باد و دادر ته کوتل پیچ پیچ که از کوتلهای هندوکوه
است فرود آمدند حضرت فرمودند که چند روز شد که
خواب نکرده ایم بهادر سلطان ولد حیدر سلطان شیبانی
را طلبیده سر مبارک خود را بر زانوی او نهادند و فرمودند
که آنچه دانی بخوان تا مرا خواب برد عرض کرد که حکم شود
که بایزید هم در گوید کی همراهی کند بایزید بموجب حکم عمل

نموده

نموده چون حضرت اظهار گرسنگی نمودند بایزید در صدد این
شد که طعام بهم رساند سیری که دران جاهای که از مردم جدا
شدند آب کشیده اسپان را آب داده بود چون خراب شده بود
انداخته قبهٔ فولادی داشت خوش کرده نگاه داشته
بود و از گوشت اسپ که در بالای کوتل قسمت شده بود و از
پشت یخنی که در چار چشمه بچپین قلی سلطان الش عنایت شده
بود و از کدو و بادنجان که در دره بدست آورده بود از بهتا
طعامی در قبهٔ سپر مهیا ساخته چون بدولت بیدار شدند از ان
طعام تناول فرمودند و بارها در کابل می فرمودند که هرگز با آن
لذت طعام نخورده بودیم و آن شب پیر محمد اخته خیلی خدمتگاری
نموده و رفته از درها هیمهٔ خشک می آورد و آتش می افروخت
که حضرت سرما نخورند و در ته دیگ طعام هم آتش میکرد
نماز بامداد سوار شده متوجه کوتل شدند حیدر محمد اخته بیگی را
رخصت ایماق تولکچی که در نواحی قوربند بود و قوربند دران
وقت بجاگیر مشار الیه بود فرمودند و نماز دیگر بدولت

یخنی آوردند حضرت پارهٔ ازانها تناول فرموده بهمه
قسمت کرده به بعضها الش هم دادند و کتابت بشاهزادهٔ
عالمیان مرزا جلال الدین محمد اکبر و بیگمان و حرمهای که در کابل بودند
نوشته به پیک محمد اخته بیکی سپرده رخصت کردند مضمون
آنکه خاطر جمع دارند که بصحت و سلامت می رسیم و خود بدولت
سوار شده بدره که مرد در آمده متوجه کابل شدند چون اندک
راه رفتند حسین قلی سلطان مهردار کرنش کرده بطریق
عادت همراه شد حضرت فرمودند که در سر چشمهٔ سخنان
که میکفتی خوب معلوم نشد تعرض شما با بود یا بدیگری تعریض کن
که بکه سخن میکردی و تقریب چه بود سلطان مشار الیه عرض کرد
که تقریب آن سخنان را تولک قوچی میداند بعرض رساند تولک
بر جانب دیگر حضرت می رفت حضرت متوجه شده از تولک
رسیدند تولک کیفیت سر چاه و دلو را بنوعی که کذشته
بود بعرض رسانید حضرت از روی شفقت و مرحمت عذر خواهی
حسین قلی سلطان نموده فرمودند که درین نوع وقتها هر جا

را بعرض رساند تعرض فرمودند که لعنت بر اینکسان باد که دریا
طور وقتی این عمل کرده اند صبح ازانجا کوچ نموده در لوجان
کلانتر ایماق ایلا یخی مع برادران که قبیلهٔ ایشان نزدیک
بود رخصت فرمودند و فرمان کلانتری مجدد ادا و مرحمت
فرمودند مع زیادتی علوفه و جاکیر چون صباح فرمان را
بجهت مهر پیش بایزید آوردند بایزید ازو بجهت اسپ
یک زین طلبید که [illegible] همراه نه حساب باشد مشار الیه برادران
خود را طلب نموده بصد محنت زین اسپ ازو گرفت چنانکه
معلوم می شد که پیش از زمان جنگز ساخته بودند و بایزید
دران وقت برابر صد زین طلا و نقره کرده منت عظیم داشت
وسپر آفتاب بود که بچار چشمه رسیده فرود آمدند و حسین
قلی سلطان از آب چشمه دست و رو شسته آب خورد و
شکر خدای عز و جل بجای آورد و گفت الحمد لله بعهدی که
کرده بودم توفیق یافتم حاجی محمد سلطان و حیدر محمد اخته
بیکی که از بالای کوتل نجانه تولکچیان رفته بودند چهار گوسفند

وعلی محمد قندوزی که دران وقت کلانتر سپاهیان قندوز
بودند میر پسند و پیرم اغلن و جمعی دیگر از نکان که از عقب
اردو آمده بودند از ماکد شد و قرار داد ایشان اینست
که تا دوشین و کلکی بروند و همان زمان اسپ محمد قلی شیخ
کان بمراتب سقط شدن رسید حضرت فرمودند که حلال
کرده گوشت او را بمردم قسمت نمایند و محمد حسین ناظر تقسیم
گوشت آن اسپ را نمود از انجمله یک کرد استخوان ران
بمصاحب بیک و حسین قلی سلطان مهردار رسید و آن
مقدار هیمه بهم نرسید که کباب توان کرد از خارهای که در
رنگ خار پشته از زمین بر می آید و انگشت ندارد و در ولایت
عراق آنرا گوند کوینده یا بزید از آن هیمه آتشی بر افروخت
و بمجرد رسیدن گوشت بر آتش خاکستر میشد و گوشت
همان طریق خام میماند و چون سه روز بود که آب و نان
بهم نرسیده بود مصاحب بیک گوشت خام را هرچند بدندان
می کند دفع جوع او نمی شد حسین قلی سلطان چون دید که سعی

میکنند که چیزی بهم رسد فایده نمیکند آخر سر خود را نهاد
و بخواب رفت تا وقت کوچ بایزید بعد ازین خدمت اسپ
حسین قلی سلطان مذکور را جلو گرفته جلو اسپ کامران قلی
ولد سلطان مذکور را بر رکاب اسب بسته و استر خود را
در رکاب اسب کامران قلی بسته بخواب رفت چون چند روز
بود که خواب نکرده بود هنوز بخواب نرفته بود که چشم باز
کرده دید که استر نیست کامران قلی را بیدار ساخته جلو اسپ
سلطان را باو داده خود بتجسس استر مشغول شد بر سر آن چاه
که پیاده آب بیرون می توانست آورد آمده استر را گرفت
بی زین و لجام چون استر را یال و کاکلی نبود که گرفته پارد
یرنکی بالای دستار بسته بود جهت احتیاط که اگر شمشیر افتد کار
بکند چون دولغه نداشت آن یرنکی را از سر وا کرده بر گردن استر
بسته پیش حسین قلی سلطان آورد چون حسین قلی سلطان از بردن
زین استر در هم شد چون حضرت نزدیک بودند ازین مقدمه
باخبر شده از حسین قلی سلطان پرسیدند سلطان مذکور حقیقت

که مبادا مردم ایلک خبردار شوند و روز دیگر آب نیافته بودند
روز پنجم نماز عصر بود که بسر کوتل چار چشمه رسیدند که دو چاه
بود که در ییلاق ایماق سایه عجبی است و بعد از سه روز از شکست
بآن نزول فرمودند و دو چاه بدستور چاههای که در بالا منزل
گذشته دران منزل بود یک چاه جای فرو آمدن پیاده
بود و چاه دیگر پنج شش گز ریسمان میخورد رسیدند چون
جاهی که پیاده درآمده آب میکشیدند چرکین شده بود حسین
قلی سلطان مهردار و تولک قورچی بر سر جاهی که طناب
میخورد رسیدند سید بالتو نام یکی از ملازمان حضرت از ان
چاه آب میکشید حسین قلی سلطان گفت که تعجیل بکش که ما هم آب
بخوریم مشار الیه از روی اعتراض بسلطان مذکور جواب
داد که هرکس سپاهیگری میکند باتباعش باید کرد حسین
قلی سلطان گفت که من نفهمیدم که چه گفت تولک قورچی گفت
یعنی شما را نیز قبقه بایست نگاه داشت که در این نوع روزی
بکار آید سلطان مذکور ازین سخن بسیار متالم شد و گفت چه

دانستم

دانستم که بعد از چند سال که عمر گذرانیده باشم و بکابل آمده
نوکر همایون پادشاه باشم و ایشان به بلخ آمده شکست خواهند
خورد مرا کرامات نبود که از برای امروز دلو با خود نگاه باید داشت باید
سلطان مذکور بحضور تولک قورچی قسم یاد کرد تا زمانی که آب
روان نرسیم و بمشت خود آب نخورم از کسی آب نطلبم بایزید
دران روز هر چند بایشان آب آورد نخوردند و دران اثنا
حضرت فرمودند که هیچکس پارچه نانی دارد که میخواهیم قبول
بخوریم بایزید روز شکست قوطی مربا و خلیته کلیچه که از رکیب
خواجه قاسم بیوتات گرفته بود هر دو را بنظر حضرت درآورد
حضرت از خلیته کلیچه درشتها را چیده گرفتند و ریزها را مع
خلیته به بایزید عنایت کردند و فرمودند که در قوطی چیست
عرض کرد که مرباست اما نمی دانم که مربای چیست چون قوطی را
واکردند مربای آلو بالو ظاهر شد حضرت قوطی را تمام گرفتند
و درهمین منزل محمد قلی شیخ کمان که از راه راست میرفت خبر
حضرت را شنیده آمده ملحق شد و تقریر کرد که میر اصغر منشی

که برادر اسپ قسرالطاق که خضر خواجه سلطان داشت و میرزا سلیمان
بجهت مهرانه بدخشان بحسین قلی سلطان داده بود و سلطان مذکور
بابایزید مرحمت فرموده بودند مانده شد و حضرت به بایزید فرمودند
که مردانه باشش تو اسب پیدا خواهد شد بعد از ساعتی سپاهی
استر رکیب حسین قلی سلطانرا سوار شده که در لب آب
غلام رکابدار را مع خرچین انداخته گرفته بوده پیدا شد
بایزید بحسین قلی سلطان گفت که استر رکیب را یک سپاهی
سوار شده می آید حضرت شنیدند فرمودند که بگیر چون آن
سوار نادانسته نزدیک آمد بایزید او را از استر فرو آورده
گرفت و آن شخص چون مضایقه میکرد بندگان حضرت قمچی حواله
آن سپاهی کردند که او استر خود را میگیرد تو چرا مضایقه
میکنی چون بدولت حضرت استر بدست آمد اسب مانده شده
را همانجا گذاشته تا دروازهٔ کابل به اسپ دیگر احتیاج نشد
نزدیک بشام بود که برسر چند جاه دیگر مثل این رسیدند
و قریب بهفصد هشتصد کس بحضرت ملحق شده بود حضرت لایق

نمیدیدند که این جمعیت همراه باشد فرمودند که امشب درین
منزل خواهیم بود چون مردم باب دادن اسپ مشغول شدند حضرت
حیدر محمد اخته بیکی را طلب فرمودند که بشاه بابائی تولکچی
بگو که راهبری پیدا کند که از بیراهه بکابل توان رفت چون شاه
بابا بملازمت رسید خدا بخشی یولچی نام که از ایماق ایلاچق
بود و یک چشم او کور بود بشاه بابا ذلیچه و طوق عنایت
کردند و برآورد که این راهها را خوب میداند بشاه بابا ذلیچه
و طوق عنایت کردند و برهبر هم وعدها یادشاهانه فرمودند
و نماز خفتن گذشته بود که شده بر نیزه بسته بدست بایزید
دادند که از دنبال رهبر برود حضرت نیزه را دیده متعاقب
روان شوند و ازین هفتصد هشتصد کس پنجاه شصتی خبر یافته
همراه حضرت شدند دیگران برسر جاها ماندند دو سه کروه
آمده بودند که دره پیدا شد که مار پیچ بایستی فرو آمد و مار پیچ
بالا رفت چون ازین دره گذشته شد تا یکپاس شب در همواری
میرفتند که رهبر گفت که اینک نزدیک است دهن اسپان را به بندند

را گرفته باشند چون بندگان حضرت ازین دره برآمده بجانب
دره دیگر که گمان راه داشتند متوجه شدند و بسر چاهی رسیدند
که صحرانشینان مواشی خود را آب میداده اند دو کس از سپاهیان
قبقه داشتند آب می کشید[ند] حضرت ازیشان آب طلبید
حضرت را نشناختند نه آب دادند و نه جواب بایزید ملازم
حسین قلی سلطان دران وقت بسر چاه رسید حضرت فرمودند
که من ازینها آب طلبیدم ندادند تو آب گرفته بیار چون یافتم
که حضرت را آب نداده اند صاحب قبقه را گردنی زده قبقه را
گرفته پر آب کرده بملازمت حضرت آورد حضرت آب را نوش
جان فرموده تحسین نمودند قاسم حسین خان یک گز اندازاز
حضرت دور تر ایستاده بود فرمودند که کروتی مارا پر آب
ساخته باقی را بقاسم حسین خان بده هر یا نام آب دار گروتی
در دست او بود پر کرده بشتاب الیه سپرد درین فرصت مردمی
که پراگنده شده بودند بحضرت ملحق شدند و حضرت بدولت
متوجه راه شدند و درین اثنا اسب الانه خانزاده مرزا سلیمان

و مصاحب بیک و محمد قاسم موجی و شاهم بیک جلایر وغیره
بهر کس میرسید میگفت که حضرت بدولت ایستاده جنگ میکنند
هر چند مبالغه می نمود هیچکس را یارای برگشتن نبود دران وقت و
هر کس را زوری بوده اسپ یکدیگر را کشیده سوار می شدند
حسین قلی سلطان مهردار او نیز ملاحظه نموده از راه خود را به کنار
گرفت نزدیک بدو پهر رسیده بود که حضرت بر بالای بلندی
ظاهر شدند چون بملازمت حضرت رسید کمال کلفت و رقت
ظاهر ساخته و حضرت انواع دلداریها میدادند که عالم سپاهی
گریست عیبی ندارد آن اسپ حضرت که زخم خورده بود در همین
مقام تصدق حضرت شد حیدر محمد اخته بیگی اسپ طرقی داشت
آورده بحضرت گذرانید و حضرت همان اسپ را سوار شده
از بیراهه بجانب دره صوف متوجه شدند و دو پهر گذشته
که بدره درآمدند و قریب یک کروه رفته بودند که از پیش
راه بدر رفتن نبود مراجعت فرمودند و بعضی جوانان که دغدغه
مردانگی داشتند رفته سر دره را گرفتند که مبادا اوزبکان سر راه

وحسین قلی سلطان مهردار را چنداول کذاشته بایزید ملازم حسین
قلی سلطان هم دران چنداولان همراه بود نماز بامداد بود که اردوی
شکستهای لب آب درهٔ کز رسیدا وزبک همان زمان از عقب
رسیدند و چنداول با وزبکان اندک جدل نموده تاب نیاوردند
و هریک بکوشهٔ رفتند و اوزبکان بمردم اردو دست انداز نمودند
وحضرت دران طرف آب با چندی از خدمتکاران ایستاده بودند
وخبر رسید که مرزا هندال با وزبک نزدیک بوده و اینچنین
بعرض رسید که بلک مرزا را دستکیر کرده باشند حضرت
ازین خبر متالم شدند حسین قلی سلطان مهردار بعرض رسانید که
اوزبکان آن طرف که سر راه کابلست که من ازان کذشته
می آیم کرفته اند لایق آنست که از آب عبور فرموده متوجه
کابل شوید حضرت فرمودند که توقف من بجهت مرزا هندال است
حسین قلی سلطان عرض کرد که مرزا هندال خورد نیست جوان
کلانیست بهر جانب که قبو یابد متوجه خواهد شد حضرت
بشاه قلی نارنجی که نزدیک ایستاده بود حکم فرمودند که رفته از

مرزا

مرزا خبر تحقیق بیارد حضرت بدولت متوجه کذشتن آب شدند
که جمعی اوزبکان از کنار آب سپر کوب بودند بجانب حضرت تیر
می انداختند و بنده که درکاه بایزید سپر را بجانب حضرت
پناه کرده بود که یک تیری آمده بپیشهٔ اسب حضرت رسیده آب
قله بود شرف الدین محمد خان اوغلی لله سلطان محمد مرزا که
در رفتن هری پیشکش کرده بوده و نذر الناظرین نام داشت
جون بدولت عبور فرمودند چندی که همراه بودند جنک کرده راه
از اوزبک کرفتند که حضرت بدولت کذشتند جون اندک
راهی رفتند حسین قلی سلطان را حکم کردند که مردم را جمع ساخته
برکردانیده بیاور که با اوزبکان جنک کنند مشار الیه عرض کرد
که این جماعه پیش میروند همه حضرت را می بینند و برنمی کردند درین
وقت هیچکس بسخن من عمل نخواهد کرد حضرت فرمودند که الحال
تو حکم نمی شنوی عرض نمود که پادشاه عالم مرا بحل کنید و روان
شد بایزید ملازم خود را کفت که تو همراه بیا این نوکران دیکر در
ملازمت حضرت باشند جون عقب مردم رسید قتل خضر خواجه

سلطان

دران جوبیار فالیز هندوانه رسیده بود فرود آمده چون از
سوختگی راه رسیده بودند لشکریان تمام از خوردن هندوانه
محظوظ شدند و نماز خفتن بود که امرا را جمع ساخته کنکاش طلبیدند
امرای که میل جنگ اوزبک نداشتند شهرت دادند که تا غایت
که مرزا کامران بملازمت نیامده بر سر کابل رفته خواهد بود و این را نیز
بعرض رسانیدند اگر نرفته باشد هم خواهد رفت چون حقیقت باین
نوع بسمع اشرف رسید جان کنکاش نمودند که هرگاه که با اوزبک
بجنگ پیش آئیم مادام که مدعا حاصل نشود مراجعت نمودن مناسب
نیست اولا آنست که بدولت متوجه کابل شوند که بعد از آن که مرزا
کامران کابل را بگیرد مشکل میشود ولایق جان دیدند که در نیم شب
کوچ کرده بکابل متوجه شوند و وقتی که پیر محمد خان می خواسته
که از آب عمو بگذرد عرضه داشت عبد العزیز خان که از بخارا آمده
بکمک می آمد رسید و اینکه پیر محمد خان از آب عمو نگذشت سبب
این بود که دو پهر شب که امرا از ملازمت حضرت بخیمهای خود آمدند
کوچ کرده از راه دره کز متوجه کابل شدند و نواب مرزا سلیمان

آستانه نذر که داشتند گذرانیده متوجه اردو شدند و هنوز
بارگاه بنوعی که می توان نشست بر پا نشده بود در غسل خانه
درآمده بغسل مشغول شدند و اردو بازار در کنار جوی و فالیز
آستانه فرود آمده بود و مردم اردو از غنیم غافل بودند
که آواز غوغای از جانب اردو بازار برخاست جماعه از سپاهیان
سوار شدند معلوم شد که شاه محمد سلطان حصاری و ولد بردم
سلطان با چند نفر بر اردو بازار ریخته کابلی برادر محمد
قاسم موجی و پسید محمد بکچه و محمد جان ترکان با جمعی بسلطان
مشار الیه روبرو شده جنگ شد کابلی مذکور در جنگ کشته و سر
مشار الیه را بریده به بلخ بردند و اتکن بهادر از نوکران
شاه محمد سلطان را گرفته بملازمت حضرت آوردند زخم شمشیری
بر بالای بینی اش بود و در وقت که اتکن را بملازمت حضرت
آوردند بایزید ملازم چیش قلی سلطان مهردار دران معرکه
حاضر بود حضرت از اتکن پرسیدند که چه کس بود که تاخت
به آورده بود اتکن بعرض رسانید که شاه محمد سلطان

اردو

پس

حضرت در سمرقند و بخارا و بلخ خوانده شود و دو هزار نفر چیده از
لشکر سمرقند و بخارا و بلخ وقتی که بهندوستان روان شوید
در ملازمت باشند این التماس را هم قبول نفرمودند آخر کوکچک
بی درمن و محمد قلی بی و عرب بی و حیدر قلی بی و نوروز بی
قشبچی و خان مرزا و طوطی مرزا و ایل مرزا و سلطان محمد میرآب و قدش
اوغلان و بوری دیوان بیکی و این جماعه که در قلعهٔ ایبک بدست
افتاده بودند آسامی ایشان در بالا ذکر شده بکابل فرستادند
و اتالیغ را در دو نگاه داشتند و خود بدولت کوچ کرده از راه
خلم متوجه بلخ شدند از موضع خلم گذشته در مقام باباشاهو
نزول فرمودند و آن شب تمام شب سپاهی چپه پوش
و اسپان یکیچ بودند چون قراولان سپاهی اوزبک دیده
بودند از دورا حکم فرود آمدن نشد و صباح قراولان خبر
رسانیدند که اگرچه پسر محمد خان از بلخ برآمده اما هنوز از
از تخته پل نگذشته بندگان حضرت با آستانهٔ شاه اولیا
دمان
متوجه زیارت شدند و تا یکپاس روز در آستانه بودند و بجا

راتنک قبل کردند چون در قلعه آب و ذخیره نبود و این هم دانسته
بودند که پسر محمد خان نمیرسد و کومک هم نمیتواند فرستاد
روز دیگر امان طلبیده همه به پابوس سرافراز گشتند و رخصت
یافته بهلوی چادر قرچه خان فرود آمدند روز دیگر ایشانرا
با جمعی دیگر از امرای خود طلبیده کنکش پرسیدند که بلخ را چه
نوع میگیریم خواجه باغ اتالیغ عرض کرد که ما باغی ایم از ما
چون کنکش می طلبید حضرت فرمودند که اوزبکان مردم راست
اند و ما ترا در میان اوزبکان شنیده ایم از همه راست تر
و درین کنکش می آزمائیم او برخواسته بعرض رسانید که اگر
میل گرفتن بلخ دارید پایان همه را گردن زنید و حضرت
بدولت الغار کنند که بلخ از ایشانست حضرت فرمودند
که شما مسلمانید این قدر مسلمانرا چون بکشیم بعد از ان اتالق
عرض کرد که هرگاه این معنی را قبول نفرمودند شق دیگر
هست اگر فرمائید عرض کنم پیر محمد خان از سخن من بیرون
نیست از خلم ایجانب را بشما پیشکش کند و خطبه و سکه بنام نامی

حضرت

جون حضرت بدولت بنارین نزول فرمودند مرزا سلیمان
و مرزا هندال و مرزا ابراهیم بشرف ملازمت مشرف گشتند
و مرزا سلیمان بعرض رسانید که مرزا ابراهیم رخصت شود که بجهة
بعضی خدمات ضروری بدخشان درکشم باشد و پسر او نیز
نماید حضرت رخصت فرمودند و ازانجا متوجه بلخ شدند خواجه
دوست خاوند را که قبل ازین بطلب مرزا کامران و مرزا عسکری
بکولاب فرستاده بودند درهمین منزل عرضه داشت
مشار الیه رسید که مرزایان ساختگی لشکر خود نموده درین
روزها بملازمت می رسند جون این عرضه داشت رسید
بدولت کوچ بر کوچ متوجه بلخ شدند جون به بالغهٔ خرم و سار باغ
رسیدند حضرت بجهت تجدید وضو از راه بخار فرود آمده
بودند شیر محمد بگته از یکهٔ توایان حضرت بود پلنگی را به تیر زده
بود آورد حسین قلی سلطان مهردار بعرض رسانید که وقتی که مرا اسیر
مقید ساخته پیش کستن قرا سلطان حاکم بلخ آورده بودند
داود رجک تو دمیمه بود دمیخواست که بر سر خراسان رود

اغلن

در حضرت بیستم بلخ... شده بودند

تحفی

تحفی همین نوع پلنگ زده آورده بود داد زبگان پیر زانو زده
عرض کردند که مارا باین لشکر رفتن مناسب نیست و لشکر را
برطرف کردند حضرت فرمودند که ایشان دشمن اند هرچه که بر
ایشان دشمن اند بد هرچه که بر ایشان بد است بما نیکست دیگر کس
را مجال دم زدن نماند و چاد رقراجه خان ظاهر شد که بر پیشه
حضرت برآشفتند دو سه کروه گذشته فرود آمدند و روز دیگر
بدولت متوجه ایبک شدند جون هر اولان به نزدیک ایبک رسیدند
خواجه باغ اتالیغ که اتالیغ پیر محمد خان بود و ایل مرزا و طوطی مرزا
و سلطان محمد میرآب و نوری دیوان بیگی و نوروزبی و خدابردی
اوغلن و آخ کوجک بی درمن و محمد قلی بی و عرب بی و حیدر
قلی بی و خان مرزا و جمعی دیگر از اوغلانان و امرای پیر محمد خان
در قلعه ایبک درآمده بودند و همچنین معلوم می شود که خبر نداشته اند
که حضرت باین تعجیل متوجه بلخ شده اند هراولان قلعه را در میان
گرفته کس بحضرت فرستادند که این جماعه در قلعه اند ایشان
را دیگر محل برآمدن از قلعه نشد همان زمان حضرت رسیده قلعه

وکلکاران وپیلداران راجمع ساخته حکم فرمودند که بامرات تشمت
نمایند و در ده روز با تمام رسید و بندهٔ درگاه بایزید بیم
دران قلعه کار کرده بیک میرک را جاگیردار و حاکم آن قلعه
ساخته جمعی دیگر را کومک مشار الیه گذاشتند و ذخیره
از دیهای خوست و اندراب و پنجهر تعین فرمودند در
روز یازدهم بدولت کوچ کرده متوجه کان نقره شدند و کان
نقره از قلعه دو پهر کروه بجانب دست راست راه کابل
بود چون بکان رسیدند آنجا پهلوان دوست را طلبیده
حکم فرمودند که پاره پیلداران آورند که کار کنند
جماعهٔ که از حاصل کان اطلاع داشتند بعرض رسانیدند که حاصل
کان بخرج وفا نمیکند بدولت یکپاس شب بود که از انجا روان
شدند و با مداد بکوتل اشترگرام که رسیدند راه گم شد
و علی دوست و عبد الوهاب یساولان که پیش بودند نزدد
بسیار نمودند راه را نتوانستند یافت بعد از ساعتی پیاده
بنظر درآمد حضرت فرمودند که چه کسی آنکس در جواب گفت

کبنده

که بنده خدا حضرت فرمودند که همه کس بندهٔ خدایند نام خودرا
بگو آن شخص گفت که خاک حضرت فرمودند که نام خودرا
بگو خاک چه معنی دارد بعد ازان آن شخص گفت که هرچه
خوانید چون راه گم شده بود و حضرت را بقدر اعراضی شده بود
فرمودند که کیدی یا بگوه دلال کدام یکی خوانیم و بایزید بیات
تا آن تاریخ پنج شش سال بود که در گرد حضرت خدمت میکرد
بندگان حضرت را بآن اعراض هرگز ندیده بود بعد ازان آن
پیاده رهبری نموده ایشانرا بموضع اشترگرام رسانیده و
در لب آب پنجهر نزول فرمودند و ازانجا کوچ کرده بقره باغ
و روز دیگر بکابل تشریف بردند و آن سال تیرماه سنه ۹۵۵
بود و ایام زمستان را بدولت در کابل گذرانده سامان
لشکر بلخ نموده اوایل بهار متوجه بلخ شدند و فرامین
بمرزایان صادر شد که مرزا کامران و مرزا عسکری از کولاب
و مرزا سلیمان و مرزا ابراهیم از کشم و مرزا هندال از قندوز
متوجه موضع نارین شده باردوی ظفر قرین ملحق شوند

و بالتوپیک بجهت مبارک بادی کولاب باردوی مرزا کامران
رفتند مرزا نمازپیشین را ادا کرده بیرون آمدند و این جماعه مرزا
را ملازمت نموده پروانه کولاب رسانیدند مرزا در جواب گفتند
که من صاحب کابل و بدخشان بودم کولاب یکی از پرگنات بدخشان
است باین جاگیر نوکری چون قبول می کنم چین قلی سلطان عرض
نمود که شما را پادشاه زاده بعقل شنیده بودم و هید انستم این
تقصیرات که از شما واقع شده و نوع خاطر سیر می کنید عجب
است که باوجود آن جاگیر میدهند و شما مضایقه می کنید مرزا
کامران را این سخن بسیار اثر کرد و دانست که آنچه میگویند
واقع است برخاسته بجانب حضرت تسلیم کردند روز دیگر در
محل کوچ مرزا بملازمت حضرت آمده باسب و سرپا و ولایت
کولاب سرافراز گردیدند و مرزا عسکری و چاکرخان را بمرزا همراه
نموده بکولاب تعین فرمودند

بیت

تو ئی و کهنه رباطی فتاده بر سر راه ❊ ز هر که خواه استان و بهر که خواهی ده

واکثر نوکران چاکرخان درین منزل از مشار الیه جدا شده

ومیدانم

بمرزا کامران همراه شدند و مرزا بخوشی و خوشحالی تمام رخصت
یافته متوجه کولاب شدند باوجود این همه تقصیرات در ثانی الحال
نوازشها و جاگیرها یافتند و حضرت بدولت و اقبال باردوی ظفر
قرین متوجه کابل شدند و مرزا سلیمان متوجه کشم و مرزا سندال
متوجه قندوز شدند بندگان حضرت چون در سراب که یکی
از دیهای اندراب است نزول فرمودند بخاطر شریف ایشان
رسید که سیر قلعه پریان کنند وقتی که حضرت صاحب قرانی
با کافران کتور جنگ کرده بودند در سرحد پنجهیر آن قلعه را
ساخته بودند به بینند روز دیگر چون بقلعه رسیدند چند
خانه بدستور سموچهای که صحرا نشینان بجهت روانات
خود در کوهها ترتیب میدهند ظاهر شد و سواد قلعه هم فی الجمله
بنظر در آمد روز دیگر در قلعه نزول فرمودند چون آب بسیار
دران جاری بود و هوای خوش داشت بندگان حضرت
را بخاطر رسید که آن قلعه را مرمت نمایند و بدستور صاحب
قرانی جاگیردار و حاکم گذارند پهلوان دوست میر بر و معماران

مرزا

منشی

بلکه بخاطر خواهند رساند که از بدی که بمشار الیه داشتند
مجرد رخصت طلبیدن بلکه فرستادند حسین قلی سلطان مهر
دار عرض کرد که اگر درین خدمت حضرت بمن شریک همراه
نمیکنند من بجهة مرزا جاگیر پیدا کرده ام حضرت فرمودند که شما
را داریم لی شریک خدمت فرموده ایم و می فرمائیم اما نوعی باید
که مرزا تسلی شده از اردوی ما بیرون رود حسین قلی سلطان
عرض کرد که میر اصغر منشی و بالتو بیک را بمن همراه کنید که هر چه بمرزا
بگویم و مرزا جواب فرمایند و من بشما عرض کنم اینها گواه باشند حضرت
التماس او را قبول فرمودند حسین قلی سلطان عرض نمود که جاگیر چاکر خان
حاکم کولاب را بمرزا عنایت کنید که نه نوکر حضرت است و نه نوکر
مرزا سلیمان صلاح دولت درین است و چاکر علی مذکور را همراه نمایند
تا نوکر خود سازد یا بهر چه خاطر مرزا رسد عمل نمایند و اسب و گوسفند
و آدمی در آن ولایت بی نهایت و بیشمار است حضرت تجویز فرمودند
در منزل تارین مرزا کامران از اردو نیم کروه دورتر فرود آمده
بودند روز دیگر نیم روز بود که حسین قلی سلطان مذکور و میر اصغر

کنکش دیگر خواهیم کرد هر چه صلاح باشد تارین موضع ایست از ولایت
بدخشان که از انجا یکراه به بلخ میرود و یک راه بکابل روز
دیگر حضرت کوچ کرده شب در میان بچشمهٔ بندکشا که از اشکمش
باشد آمدند و استادان آهنگران را طلب فرمودند که قلمهای
فولاد راست سازند و فرمودند که وقتی که حضرت فردوس
مکانی از سمرقند مراجعت فرموده بودند تاریخ آمدن
خود را نوشته اند و از مردم که در ملازمت ایشان قراق
بوده اند چه کسان بوده اند مناسب آنست که ما هم بهمان طریق
تاریخ امروز را بنویسم که از برادران و امرا همراه کیست
حضرت تاریخ را بتفصیل بدست مبارک خود کنند بند و روز دیگر
کوچ کرده شب در میان بنارین رسیدند چون در کنکش
تالیقان یافته بودند که درین سال بر سر بلخ نمی توان رفت
حسین قلی سلطان مهردار را طلبیدند که هر چند مرزا کامران
از ما رخصت مکه طلبیده باشد تا آنکه او را از روی شفقت
جاگیر نکنیم اگر بمکه رخصت فرمائیم مردم عالم چه خواهند گفت

بلکه

که کسی برابر تاریخ بغض علی ابن ابی طالب در دل نباشد او را
مسلمان توان گفت و این سخن یک وقتی در مجلس شما میگذشته
و شما فرموده اید که خدای را بنده باشد که برابر هندوانه داشته باشند
میرزا جواب دادند پس مرا مردم خارجی تصور میکرده اند حسین قلی
سلطان مهردار عرض کرد که بنده آنچه شنیده بودم عرض
کردم نقل کفر کفر نمی باشد و این مجلس تا نماز عصر بود و هر کس را
آنچه بخاطر می رسید عرض میکردند و بعد از نماز عصر میرزایان
و امرا و هر کس بمنزل و ماوای خود رفتند بعد از ان حضرت
حکم فرمودند که چون مدتیست که از میرزا جدا ایم خیمه جهت یاتش
خانه میرزا آورده در نزدیک خرگاه بر پا کنند که نزدیک یکدیگر
باشیم و اردوی میرزا را حکم شد که هر جا که میرزا فرمایند فرود
آیند و سه روز در همین منزل مقام شد روز چهارم کنکاش
رفتن بلخ درمیان آمد میرزا سلیمان گفتند که رفتن بلخ قابویست
مرزا هندال فرمودند قبو خوبار دریغی قابو خوبست و حسین
قلی سلطان مهردار که در دنبال نشسته بود عرض کرد که حضرت

سلامت

سلامت باشند معنی سخن میرزایان را نفهمیدم حضرت فرمودند
که از میرزایان باید پرسید میرزایان در جواب گفتند که درین
مدت برادران یکجا جمع نشده بودیم الحال چون یکجا شده ایم اینا
ازین سبب قابو می نماید حسین قلی سلطان عرض کرد که ازین که ما
یکجا جمع باشیم این قابو نمی تواند بود اگر بیمان اوزبک است که من
دیده ام و پدر من که در گرد هری با پیرم اغلن جنگ کرده شکست
خورده کشته شده بود و من بدست قوتوز بهادر افتاده بودم
و مرا در میمنه و چیچکتو پیش کستن قره سلطان آورده بودند من
جمعیت اوزبک و لشکر بلخ را دیده بودم و تا غایت لشکر بیگانه
بر سر ایشان نیامده و روز بروز جمعیت ایشان زیاد شده
و تا غایت هیچ پادشاهی در یک لشکر لشکر دیگر نکرده و بالواسطه
مهم میرزا کامران آمده بودیم چون آن بفیصل رسید صلاح دولت
آنست که بکابل مراجعت کنیم و سر انجام لشکر خود کرده سال دیگر
بر سر بلخ متوجه شویم سخنان سلطان مذکور را پسندیدند
و تصدیق نمودند حضرت حکم کردند که چون بتارین برسیم باز

قرار گرفتند و در دنبال حسین قلی سلطان مهردار و میرا صغر منشی
وحیدر محمد و مقصود بیک اختهٔ پکچیان نشسته شد بعد از مجلس قرار
یافتن طعام کشیدند و بعد از طعام میوه های گوناگون آوردند آن
مقدار که تمام مردم فراوان رسید قورپکچیان و ازیکها که در عقب
قور نشسته بودند سلطان حسین بیک پسر سلطان بایزید بیک و محمد
بیک ولد بابا بیک جلایر و ازبکها مثل کاکر علی بیک ولد سید علی
بیک و شاهم بیک جلایر پسر آشیخ علی بابا بیک و تولک قوچی و
شاه محمد برادر حاجی محمد باقشقه و محمد جان ترکمان و لطفی
پسر هندی و عطا بیک برادر تولک قوچی و از سازندها مخلص
قبوضی و محمد جان قانونی و کچک غیچکی و طوفان ربابی و قاسم
جنکی و طوفان نی و از گوینده ها حافظ سلطان محمد رخنه و حافظ
کمال الدین حسین و حافظ مهری و ملا میر جان پیوندی جلایران
در عقب قور بموجب حکم نشسته بودند و در مجلس بعضی سخنان گذشت
از انجمله یکی را درین تذکره توانست نوشت حسین قلی سلطان مهردار
ازمیرزا کامران پرسیدند که در مجلس عبید الله خان میگذشته

مجلس و سردیوان

و جامه که حمرا لحوزی کرده بودند ازین مضمون بغایت در
هم شدند و بعد از آن قربان قراول پابوس مشرف شد
بندگان حضرت از قربان پرسیدند که چرا چنین کردید گفت که
پادشاهم جامه را که خدای تعالی روی ایشان را سیاه کرده
باشد از ایشان اینها را پرسیدن چه یعنی سوال و جواب بعبارت
ترکی گذشت حضرت تبسم فرمودند و بدیوانیان عظام
حکم شد که اگر جاگیر او تغیر شده باشد باو مرحمت فرمودیم
بعد از آن بدولت و اقبال در منزل میر تولک که در همین
باغ بود متوجه شدند روز دیگر علی دوست یساول و عبد الوهاب
و سید محمد بچنه و محمد قلی شیخ کمان و لطفی پسر هندی و چندی
دیگر از تواچیان تعین نمودند که در دروازه تالیقان ایستاده
شوند و جامه که در باغی گری اتفاق کرده بودند بملازمت
حضرت بیاورند و بعد از آن میرزا را بگذارند که بکه روند و میرزا
مع بساتی از قلعه که حکم شده بود برآمده متوجه آب بنگی شدند
و در اثنای این یک اسپ نوکر میرزا ابراهیم یکی از خدمتکاران

حضرت

مرزا

که همراه باشد و خدمت کند چون در اول تربیت کرده منت
و پسران او را در کابل کشته ام بجلی حاصل کنم حضرت التماس
میرزا مذکور را تجویز فرمودند و قبل ازین حضرت این سه کس را
بخط مبارک نوشته بودند قراجه قراجت و مصاحب منافق
و بابوس دیوس فرمودند که دیوس در اردوی باشد روز
دیگر قرچه و مصاحب وغیره که باغی شده بودند بعد بابوس
همه را بمیرزا بمردم سپرده و از قلعه بیرون فرستادند پنج
گری شب گذشته بود که حضرت به ولت از دولتخانه برآمدند
و برکرسی که در پیش خانه که در باغ میر تولک برپا کرده فراشان انداخته
بودند نشسته و به بخشیان و میرعرض قرار داده بودند که
ایشانرا بچه نوع آورده بابوس نمایند و قرچه خانرا شمشیر در
گردن کرده آوردند چون بمشعل که نزدیک در بار بود رسید
حکم کردند که چون مرد ریش سفید است و بدر گفته هم بعد دیدیم شمشیر از
گردن او بردارند برداشته آوردند و بپابوس مشرف شد
و گناه او را بخشیده فرمودند که عالم سپاهیگریست و اینها

عبارت

عبارت رابترکی بیان فرمودند و در مجلس پایین دست
نزدیک پیک استاده حکم ایستادن کردند و بعد ازان مصاحب
بیک را آوردند چون بهمان جای که شمشیر قرچه خانرا برداشته
بودند رسیدند ترکش را از گردن او وا کرده بشمشیر آوردند
و حضرت از گناه او نیز گذشته در پایین دست قرچه خان
جا نمودند و بعد ازان سردار بیک ولد قرچه خانرا با ترکش
و شمشیر آوردند چون به پای مشعل که قرار داد بود رسید
حضرت فرمودند که گناهی که کرده اند کلانان کرده اند خورد
را چه گناه و از گناه او گذشته ترکش و شمشیر از گردن او
برداشته بپابوس سرافراز شد نزدیک مصاحب بیک جا
و بعد ازان حیدر دوست مغل قالجی و چندی دیگر که همه
قرچه خان بودند همه را با ترکش و شمشیر بملازمت آوردند و حضرت
همه را بخشیدند و بعد ازان حسین قلی سلطان مهردار این ابیات

را خواند **بیت** چراغی را که ایزد برفروزد ❁ هر انکو پف کند
ریشش بسوزد ❁ حضرت ازین سخن کمال خوشحالی نمودند

[illegible]

بودند که ده هزار روپیه از ایشان رفته بود یک روپیه نیافتند
مردمی که ده روپیه نداشتند صاحب ده هزار روپیه شدند
بعلیقلی ولد حیدر سلطان شیبانی اندک زخمی رسید دیگر
از لشکریان هیچ کس آسیب نرسیده بود و آن روز در بالای
حلقه تاق فرود آمدند و روز دیگر قلعهٔ تالیقان را تنگ
قبل کرده مرچل قسمت کردند و یک روز از مرچل دروازه که
به منعم بیگ و محمد برلاس و حسین قلی سلطان مهردار تعلق داشت قلی
و طوفنگ بقلعه می انداختند میرزا زریک پسر خواجه کلان
بیک را در بالای قلعهٔ تفنگ رسید و او از آن مردم بود که
بقرجه خان اتفاق کرده بودند بدار بقا رحلت نمود و حضرت
از کشته شدن او تاسف خوردند و فرمودند که کاش کم مصاحب
بیک بجای او کشته می شد بعد از چند روز میرزا سلیمان و
میرزا ابراهیم از سر درهای بدخشان آمده حضرت را ملازمت
نمودند و با ایشان نیز در گرد قلعه مرچل دادند و بعد از چند
روز دیگر جاکر خان ولد سلطان ویس قبچاق با مردم و سپاهیان

کاری به

کاری از کولاب آمده به پابوس سرافراز گشتند و بشارت
الیه فرار خود حالت او مرچل دادند و چون مرچلها با تمام رسید
میرزا از عنایت حضرت مایوس گشته به پیر محمد خان حاکم بلخ
کس فرستاد و کومک طلبید و او ازبکان پیر را طلبید که در باب
کومک با ایشان مصلحت کرده فرستند اوزبکان بعرض رسانیدند
که اینها پسران حضرت بابر بادشاه اند و هر چار دشمن مایند از ما
کومک فرستادن چه نسبت دارد ایشان هر چند نزاع کنند
فایده ماست چون میرزا از کومک اوزبکان نا امید شد التجا بدرگاه
جم جاه آورده از روی تضرع و زاری بعرض رسانید که قلم عفو
در تقصیرات من کشند و مرا رخصت مکه معظمه فرمایند و حضرت
چون همه وقت مهربانی و شفقت به برادران کرده بودند خصوصا
بمیرزا کامران التماسات میرزای مذکور را قبول فرمودند
و حکم کردند که قرجه خان و جماعه که در باغی گری اتفاق کرده
بودند به میرزا پیش ما فرستند و بعد از آن ایشانرا رخصت مکه کنیم
از انجا عه پابوس را میرزا التماس نمودند که بمن شفقت کنید که در راه

اورا منعم بیک بخشیدند و حکم نگاه داشتن شد و بعد ازان متوجه
بالای حلق ناق شدند فتح الله بیک برادر روشن کوکه هراول
جزو بود و بنده درگاه بایزید دران هراولان داخل بود قریب
به پنجاه کس بودند هراولان چون بر بالای حلقه ناق برآمدند
میرزا کامران با علم خود شصت هفتاد کس ظاهر شدند چون
دیدند که از عقب ایشان جمعی ظاهر شد روی علم خود را کردانیده
متوجه این جماعه شدند و جمعی از مردم میرزا جدا شده باین مردم
تاختند یک مرتبه هر دو هراول به یکدیگر شمشیر انداختند و
فتح الله کوکه که سپردار هراول حضرت بود از اسب افتاده
و جماعهٔ بآن مشغول شدند که او را سوار کنند علمهای حضرت ظاهر شد
چون چشم میرزا بر علمهای حضرت افتاد تاب مقاومت نتوانست
آورد قرار بر فرار نموده متوجه قلعهٔ تالیقان شدند و بهمان
طریق که مردم ایشان مردم بادشاه را تالان کرده بودند مردم
بادشاه نیز مردم میرزا را تاراج نمودند و بر سر اسباب الجه
کفت و کوشد حضرت فرمودند که هورل باشد دران میان جمعی

بودند بر سر او ریختند همه را کمان شد که آثاری از و نمانده
باشد چون افتاده بود فیل بادشاهی زیر کرده گذشت بقدر
رمقی داشته آسیابانی او را بخانهٔ خود برده محافظت نموده
بعد ازان چند سال دیگر کلانتری خواجه خضریان کرد بعد
از چند وقت باجل خود بدار البقا رحلت نمود **بیت**
اگر تیغ عالم بجنبد ز جای ** نبرد رگی تا نخواهد خدای
چون چند قدم حضرت بدولت رفته بودند اسمعیل بیک دولدی
ولد ابراهیم احمد جانی او نیز از امرای کلان حضرت بود
که همراه قراچه خان باغی شده بود او را نیز دستگیر کرده
بودند و به پایهٔ سریر اعلی رسانیدند و حضرت به ترکی
فرمودند که ای دیوانه قلتاق ما متوجه کرده بودیم او در جواب
کفت که از روزی که از کابل متوجه بدخشان شدم دیگر بکابل رو
به بدی نکردم حضرت را ازین جواب خنده دست داد درین
اثنا منعم بیک بعرض رسانید که بادشاهم امرای کلان شماست
هرگاه خاطر مبارک خواهد بقصاص می توان رسانید حضرت کناه

اورا

با ملک محمد اتکه به اسپ و سپر پا سرافراز ساخته در همین
منزل رخصت فرمودند و بمیرزا سلیمان فرمان صادر شد که
لشکر و ایماق بدخشان را جمع ساخته مستعد باشند که چون
حضرت نزدیک تالیقان رسند ایشان نیز آمده باردو ملحق
شوند و حضرت بدولت منزل بمنزل از راه کوتل پنجهر گذشته
در اندراب نزول فرمودند و نواب میرزا هندال و لشکر قندوز
بپابوس سرافراز گشتند و بچند منزل دیگر اردوی ظفر قرین
در نواحی تالیقان فرود آمدند و روز دیگر میرزا هندال و خان محمد
کوکی را و جمعی دیگر از امرا و یکه جوانان را هراول ساخته متوجه قلعه
تالیقان شدند چون صبح هراول از آب تالیقان گذشته
اردو نیز نا دانسته از دنبال هراولان گذشت و حضرت بتماز
با مداد فرود آمده بودند میرزا کامران و قراچه خان و حاجی
که از کابل فرار نموده بودند در کشم بودند و همین سحر بچلق
تاق که جلگه ایست در لب آب تالیقان رسیدند و میرزا عبد الله
مغل که حاکم تالیقان بود با لشکریان بمیرزا ملحق شده و میرزا هندال

وحاجی

وحاجی محمد سلطان روبرو شده میرزا هندال و حاجی محمد سلطان
را برداشته از بالای طلقماق بلب آب فرود آوردند
و اردوی حضرت را مردم میرزا کامران دست انداز نموده هر کسی
فراخور حال خود الجه کرده متوجه تالیقان شدند و حضرت
با مردم که درین طرف آب بنماز مشغول بودند آن صحبت را مشاهده
می نمودند بعد از انکه از نماز فارغ شدند از ان روبرو میخواستند
که بگذرند جمعی آمده بعرض رسانیدند که دران طرف آب جمجمه
است و سوار نمی تواند گذشت مناسب آنست که بالا تر
و سنگ لاخ بفراغت لشکر می تواند گذشت و حضرت
متوجه بهمان راه که خوب بود شدند قریب به نیم کروه رفته
از آب گذشتند نزدیک بآن آسیا رسیده بودند که شیخ
خواجه حضری که دران اوقات کلانتر خواجه خضریان بود و
همراه قراچه خان باغی شده بود هراولان در جنگ گرفته
بودند بملازمت حضرت آوردند حضرت فرمودند که بزنند
بمرتبه شمشیر و چوب و قنداغ تفنگ پیادهای که در جلو بودند

متوجه

786

قوم وجاعه

وقرجه خان بمهمازی لشکر مشغول شدند براه پنجهر متوجه بدخشان
شدند تمر علی شغالی که آقا اولق مشارالیه بود در پنجهر گذاشته
که روز بروز کیفیت کابل را می نوشته باشد و خود ها در کشم
بملازمت میرزا کامران مشرف شدند و بندگان حضرت بدولت
یکماه در کابل بمهمازی لشکر نموده و متوجه بدخشان شدند چون
در جلگه قره باغ بدولت نزول فرمودند نواب میرزا ابراهیم
ولد نواب میرزا سلیمان که از جانب پدر در نامی خوست براه
قلعهٔ بریان که در سرحد پنجهر واقع شده در زمانی که حضرت
صاحب قرانی بنجهار کتور جنگ کرده بودا ندراست کرده
حاکم گذاشته بودند از انجا گذشته بموضع تاوه که تمر علی شغالی
بود رسیده خبر یافته بر سر تمر علی ریخته آن باغی را بتعجیل
رسانده سر او را جدا کرده تحفه بملازمت حضرت آورده
ملک محمد اتکه میرزا داول ملازمت ابراهیم همین است و پابوس
حضرت سرافراز گشته و سر تمر علی را در کردار دو کرداینده و
میرزا را حضرت بفرزندی قبول نموده بدامادی سرافراز کردانیده

میرزا

787

برادر حیدر سلطان و حیدر قاسم و محمد قاسم کوه بر و قنبر بیک
ایشک آغای قاشقری و بعضی از خوانین و سلاطین و غیره
و ازبکه جوانان هر کس در کابل بود با اسباب سپاهیگری
مکمل و مصلح جمع شده از عقب مخالفان متوجه شدند و در قره
باغ هراول لشکر حضرت بقرچه و جمعی دیگر که چنداول بسی خود
شده بودند رسیدند چون دانستند که حضرت بدولت
خود متوجه شده اند مکث نتوانستند نمود به تعجیل تمام روان
شدند نماز شام در سر جوی موری بقرچه خان اندک دست
بردی نمودند چون جوی موری متصل به پل قوربند است
که از انجا گذشته اگر خواهند بکوتل سار و اولنک و یا کوتل
پنجهر روند چون شب شده بود مخالفان که از پل قوربند گذشته
پل را ویران کردند هراولان حضرت مراجعت نموده در قره باغ
بشرف ملازمت مشرف شدند و قرار یافت که بکابل مراجعت
نمایند و یکماه مهمسازی سپاهی نموده متوجه بدخشان شوند
و روز دیگر بازدر از تباع بدولت نزول فرمودند و جاعه

دوچه

که حسین قلی سلطان این امرا بادشاه نکرده اند می رفته
باشند و این نوع سخن را بنده درگاه بایزید بیات بسی
سال قبل از این از بندگان حضرت جلال الدین محمد اکبر
دشاه در حضرت دهلی در منزل ها هم بیکه که آغا انکه ایشان بود
شنیده در محلی که خان خانان منعم خان و خواجه جهان بعرض
رسانیدند که مهم خان زمان در میانست بهر نوعی که حکم فرمایند
مهمسازی کنیم حضرت فرمودند که شما خان بابای مائید هر نوع که
لایق دولت دانید مهم سازی بکنید اما این قدر دانید که
خان زمان و دیگری مارا بادشاه نکرده است قریب بدو باس
و یک گری که ساعت نیک شد بندگان حضرت بدولت و اقبال
شدند و امرا که با آنها اتفاق نداشتند قتل تردی بیک افتاده
و منعم بیک ولد میرم بیک اندجانی و محمد قلی برلاس و عبد الله سلطان
داماد قاسم برلاس و حسین قلی سلطان مهردار و بالتو بیک
تواچی بیگی و تاچی بیک کاشغری و محمد قاسم موجی و علیقلی
و بهادر پسران حیدر سلطان شیبانی و قاسم حسین خان شیبانی

شیخ عبد الحی شیبی بابایزید فرمود که این سنگها را بر داشته
چونه نواند اخته مرمت کن و درین چند سال هر وقت که فرش
خانه را شست و شوئی و جاروئی میدادند به بایزید میفرمودند
بایزید هم درین سه سال که در مکه بود داخل فراشان بود و در مقام
ابراهیم هم پیش از داخل شدن خانه داخل شد و مردم خوابها
خوب هم میدیدند و تا یک لک روپیه از نقد و جنس همراه
داشت به بخشش کردن این هم بمردم مکه معظم توفیق یافت
ذوالفقار نام ببسر خورد مشار الیه در پیستوره که ما بین مکه
معظمه و مدینه شریفه در حین مراجعت بجوار حق پیوست
و بطریق امانت گذاشت و در دهم ماه ربیع الاول ۹۸۹
بمکه در آمده در دوازدهم ماه مذکور در خانه داخل شد و والده
فرزندان مشار الیه در سیزدهم ماه داخل خانه شده در
چهاردهم بیمار شده و در بیست و یکم برحمت حق رفت
در معلا جهت گورخانه زمینی از شرفا گرفته بود و سه هزار
ابراهیمی که نه هزار روپیه باشد بطریق تحفه بشرفا فرستاده بود

بابوس گفت غلط کردی و حکایت بی صرفه گفتی تو ضرر
خواهد رسید گفت چه باید کرد مصاحب بیک و اسمعیل بیک
دولدی و بابوس و حیدر دوست مغلغابخی و جمعی دیگر که اتفاق
داشتند قرار دادند که بر سر بادشاه میرویم بابوس
گفت که بادشاه بزرگیست و مردم بسیار در اطراف و جوانب
همیشه حاضر اند این قرارداد خوب نیست یاران دولت
خواهان مشار الیه صلاح دیدند که کلهٔ حضرت که در جلکه خوجه
ریواس است رانده به بدخشان برده بمرزا کامران پیشکش
کنیم مشار الیه را گرفته بر سر کابل بیائیم یکپاس روز بود که
قرجه با جمعی که قرار داده شده بود رفته کله را پیش انداخته
متوجه بدخشان شدند چون این خبر در ارتباع بحضرت
رسید ساعت بجهت سواری نیک نبود چار پنج کری در
سواری توقف افتاد اسطرلاب در دست مبارک ایشان
بود تا ساعت نیک شدن حسین قلی سلطان مهردار بعرض رسانید
که بادشاهم آن حرام خوران دور رفتند حضرت فرمودند

که چون

جون به نزدیک کشتی رسید معلوم شد که نواب کلبدن بیکم
فرزند حضرت فردوس مکانی بابر بادشاه و سلیمه سلطان بیکم
دختر نور الدین محمد مرزا نبیرهٔ سلطان حسین مرزای بی قره
و کلعذار بیکم دختر نواب مرزا کامران و حضرت خوجه یحیی
فرستاده اند که خبر بیارند که کیا مع درین جهاز اند و از
کدام بندر روان شده اند و با انکه با دمراد بود با یزید
با خداو معلم گفت که او زار جهاز فروز آورده و جمیع احوال
کشتی و مردم را عرضه داشت کرده به بیکمان فرستاد بیکمان
و خوجه همه تحسین کردند که رحمت باد که احوال کشتی را خوب
نوشته است و جواب عرضه داشت با یزید در مکه معظمه از راه
خشکی رسید خدا به عمر و دولت بندکان حضرت برکت کند
که اگر در صورت منع نمی کردند سعادت حج اکبر را نمی یافت
در نفس الامر گویا که بایزید را در صورت منع تربیت کردند
در مدت سه سال که بایزید بیات دران مکان شریف ماند فایدها
و منافع گرفت در درون خانهٔ مبارک چند فرش بیجا شده بود که

بایزید گفت که زبان هندی و فرنگی او میدانند با شما که
بیائید مهم معطل خواهد ماند ازین دو پسر دیگر من که یکی افتخار
نام دارد و دیگری ذوالفقار هر کدام را که خواهید بشما بدهم
آخر با افتخار قرار یافت و از صباح که در غراب فرنگی آمده
بود تا نماز شام آنجا بود چون ده هزار محمودی عشور دیوار که از
اهل جهاز طلب میداشتند و هیچکس یک محمودی نداشت بایزید
بجهت ثواب که مسلمانان را از فرنگیان خلاص کند ده هزار محمودی
را قرض حسنه از قبل مردم جهاز بفرنگیان داد که در جده بیفاید
بگیرد بعد از نماز شام افتخار را به بالای جهاز کشیدند و ده
هزار محمودی عشور را مع تذکره به حسن چیو که ناخدای جهاز آن
صورت بود و تیچپال که جودهری بندر مذکور بود سپرده
از جهاز فرود آوردند و صباح غره شهر صفر لنگر برداشتند
با آنکه آخر موسم بود در جهاز ده روز بر زدند و کوههای
عدن مع قلعه نمایان شد و بعد از یکپاس روز دو رقچه
بنظر ناخدا و معلم و مردم جهاز در آمد که از جانب عدن می آید

792

شدند و با پیر محمد خان ملاقات کرده عهد و شرط نمودند که
بعد از میسر شدن کابل بدخشان را به او گذارند تا گرفتن غوری
و بغلان پیر محمد خان همراهی نمودند بعد از آن وداع کرده
میرزا متوجه تالیقان شوند و میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم تاب
مقاومت نیاورده خود را به پیر درهای بدخشان رسانیدند
و آنچه قلعه و ده در هموازی بدخشان بود تمام بتصرف میرزا کامران
در آمد چون در همین سال قرچه خان و جمعی از امرا دولتخواهیها
کرده بودند و مغرور بر خدمت خود بودند و قرچه خان را پدر
گفته بودند و چون قد دراز را عقلی نمی باشد و مشار الیه
ریش دراز هم داشت و برداشت کلانی نداشت بحضرت
عرضه داشت نمود که خواجه غازی که شما مشرف دیوان ساخته اید
بمن بفرستید که بکشم و خواجه قاسم بیوتات را دیوان
سازید حضرت فرمودند که اگر گناهی بخواجه غازی ثابت
شود البته بکشیم و خواجه قاسم هرگاه دولتخواهی بکند دیوان
خواهیم ساخت چون اراده قرچه خان بدرجه قبول نیفتاد

794

که درین سلسله خدمتگاری نموده حالاکه همراه فرزندان بطواف
حرمین می رفته باشند یک لکه روپیه چه باشد که مردم گویند
که زر و جواهر همراه دارد مقصود این بود که یک او را از رفتن
سفر مبارک نگاه داریم یکسال دیگر حضرت تغافل فرمودند
و چند مرتبه فرامین هم بمشار الیه صادر شد که اگر بالفعل بملازمت
نتوانی رسید در سرکار گجرات در هر محل که اراده کنی مع فرزندان
جاگیر فرمائیم چون ترا سامان شود باز بدرگاه خواهی آمد در ثانی
الحال معلوم بندگان حضرت شد که در رفتن سفر مبارک غرض
و حیلهٔ نداشته حکم مجدد صادر شد که چون راسخ بوده برود
در بیست و چهارم محرم ۹۸۱ سنه بکشتی محمدی که نواب قطب الدین
خان و نواب قلیج خان بشرکت ساخته بودند درآمده تا آخر ماه
مذکور در نواحی خور بندر دمن بوده و عشور دیو را اجاره داران
بندر دمن طلب میداشتند و تا ببالای جهاز نیایند و نگذارند کشتی
ببینند عشور را اقرار نمی توانند داد دلیر کلان با یزید را که
سعادتیار نام داشت طلب داشتند که گرو بما بدهید تا ما بالا بیائیم

795

بعد ازان حضرت بترکی فرمودند که خوش کیلدا ینر یعنی خوش
آمدید میرزا تسلیم دیگر کردند فرمودند که کلیب اول توز یعنی نز
بیائید و بنشینید میرزا تسلیم کرده حضرت بجانب جانغار حکم
نشستن فرمودند میرزا چون نشستند حضرت فرمودند یا
او قزاق یعنی نزدیکتر بندگان حضرت سه مرتبه تکرار کردند
و هر بار میرزا تسلیم کرده نزدیکتر نشستند میرزایان و امرا را
حکم شد که بمجلس طلبند اول میرزا سلیمان آمدند بر برانغار جا نمودند
اما از میرزا کامران دورتر نشستند بعد ازان میرزا عسکری را
طلبیدند و بعد ازان میرزا هندال و میرزایان را بترتیب که طلبیده
بودند در برانغار بجای خود نشستند بعد ازان سلاطین
اوزبکیه را طلب فرمودند قاسم حسین سلطان پایین دست
میرزا کامران نشست بعد ازان خضر خواجه سلطان و اسکندر
سلطان و علی قلی دبها در و قوندق برادر بیرم اغلن و بعد ازان
از خوانین و سلاطین چغتی و امرا هر کس در پیش دیوان حاضر بود
و لایق مجلس بود طلب فرموده در جانغار و برانغار بجای خود

دورتر

قزاق

797

مع چند برج دیگر مرچل راجه تو در مل شد و دروازه که بجانب
لنکر بود بجانب شمال قلعه مرچل قاضی علی سلطان بخشی شد و دروازه
که بجانب اتک بود معه بیست گز دیوار قلعه که بجانب جنوب باشد
مرچل بایزید بیات بود و باهتمام مشار الیه با تمام رسید
و بعد از چند روز کنور مانسنگه از کابل آمده مهم یوسف زئی را قبول
کرد که این ولایت ها را بمن عنایت کنید من دانم و یوسف زئی
و دیگران هم که سرکش باشند بدولت حضرت من ایشان را ضبط
میکنم و تا آن غایت قلعه هم با تمام رسیده بود و حضرت فرمودند
که بس تو و حکیم ابو الفتح و زین خان و شیخ فرید بخشی باتفاق
پیش راجه تودر مل رفته آنچه قرار یابد بما عرضه داشت خواهید
کرد و روز دیگر جماعه که ذکر کرده شد همه بمنزل راجه تودر مل
آمدند و در کنکاش همچو قرار یافت که کنور مانسنگه بنوعی که در
ملازمت حضرت قبول کرده خط سپارد و راجه و لشکر مراجعت
نموده در ملازمت حضرت آید و کنور مانسنگه در برابر منارة
کجو بوده بمهمات یوسف زئی مشغول شود و در همان چند روز

796

که جهت او ایستاده کرده بودند اراده نشستن کرد چون
حضرت متوجه بودند چپن علی ایشک آقا را حکم کردند که میرزا
را بطلبد حسب الحکم روان شد علی دوست و عبد الوهاب
یساولان دور ایستاده بودند از روان شدن چپن علی
فهمیدند که میرزا را طلبیده اند اینها روان شدند چون بمیرزا
رسیدند میرزا یک کفش موزه را بر آورده بودند باز پوشیده
متوجه بملازمت حضرت شدند و میرزایان و امرا که جا بجا قرار یافته
بودند تعظیم نموده در ته شامیانهای خود بودند چون نزدیک
فرش رسیدند کورنش کردند حضرت بتبرکی فرمودند کیلنک
یعنی بپایه میرزا سه تسلیم کرده آمده در پای تختی که حضرت نشسته
بودند زانو ته کرده خواستند که پای حضرت بگیرند حضرت
ایشان را از روی شفقت در بغل گرفته بالای تخت کشیده و
گریه بسیار کردند چنانکه حضار مجلس و ارکان دولت تمام بگریه
در آمدند بعد از آن میرزا برگشته کفش خود را پوشیدند و رفته
بجای که اول سه تسلیم کرده بودند ایستادند و سه تسلیم دیگر کردند

دیگر با وُدران دره همپائی کردند و از اسباب لشکر هم پاره ببرد
انداز متمردان بردند و این خبر چون باتک رسید شاهزاده
سلطان مراد را بجهت تنبیه آن متمردان تعین فرمودند
و قرار یافته بود که شیخ ابوالفضل در ملازمت شاهزاده باشند و
بندگان حضرت یک منزل آمدند که شاهزاده و این جماعه را که در ملازمت شاهزاده
شاهزاده بودند رخصت فرمایند و آخر الامر قرار یافت که شاهزاده
و شیخ ابوالفضل در ملازمت باشند و راجه تودرمل و جمعی دیگر
از خوانین و سلاطین که بهمراهی شاهزاده نوشته تعین شده
بودند رخصت یافته متوجه منزلهای وکوههای آن متمردان شدند
و چون بلنکر که یکی از مواضع یوسف زئی بود رسیدند خبر آمد
که متمردان خود را در ان نواحی در جای مزبوت کشیده اند و درین
نزدیکی کسی چنان نمانده که بر سر آنها باید رفت در نواحی لنکر
و در کنار آب که از دره سرخاب می آید و از ته لنکر رفته به نیلاب
همراه می شود قلعهٔ بجهت جاگیردار طرح انداخته اند و این قلعه دو
دروازه و یک کرکی دارد و کرکی بجانب آب بود و آفتاب برآمد

سرداران نامی بمثل نواب حکیم ابوالفتح و زین خان کوکه
و راجه بیربل قریب به چهار هزار کس بجهت تنبیه متمردان
تعین فرمودند و چون لشکر نصرت آیات از آب نیلاب گذشته
آن جماعت بی عاقبت اندیش خبر یافته بهی و روانات خود را بکوهها
و درهای مزبوت کشیدند و سرداران و لشکر بی ملاحظه بتنگیها
وکوههای ایشان درآمده و از حد سواد و بجور گذرانده بلکه
بکافران کنتور که در هند وکوه متوطن بودند رساندند دیگر محل
رفتن اسپ و شتر نبود و در محال متعلقهٔ ایشان حاکم و دار و غها
گذاشتند و راه و دره که عبور سپاهی هرگز از زمان حضرت
آدم تا غایت آنجاها نرسیده بود لشکریان جاها رسیده چون
کار دیگر نمانده بود از راه دیگر مراجعت نمودند و بعضی از دردان
و اوباشان آن جماعت بی عاقبت اندیش در کوتلی که مزبوت
ترین کوههای هند وکوه است آمده سر راه گرفتند که شرح آن
درین مختصر نگنجید و در جنگ پای اسپ راجه بیربل بسنگی
رسیده مشار الیه همراه اسپ از کوهی پریده بدره افتاد و جمعی

۸۰۱

اقدس رسانید حضرت فرمودند که آنهائی که زیاده خیال
کرده اند جک زدند ما دیده و دانسته بجمعی که بالا گذشته به
بایزید و فرزندان عنایت کرده ایم و در همین چند روز خبر
فوت نواب محمد حکیم مرزا که در کابل بودند بفتحپور رسید و بندکان
از برای ملاحظه سپاهیگری از فتحپور برآمده متوجه کابل شدند
که مبادا اوزبکان خیال خام بکنند با ملازمان مرزا محمد حکیم از فرزندان
مشار الیه یکی را کلان ساخته خیال فساد نمایند پانزدهم رمضان
سنه ۹۹۳ متوجه سرکار پنجاب شدند و عید رمضان را در حضرت
دهلی کرده کوچ بر کوچ متوجه شدند چون قبل ازین در نیلاب
کهنه شهری فرموده بودند که بنا کنند خبر رسید که قلعهٔ شهر
باتمام رسیده که الآن آن قلعه را قلعه اتک نام کرده اند بودن
لاهور مقید نشدند بسیر آن قلعه متوجه شدند دو سه منزل بقلعهٔ
مذکور مانده بود که امرای مرزا محمد حکیم فرزندان مشار الیه را
گرفته بپابوس رسانیدند و بندگان حضرت از روی شفقت
و مهربانی در رنگ شاهزادها که بهتر عنایت و شفقتها ظاهر فرمودند

۸۰۰

نوکران مرزا هر یک بمناصب و جاگیر سرافراز شدند و کابل را
بپسنور مرزا محمد حکیم بفرزندان مشار الیه عنایت فرمودند
چون لغائی مرزایان مردی مفتنی بود نخواستند که در گرد ایشان
باشد و سابقا ازو تقصیرات بسیار واقع شده بود که از برای هر یک
قابل سیاست بود حضرت مرحمت فرموده رخصت مکه معظمه
فرمودند و چون مرزایان خورد سال بودند کنور مانسنگه را
بجهت احتیاط بادشاهی از قبل ایشان تعین فرمودند و خود
بدولت و اقبال در قلعهٔ اتک نزول فرمودند و کلانتران افغانان
مهمند و خلیل و توری و جاجی و شیرزاد و خضرخیل و کگیانی
و عوزه خیل و عبد الرحمانی وغیره که مابین کابل و نیلاب هر یک
جاهای مقرری دارند همه بپابوس سرافراز شده بعرض رسانیدند
که افغانان یوسف زئی اکثر اوقات تاخت بر سر ما می آرند و
تجاری که از هند بکابل میروند و یا از کابل بهند می آیند مابین قلعهٔ
بگرام و نیلاب بکاروانها دست اندازی میکنند و ما بجهت
متمردی ایشان دایم بدنام ایم بنا بر التماس ایشان جمعی را از

فریدون

قلعه هنوز ظاهر نشده بود بایزید به بروج رسیده قلیچ خان
را ملاقات نمود و جون نواب قطب الدین خان برحمت حق
رفته بود نورنک خان را نیز تعزیت رسانده واز همه رخصت
حاصل کرده باز بصورت آمد وتا یک سال در صورت بود بجهت
این که آب و هوای صورت خوش آمده بود و قیدی هم نداشت
جون سعادتیار وافتخار فرزندان مشار الیه که در ملازمت
حضرت بودند از درکجانه جیزی نوشتند که آمدن ترا بصورت
بندکان حضرت شنیده اند زیاده برین در صورت بودن
لایق نیست در اواخر ۹۹۲ سنه در فتحپور بپابوس حضرت جهانبانی
سرافراز کشت وحضرت مرحمت بسیار فرموده بعد از دو روز
رسپ بوز از اسپان خاصه بمشار الیه عنایت کردند و بعد از
سه جهار روز دیکر پرکنه رسنام را به بیست و نه لکه دام بمشار الیه
مع فرزندان عنایت کردند و بالمشافه فرمودند که اکر آن پرکنه
آبادان شده جمع زیاده شود زیادتی را هم بانعام مشار الیه مرحمت
فرموده ایم و داروغکی کانات ممالک محروسه را نیز عنایت فرمودند

مع داروغکی دار الضرب ممالک محروسه و در باب همه فرامین
عالیشان قلمی شده بمهر مزین کشته و مدتها بعمل آورد و راجه
تودرمل به بایزید کفت که منظور صدیقی بشانزده لکه قبول کرده است
تو هم بشانزده لکه نوشته بده تا فرمان عالیشان قلمی شود بایزید
در جواب کفت که جون بندکان حضرت بزبان درفشان بجهارده
و نیم لکه عنایت فرموده اند جه کویان بشانزده و نیم لکه
قبول کنیم واکر بسیار مبالغه دارید جهارده و نیم لکه را منظور صدیقی
ضمن دهد و یک و نیم لکه را بالخزانهٔ عامره رساند واز انجائی که
راجه بی التفات بودند باین هم راضی نشدند جون جند روز
مبالغه از جانبین شد میر فتح الله با بایزید کفتند که این پرکنه ضایع
می شود کروری نام جاکیر دار را شنیده کداشته رفته است
و تو کس را نمیفرستی من به بندکان حضرت عرض میکنم اکر اعتراز
فرمایند از من ندانی بایزید کفت که جهارده و نیم لکه را که حضرت
فرموده اند بموجب حکم هرکاه بکوئید نوشته بهر کس که فرمائید
سپارد و زیاده برین قبول ندارد و جون میر فتح الله بعرض

هم همون طور زیر کنانده و اکثر مردم او متفرق شده اند روز
دیگر از امرای شکست خورده او پیدا شدند مثل سید دولت که
چند وقت حاکم کمبایت بوده و میر عابد سمرقندی که او را خانخانان
نام کرده بود و مغل بیک بدخشی وفادار بدخشی که او را خان عالم
نام کرده بوده و محمد صالح که نوکر شهاب خان بوده و در پرگنه کایته
پیر کارا چین چند سال حکومت کرده و پسر علیمحمد قندوزی
که در سفر عراق در ملازمت حضرت جنت آشیانی بوده
و این را مظفر خطاب لشکر خانی داده بود و قریب بصد و پنجاه
پس مظفر را در جنگ گاه گم کرده چون لیسی ایشان درین بندر
بود لیسی خود را تلاش کرده باین بندر آمده بودند و بایزید هم
درین دو روز در بندر مذکور فرود آمده بود و هنوز
بعضی اسباب در فرضه مانده بود چون اینها شلاق خورده
در پیش ان آمده بودند و جامه جبیبه که داشتند هنوز نه
بر آورده بودند آشنائی و مسلمانی را بگوشه مانده اسباب
انفاذت ... دند و ... میرزا نور الدین محمد و خوجه ملک محمد

برادر کلان خوجه ملک حسین دیوان نواب قلیچ خان و مرزا شیخ
ولد مرزا خان آمده خوئی و تردی محمد چپر بوره نواب قلیچ خان
را به بندیخانه داده اسباب و اشیائی که از مکه معظمه بجهت سوغات
حضرت و مردم هند آورده بودند گرفتند آخر آن جماعت را که در
بندیخانه داده بودند بعد بایزید یکه یکه را رخصت دادند و از نگاه
داشتن بایزید غرض این بود که بشهادت رسانند خدای تعالی
چون بر جمیع امور بندهای خود مطلع است و بایزید مذکور بیگناه
بود در همون چند روز مظفر را خدای تعالی از جنگلی بر آورده
به آن بندر آورد و بایزید خلاص شده از مشار الیه رخصت گرفته
متوجه بندر صورت شد و در حینی که چپر بوره مظفر در قلعه
بروج بود و قلیچ خان و نورنگ خان و تولک خان و شریف خان
مشار الیه را قبل داشتند بصورت آمد و قلیچ خان خبر یافته
به بایزید نوشتند که چون میانه تو و مظفر ملاقات واقع شده
اگر اینجا بیائی احوال مظفر و کاتیانی که همراه او بند معلوم شود
چون یک ماه بود که قلعه بروچ را قبل داشتند و زبونی ...

و محب علی و ناصر علی توجی را ملازم خود ساخته ما باقی را
بمزرا عنایت فرمودند و شهادت مرزا هندال مذکور در ۹۵۸
واقع شد و تاریخ فوت مرزا مذکور رقم شبخون شد بعد از چند روز
حضرت بر سر مرزا کامران و افغانان متوجه شدند چون
احشام بودند و مرزا هم چندان جمعیت نداشت بپادشاه
کلان مقاومت نتوانسته کرد مرزا فرار را قرار داده
از نوع بسلیم خان ولد شیر خان که دران عصر پادشاه هند بود
کردند و پیش ازان کین قضیه دست دهد حاجی محمد بابا قشقه
گناه بسیار نوشتند مشار الیه را مع شاه محمد برادر او چون نا
دولتخواهیها از دو پسر زده بود و درین لشکرهم بمرزا کامران
اتفاق کرده بود بجهنم فرستادند و بیرم خان در غزنی او را
دلاسا داده همراه آورده بود و در محل که گناهان باو نوشته
بودند نتوانست که او را حمایت کند و خان مذکور را در همان چند
روز رخصت قندهار کردند و افغانان تاراج یافته بدرها و
قشلاقهای خود در آمدند و حضرت مراجعت نموده بکابل تشریف

و مولانا فرخ که هر دو از حصار شادمان بودند و سالها در مکه
مجاور و مشکات را در پیش قاضی محمد مالکی گذرانده بودند
و مرزا شهرخ پسر مرزا خان اندخوئی که اکثر سلاطین ماوراء النهر
مرید مرزای مذکور اند چون این جماعت سید ابا بکر را ملازمت
کردند بایزید بیات که در جهاز مانده بود تجار ایشان رسید
خواستند که بسید اظهار نیازمندی مشار الیه بکنند سید با آن
جماعت فرموده است که شما میخواهید که دعای بایزید که در جهاز
مانده است برسانید مدتها شد که ما بمشار الیه آشنائیم
فرمودند که دی شب میانه ما و جلال الدین محمد اکبر پادشاه
هند ملاقات واقع شده و او را در ظل حمایت داریم و این
جماعت که در بالا ذکر شده از سید ابا بکر نقل کردند و
ولد میر ذکریا را تاقیه پوشانده خلیفه خود ساختند والله
اعلم ازان لنگر بندر رکه بر داشتند دو ماه دیگر را به بندر کووه
آمدند که آن بندر سابقا هم بمظفر تعلق داشته در بندر کووه
خبر یافتند که مظفر بنوعی که در احمد آباد ذیر کنانده در چانیه

ماندہ بود واز فرزندان وآن خویشانی که در هند بودند
ودر حین رفتن مکه معظمه از ایشان وداع نشده بود در سنه
مذکور متوجه هند شد چون آخر موسم بود در بندر شهر وزفار
جهاز تباهی ماند بعد از چهار ماه موسم زیتونی شد باد و ریتا
گرفت از بندر مکلا لنگر برداشتند در برابری شهر آورده
جهاز را لنگر کردند که مردمی که از جهاز برآمده بودند آیند
تا وری از دیو رسید و خبری که از گجرات رسانیدند این بود
که مظفر گجراتی سر برداشته شهاب خانرا شکست داده احمد
آباد را متصرف شده و قطب الدین خانرا در بروده قبل کرده
و خان مذکور را چون دولت برگشته با وجود زر بسیار که
حضرت داشت دران وقت سپاهیان را از زر و کال میداد
و سپاهیان بیکبار بیوفائی نموده از مشار الیه جدا شده
بمظفر در آمدند و چون بی علاج شده مظفر را دیده و امرای
مظفر همه اتفاق کردند که مشار الیه را باید کشت خان مذکور را
مع خواهرزاده بقتل رسانیدند و مرزا خان ولد نواب بیرم خان

آوردند و تیر ماه را بدولت درارته باغ گذرانیدند و در زمستان
۹۴۹ سنه متوجه هندستان شدند چون در موضع ینقاو شیخ
از اعمال تمان لهوکر بود نزول فرمودند و شاه ابو المعالی و علیقلی
ولد حیدر شیبانی و اسکندر خان توزاق و عبد الله خان
قزاق و اماد قاسم برلاس و اسمعیل بیک دولدی و خواجه جلال الدین
محمود و بابوس و جمعی دیگر از امرا و یکه جوانان را پیش تعین
کردند و آن این مردم از اردو جدا شده براه کوتل کردیز متهام
نغز شدند و چون بنغز رسیدند خبر یافتند که افغانان عبد الرحمانی
و وردک و بوبو خیل و غیره که دران نواحی می بودند همه بسیار زیادی
خود را گرفته بجانب بلند خیل کشیده اند در نغز فرود آمدن
را صلاح ندیدند به بلند خیل متوجه شده رسیدند بیکپاس روز بود
که عبد الرحمانی بسی خود را پیش انداخته خودها مردم کاری در
از آنکه او زناوه میگویند که سرحد بنگش و نغز و دور سنبلک است
استاده اند چون علیقلی و یکهایی پیشتر بودند بنده درگاه بایزید هم
ان جاعه بود با آنها تاخته و افغان زا بر داشتند اندک زخمی ...

از کمر خنجر مرصع و اسباب نفیس هند که لایق بود قبل ازین
پیشکش نموده بود و از جانب شرفا و سایر اکابر مکه انواع
عنایتها به بایزید ظاهر شده بود والده فرزندان را در ان
زمین که اشته برای ذوالفقار هم قبر کنده ترتیب داده بهادر
نام ملازم میعاد نیاز ولد بایزید که حالا پیش شیخ فرید است
به بیر مستوره رفته استخوان ذوالفقار را نیز آورده پهلوی
مادرش گذاشت و بایزید هم از برای خود پیش روی والده
فرزندان قبر راست کرده یک دو کری هم در قبر بود
که کوتاه و تنگ نشده باشد ملاحظه میکرد الآن آن قبر مشابه
در زمین معلاست و امید که خدای تعالی توفیق داده باشد
که استخوان مشار الیه آنجا در آید و در همان سال فرزندان
را رخصت ملازمت حضرت کرده خود قرار داده بود
که در مکه متوطن باشد و چون تقدیر بنوعی دیگر بوده
در سنه ۹۹۰ حج نا قله کرده خبر فرزندان هم رسید که در بندر
دمن بدست فرنگیان افتاده اند چون از زاد و راحله چیزی

811

همان زمان تعلیم مبارک نوشته فرستادند که هرگاه شما را اطمینان
خاطر شده باشد بملازمت آمدن هیچ مانع نیست و قرار داده شد که
اگر میرزا بیایند چه کسان باستقبال خواهند رفت سه دفعه مردم
نوشته شد دفعهٔ اول میر اصغر منشی و حسین قلی سلطان مهردار و وردی
بیک اتاوه و منعم بیک ولد میرم بیک اندجانی و بالتو بیک
تواچی باشی و تاتجی بیک کاشغری دفعهٔ دویم قاسم حسین سلطان
شیبانی و خضر خواجه سلطان و اسکندر سلطان و علیقلی
بهادر فرزندان حیدر سلطان شیبانی دفعهٔ سیم میرزا سلیمان
و میرزا عسکری و میرزا هندال هر سه جماعه میرزا را استقبال نموده
ملازمت کردند میرزا آمده باردو درآمد و بجهت آمدن میرزا
شامیانه در برابر دولتخانه بر پا کرده بودند و در پیش دیوان
برای میرزایان دیگر و امرا شامیانها بر پا کرده بودند و هر یک
در ته شامیانها خود قرار گرفته بودند و حضرت بدولت
و اقبال در ته چتر و اوتاق شاهی تشریف داشتند که میرزا از بخت
یاری و دولت همرهی کرده با پنج شش کس آمده در ته آن شامیانه

قرات خضر خواجه سلطان

در بالای چارپای

که جهت

میرزا سوار شده بیرون میرفت آن کس بمیرزا ابراهیم گفت که فلانی
اسپ مرا یکی از داهان میرزا سوار ند میرزا ابراهیم فرمود که بگیرند
آن اسب را گرفتند و این خبر بحضرت رسید ایشان ازین
سخن برآشفتند و فرمودند که میرزا کامران هرچه قدر دشمن ما باشد
اما برادر ماست یک اسپ چه باشد که شما خدمتگار او را پیاده کرده
اید و میرزا ابراهیم چون از نادانی این کار کرده بود از
شرمندگی بی رخصت متوجه کشیم شد و آن روز میرزا کامران
مع بیبی خود در لب آب بنگی منزل کردند و دو پاس شب بود
که عرضه داشت میرزا کامران آمد مضمون آنکه آنچه نهایت
عنایت بود نسبت با حوال من بجا آوردید الحال اراده مطلوب
آنست که بشرف ملازمت مشرف کردم و حضرت جون بجای
پدر اند از یشان تجلی حاصل کرده متوجه مکه شوم حضرت همان
ساعت حسین قلی مهردار را طلب فرموده درباب ملاقات
میرزا مشورت نمودند مشار الیه بعرض رسانید که مطلوب همین
بود احتیاج توقف نیست مصراع درکار خیر حاجت هیچ استخاره نیست

روی

سلطان

منظور و اکنیم که اینهائی که میخواهند او را کلان کنند خدای
هم میخواهد یا نه چون دیوان را واکردند این غزل آمد که بیتش اینست بیت

دولت از مرغ همایون طلب و سایهٔ او	نظم	زانکه با زاغ و زغن شهپر همت نبود

وخواجه حافظ آن طور صریح کاری کرد که مردم جهاز همه را یقین
شد که منظور کاری نمیتوانند کرد خفت درین هشت ماه بایزید که
در جهاز بود دو مرتبه بجهت نماز عید رمضان و عید قربان
برآمد و بودن او در جهاز این مقدار فایده کرد که اگر او
نمی بود جهاز را مردم شهر و ذفار گرفته اسباب حاجیان
را بدست انداز می زدند در اوایل که کشتی را در آن بندر لنگر
کردند جمعی بملازمت سید ابابکر که غوث زمان خود بود و در
حذر الموت متوطن می بود متوجه شدند و بایزید بیات
همه تکلیف کردند مشار الیه گفت که آنچه من شنیده ام ایشان
همیشه بجذا مشغول اند و صحبت مایان باعث تصدیع می شود
اگر بملازمت برسید از من هم نیازمندی خواهید کرد و سید احمد

ولد میر دیگر یا ملکانی که در مکه غوث زمان خود بود مولانا تاج

را با جمعی از خوانین و سلاطین بندگان حضرت بر سر مظفر تعیین
کرده بودند بنوعی که شهاب خان شکست خورده احمد آباد را
مظفر متصرف شده بود مظفر هم بعینه همون طور شکست خورده
بجانب جاپنه که مابین بر و دره و بروج است رفته محکم شده و
احمد آباد را نواب مرزا خان متصرف شدند و چون این غوغا
در جهاز و بندر شهر افتاد دستقدار بندر شهر خواست که مردم
جهاز را رخصت نکند بلکه جهاز را متصرف شود چون بایزید در
هند هم بود و با نواع خدمتگاری شهرت داشت نتوانستند
که مردم جهاز را نگاهدارند نا رنیشن رخصت دادند و تبدیل
و خلاصیان جهاز قبل ازین نوکر مظفر بودند و در بینولا که این
خبر را یافتند کله حقیها و شلوار و اسباب سپاهیگری
بر خود ترتیب دادند و مرزا نورالدین محمد خواهر زاده محمد قاسم خان
نشابوری که آلان در ملازمت نواب خانخانان است و بایزید
در یک کشتی نشسته یکو یکر صحبت میداشتند و دیوان خوجه

حافظ در مجلس بود و بایزید را بخاطر رسید که حسب حالم رحما

صلح نمودند و آنشب بنوعی بارندگی شد که اکثر جا در ها و اسپان ایشان
در لای و گل سیاه آب ماند بعد از صلح تا سه روز لشکر جانبین از
اسپ و جیبه و کیچم که در کار داشتند یکدیگر خرید و فروخت کردند
بعد از آن یکشنبه ها از آب گذشته متوجه حاجی پور و پتنه شدند
و خوانین بجانب جونپور و جاگیر های خود رفتند این صلح میان
خانخانان و افغانان در سنه ۹۷۲ واقع شد در همین سال بندگان حضرت
فتح قلعه صورت نمودند مرزایان پسر سلطان ویس بیساول که شقدار
قلعه صورت بود و خواجگی ابدال و جمعی دیگر که مرزا محمد حسین بد کردار
در قلعه مذکور مانده بودند بدست افتادند و قلعه صورت را بنواب
شجاعت خان عنایت فرمودند قبول نمود بلکه التماسات
دور از معامله در برابر نمود و غایبانه خان خانان هم سخنان بد در ماده
خان مذکور در مجلس بندگان حضرت از و ظاهر شد بجهت حرمت
خانخانان و تنبیه شجاعت خان خان مذکور را بنواب قاسم علی خان همراه
کرده پیش خانخانان فرستادند و قلعه صورت را بنواب قلیج محمد خان

... ان عنایت فرمودند تا این تاریخ سنه ۹۹۹ باشد که این مختصر

با تمام رسیده حکومت صوبت بایشان مفوض است و مهمات
درینجا نه هم در سنه ۹۹۷ بخان مذکور مقرر شده بعد ازان بندگان
حضرت در اگره نزول فرمودند بعد ازان میر محمد غزنوی برادر
کلان نواب شمس الدین محمد خان اتکه را حضرت بر سر احمداباد
که مرزا محمد حسین آنجا بود تعین کردند و از خوانین و سلاطین و
بده پانزده هزار کس بخان مذکور همراه نمودند چون مشار الیه
و خوانین در گرد قلعه سروهی رسیدند راجه محال مذکور عرضه داشت
کرده یک کس خود را فرستاده و آنکس در مجلس خان مذکور وقت
یافته جمدری بخان مذکور انداخت چون اجل خان مذکور نرسیده
بود با وجود که سر جمدر از پشت برآمده بود و زخم بلهم و فتیله
نیک شده چند وقت دیگر در قید حیات بود این خبر چون در فتحپور
بحضرت رسید بالغار متوجه احمداباد شدند بعد میر محمد خان
نه زخم منکر داشت بالیغان همراهی نتوانست کرد مردم و خوانین
دیگر تمام بایشان ملحق شده روز یازدهم که از فتحپور بدولت

برآمده بودند بمرزا محمد حسین نی سعادت در احمداباد جنگ واقع شد

انیم که احتیاج به رهبر هم نخواهد شد و این کنکش و سخنان
یزید بخانخانان خوش آمد دیگر از ان زمان بکنکش حیدر محمد
خته بیکی عمل نکردند و چون سوار شدند بجانب بساول که دیه علاقه
متوجه شدند چون سه چهار کروه رفته بودند که قل محمد آغوالی
زن او که سی ساله ملازم ایشان بود گریه کردند که دختر من
رجنک گاه مانده است رخصت کنید که رفته پیدا کرده بخود
ملحق سازم و خانخانان در رخصت مشار الیه ملاحظه میکرد که
هرگاه این جدا شود دیگر که همراه من میماند و بایزید بعرض
رسانید که هرگاه که درمنده به پابوس حضرت سرافراز شوید
و دولت رفته شما باز آید مثل قل محمد بهتر چندان پیدا
شود دوقت آن نیست که شما ملاحظه کرده زلالت کشید و
با پینها ملایمت کنید آنچه تقدیر رفته است دیگر نخواهد شد حضرت
دادند و دریا خان مهمند یک کس خود همراه کرد که آنها را باردوی
میرزا رساند و نیم شب گذشته بود که در جلکه بساول فرود آمدند
روز بقدر تردد کرده بودند و روز و شب خواب نکرده بودند

واز کلفت وپیدولنی که رسیده بود با وجود خواب نمی آمد بجهت
اسپان آسایش که تا بجائی رسانند ایشان را درکار بود تا ادای
نماز بامداد توقف را دران منزل ضرورت داشتند بایزید چون
در محل افتادن از اسپ هر دو دست او درد میکرد و جدائی فرزندان
ورفتن نقد وجنس بسیار ودر آمدن پیدولنی اورا نجواب نمیگذاشت
وخانخانان وحیدر محمد اخته بیکی وجمعی که در ملازمت بودند آنها
را نیز بهمین تقریبات خواب نمی آمد وعلی قلی یغلیقچی که دران اوقات
به نیابت بایزید اورا میر سامان کرده بودند هر زمان از احوال
بایزید خبری گرفته میرفت وبعرض خانخانان میرسانید وتا محل نماز
احوال این بود چون ادای نماز نموده سوار شدند بایزید قاضی
جوجکی گردیز بود واز بنا بر میر سید عاشق سمرقندی که در زمان
مرحومی مرزا الغ بیک محتسب سمرقند بوده مرزا را در ایام بادشاهی
سمرقند در مجلس احتساب کرده بوده ومحمد شریف بطریق عادت
کورنش کرده همراه شدند ونواب خانخانان به بایزید گفتند که از
غم فرزندان تو خواب نکرده و تو تا غایت از برای فرزندان

که سابقا قاضی

خود آه کشیدی عجب بیرحم بوده باید بعرض رسانند که
اگر دانم که آنها بمن همراه میشوند که هم میکنم حضرت بادشاه
وشما سلامت باشید تا کی محمد حکیم مرزا فرزندان مرا در کابل نگاه
خواهند داشت بمرزا هم در قلعه بندانی مرزا سلیمان و مرزا ابراهیم
خدمتها کرده ام فرزندان مرا ضایع نخواهند گذاشت چون می‌شنوند
که زنده بهند رسیده ام رخصت خواهند کرد یکپاس روز بود
که علی مسجد رسیدند شاه هاشم برادر شاه ابو المعالی که از جنگ گاه
گریخته بجلال اباد رسیده یکی از رعایای جلال اباد در راه بهمرساخته
بنواب خانخانان رسید و بعد از جنگ آنچه در جلالاباد شنیده
بود بعرض رسانید و سه پاس روز در گرد قلعه بگرام که او را حالا پشور
میگویند قبیلهای افغانان خلیل فرود آمده بود فیروز آمدند
وکلانتران خلیل دران زمان حبیب و ایوب نام داشتند و خان
چهار روزی بترتیب انکه از یاری تواچی باشی بحضرت عرضه
داشت نموده التماس لاهور کرده بودند تا جواب آوردن
یاری لایق دیدند که در قلعه پشور باشند کوچ کرده در قلعه در آمدند

618

وازجاعه شکست خورده حصد کسی تا آن زمان همراه خان جمع
شده بودند وچندی از ملازمان خانخانان که نامی داشتند مثل
بالتواوزبک خرپورهٔ عباس سلطان قوادیانی ومرزا علی شاه قلی
دوندار ترکان و دوست محمد مسیح وشاه هاشم ومحمد قاسم مهردار
سبزواری که قبل ازین مهردار خوجه جلال الدین محمود داوهی زمان
هم بود ودر زمین داور و نیارپس هم نوکر بهادر خان برادر خان
بود وزاهد قلی وامام قلی پیران غضنفر نوکر مرزا یادگار ناصر
وقاضی خوجکی ومحمد شریف قراتنان بایزید وسپید حسن
اخته بیکی وعلیقلی اتب بارانی وازملازمان حضرت حیدر محمد
ونهریکه وحیدر علی اتب بارانی تواچی باشی خانخانان
امثال این مردم جمع شده بودند در قلعه بهرکس جای مناسب
دادند ویک روزی خبر یافتند که مرزا محمد حکیم به بایزید بدخشانی
فرستاده بود که خاطر از فرزندان جمع دار جاگیر از برای تو
غوربند را نگاه داشته ایم چون بملازمت برسی از منصبهای
نزدیک هرکدام که خواهی بتو عنایت میکنیم واز خدمات بسیار

کابل را کرده حکم شد که لشکر کابل [illegible] از جلال آباد و پشاور
همه در ملازمت خان مذکور بسواد و بجور در آمده چند قلعه که صلاح
دولت دیده راست کردند و اکثری کلانتران و رعایای سواد و
بجور خان مذکور را دیده مالگذاری کردند و در نوروز ۹۹۵ سنه
شهباز خان را بآن صوبه تعین فرموده خان مذکور را [illegible]
طلبیدند و راجه بهگوانداس را چون از قلعهٔ اتک بکشمیر تعین
فرموده بودند مشار الیه رفته فتح نموده یوسف خان
زمیندار کشمیر را که حاکم هم شده بود گرفته آورده در اتک
بپابوس رسانید و یوسف خان مذکور را در بنگاله جاگیر عنایت
کردند و کشمیر را بمحمد قاسم خان خواهرزاده پهلوان دوست
میر بر عنایت فرمودند و چندی از خوانین و احدیان وغیره
را در آن صوبه جاگیر کردند و چون محمد قاسم خان و این
جماعت بکشمیر رسیدند یعقوب ولد یوسف خان مذکور چون
[illegible] سال بود از روی بی عقلی بعضی زمینداران را جمع
ساخته در صدد جدل شدند چنانکه مرزا علی [illegible]

[illegible]

کلانتران یوسف زئی ... آمده کنور مانسنگه را دیدند
و دیهای خود را آباد ساخته مالگذاری قبول کردند و
راجه تودرمل و لشکری که تعیین شده بود مراجعت نموده در
مارکوه که یکی از کوههای ولایت پیرهاله است باردوی ظفر
قرین ملحق شدند و آن سال بکنور مانسنگه مالگذاری
کردند و سال دیگر اسمعیل قلی خان را جاگیردار آن صوبه کردند
در همان قلعه که راجه راست کرده بود متوطن شد و کنور
مانسنگه را قلعه رهتاس که به برکنده مشهور است و بهار حاجی
پور جاگیر کردند و بندگان حضرت مراجعت نموده در بلده لاهور
نزول فرمودند و چون یکسال دیگر اسمعیل قلی خان در آن قلعه
بوده ضبط و ربط نموده مال تحصیل کرد سال دیگر بنواب صادق خان
جاگیر کردند و اسمعیل قلی خان را بروج و برود و آن صوبه
بجاگیر مشار الیه مقرر شد و در حینی که کنور مانسنگه را از کابل طلبید
... سف زئی جاگیر نموده تعیین فرمودند زین خان را بجای
بکابل تعیین نمودند مشار الیه چون چندوقت حکومت

[illegible]